





# سخن‌نامه

فصلنامه علمی تخصصی معاونت پژوهش

جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین(ع)

شماره‌ی اول / سال اول / بهار ۹۰

## صاحب امتیاز:

معاونت پژوهش جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین(ع)

## مدیر مسئول:

محمد رضا کرباسی

## سر دبیر:

محمد طاهر اخلاقی

## اعضای هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا):

محمد طاهر اخلاقی (استاد و کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآن)؛ حسن حبیبی (طلبه‌ی پایه‌ی پنجم)؛ محمد علی شمس (طلبه‌ی پایه‌ی نهم)؛ یونس صفری (استاد و سطح ۳ حوزه)؛ حامد کنعانی مقدم (طلبه‌ی پایه‌ی ششم)؛ رضا محمدی (استاد و سطح ۲ حوزه)؛ سعید منیری (طلبه‌ی پایه‌ی پنجم).

**مدیر اجرایی:** حامد کنعانی مقدم

**مدیر هنری:** سعید منیری

**مترجم انگلیسی:** شیر علی شجاع

**طرح جلد:** عمار اندونزیایی

**شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه

**قیمت:** ۲۵۰۰ تومان

## نشانی:

تهران، خیابان رجایی، تقاطع آزادگان، مسجد ولی الله اعظم (عج)،  
جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین(ع)، معاونت پژوهش.

تلفن: ۰۲۱ - ۵۵۵۰۰۳۳۷۱

[www.jea.ir](http://www.jea.ir)

[sokhanejameeh@jea.ir](mailto:sokhanejameeh@jea.ir)

لطفاً نظرات خود را به آدرس پست الکترونیکی نشریه ارسال نمایید.  
درج آراء و نظرات مختلف الزاماً به معنای موضع رسمی نشریه نیست.

## شیوهی تنظیم مقالات:

۱. مقالات ارسالی لازم است از ساختار علمی برخوردار باشد؛ یعنی دارای عنوان، چکیده، کلید واژه‌گان، مقدمه، بدنه‌ی اصلی، نتیجه و فهرست منابع باشد.
۲. امانت‌داری در نقل قول‌ها کاملاً رعایت شود؛ نقل قول‌های مستقیم در داخل گیومه («») قرار گیرد و نقل‌های مضمونی و محتوایی لازم نیست در گیومه قرار گیرد، اما به هنگام ارجاع به منبع مربوط، حتماً باید از نشانی ر.ک. استفاده شود.

### ۳. نحوه‌ی ارجاعات:

- الف: ارجاع داخل متن، به صورت زیر باشد: (نام و نام خانوادگی نویسنده، سال نشر، شماره‌ی جلد و شماره‌ی صفحه)
- ب: کتاب‌نامه:
- کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده، نام کتاب، نام مترجم، ناشر، محل نشر، تاریخ نشر، نوبت چاپ.
  - مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان مقاله، نام مترجم، نام نشریه، شماره/ شماره مسلسل، سال نشر.
  - سایت: نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان مقاله، نام مترجم، نشانی دقیق سایت.
۴. نشانی آیات قرآن پس از ذکر آیه در داخل متن، به صورت (نام سوره: شماره آیه) آورده شود.

## فهرست:

سخن نخست / سردبیر / ۷

اصول نقد / محمدرضا کرباسی / ۹

اصول و مبانی جهاد اقتصادی در پرتو قرآن کریم / محمدطاهر اخلاقی / ۲۵

قرآن و فرهنگ زمانه؛ نقد و بررسی / محمدحسن اخلاقی / ۵۷

سیره تبلیغی رسول اکرم(ص) با محوریت حدیث طیب دوار بطبه / محمدعلی شمس / ۷۷

تأملی در سیره تبلیغی حضرت لوط (ع) / علیرضا نوری / ۸۷

اتحاد اسلامی از منظر حضرت زهرا(س) با محوریت خطبه فدک / حامد کنعانی مقدم / ۱۰۱

پویایی اجتهاد در بستر زمان و مکان / حسن حبیبی / ۱۱۵

روابط پسر و دختر از منظر قرآن کریم / عبدالعلی عادل / ۱۲۷

رابطه‌ی علم و دین از دیدگاه شهید مطهری و سید جمال / ذبیح الله مرادی / ۱۴۹

چکیده‌های انگلیسی (Abstracts) / ۱۶۴





## سخن نخست:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست، تا خون شیر شد  
با سپاس خدای سبحان و درود بی‌پایان بر خاتم رسولان؛ محمد مصطفی(ص) و  
اهل بیت گرامی آن بزرگوار که سخن‌گویان به حق و ناطقان به صدق هستند.  
اما بعد؛ سخن جامعه، لازم می‌بیند در نخستین گام، صمیمانه مطالب چندی را با  
خوانندگان خویش در میان بگذارد.

**یک:** تحقیق و پژوهش و ژرف‌نگری از ویژگی‌های ذاتی ما حوزویان بوده و  
بزرگانی چون؛ شیخ مفید(ره)، شیخ صدوق(ره)، ابن سینا(ره)، فارابی(ره)، خواجه نصیر  
الدین طوسی(ره)، علامه‌ی حلی(ره) و دیگر بزرگان، به‌عنوان طلایه‌داران این عرصه  
قلم‌داد می‌شوند. چنانچه امر تقریرنویسی فضایی حوزه در دروس سطح عالی  
حوزه‌های علمیه حکایت از آن دارد، اما متأسفانه علی‌رغم داشتن چنین پیشینه‌ای  
کهنی، کم‌تر به این مسئله توجه نموده‌ایم و از میراث سترگ آن سنگربانان نستوه  
علم و فقاقت آن‌چنان که باید، پاسداری ننموده‌ایم. توجه به پیشینه و سیر تاریخی  
حوزه‌های علمیه، رسالت طلاب جوان و خوش‌استعداد ما را سنگین‌تر، و حرکت رو به  
رشد پژوهشی آنان را تندتر خواهد کرد. و از سوی دیگر خواسته‌های گوناگون و  
پرسش‌های متنوع علمی و فکری جامعه، به‌خصوص نسل جوان که جز با پژوهش و  
کنکاش عالمانه صورت نمی‌گیرد، ضرورت تحقیق و پژوهش را دوچندان نموده

است.

**دو:** با توجه به چنین ضرورتی است که سخن جامعه پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است و با استمداد از ذات حق و عنایت ولی‌عصر(عج) تلاش دارد تا آخرین دست‌آوردهای پژوهشی اساتید گرامی و طلاب پژوهش‌گر را در بهترین قالب به‌حضورتان تقدیم دارد.

**سه:** سخن جامعه، از تمامی پژوهش‌گران و صاحب‌نظران محترم دعوت به همکاری می‌نماید و از هر گونه نقد سازنده، با آغوش باز استقبال می‌نماید. اساساً انتقاد را مقدمه‌ی تکامل خویش می‌داند.

**چهار:** سخن جامعه، در پایان از تمامی عزیزانی که همواره با بذل عنایت و نظر لطف‌شان ما را همراهی نموده و به‌نحوی در شکل‌گیری آن، سهیم بوده‌اند تشکر می‌نماید. به‌ویژه مراتب تقدیر و تشکر خویش را از سرور گرامی جناب آقای سماوات؛ معاون محترم پژوهش مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه‌ی استان تهران، تقدیم داشته و برای همه‌ی عزیزان آرزوی موفقیت دارد.

سردبیر



## اصول نقد

محمد رضا کرباسی

استاد و مسئول جامعه‌ی علمیه‌ی امیر المؤمنین (ع)

### چکیده

مقاله‌ی حاضر ضمن تبیین مفهوم نقد و جایگاه آن در فرهنگ اسلامی، به دنبال آنست که برخی از مهم‌ترین اصول و ضوابط حاکم بر نقد را در پرتو آیات قرآن کریم و روایات معصومین (ع) بررسی نموده، به خوانندگان گرامی تقدیم نماید. در این میان، اصولی چون؛ نُصح و خیرخواهی، بی‌طرفی و پرهیز از پیش‌داوری، داشتن تخصص و اعتماد بر استدلال و برهان و ... به‌عنوان مهم‌ترین ضوابط نقد، معرفی شده است.

نقد اصولی و منصفانه، تضمین‌کننده‌ی رشد جامعه بوده و اخذ تخریب و بی‌اخلاقی به‌جای نقد، آسیب جدی فرا روی آن، به‌شمار می‌رود که نگارنده تنها راه برون‌رفت آن را در نقد سازنده و به‌کارگیری اصول یاد شده می‌داند.

**کلید واژه‌ها:** نقد، امر به معروف و نهی از منکر، اصول نقد، نصیح، پیش‌داوری و

تخریب.

## مقدمه

ما همواره با پول نقد سروکار داریم اما آیا تا کنون از خود پرسیده‌ایم که چرا کلمه‌ی نقد را در باره‌ی آن، بکار می‌بریم؟ واژه‌ی نقد؛ در قدیم به معنای تعیین عیار سکه‌های طلا و نقره و تشخیص سکه‌های واقعی از سکه‌های تقلبی به کار می‌رفته است که توسط متخصصان و صرافان شناخته شده و معتبر انجام می‌گرفته و موجب اعتبار سکه‌های رایج بازار بوده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص، ۴۲۵)

دایره‌ی کاربرد این واژه، به مرور زمان توسعه یافته و اکنون در یک مفهوم کلی؛ به معنای قضاوت و ارزیابی اعمال، افکار و آثار دیگران و در برخی موارد خود انسان به کار می‌رود. سنجش و ارزشیابی دقیق و علمی آثار و دستاوردهای علمی نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان در تمامی حوزه‌های دانش بشری را نقد آثار می‌نامند و ناقد به کسی گفته می‌شود که عیوب و زیبایی‌های کاری را آشکار نموده و صحیح و باطل را تشخیص دهد. (المنجد فی اللغة العربیه المعاصره، بیتا، ص ۱۴۴۰) در روزگار ما نقد و انتقاد، مصادیق زیادی دارد به‌طور مثال؛ مباحثه‌ی طلاب از مصادیق نقد به شمار می‌آید؛ زیرا هر کدام، سخن دیگری و فهم او را از درس استاد یا متن کتاب، به نقد و چالش می‌کشد. کتاب‌های فقهی، اصولی، فلسفی و ... پر از نقد و این قُلْتُ به اساتید، بزرگان و پیشگامان آن رشته‌ی علمی می‌باشد. بنابراین، ما همواره مشغول نقد و ارزیابی گفتار، نوشتار و کردار دیگران هستیم همان‌طور که دیگران نیز این کار را در مورد ما انجام می‌دهند. پس نقد و انتقاد به معنای؛ ارزیابی منصفانه‌ی یک چیز است و در اصطلاح، نقد عبارت است از: واریسی و بررسی نوشتار، گفتار یا رفتار یک شخص یا گروه؛ برای شناساندن زیبایی‌ها، زشتی‌ها، شایستگی‌ها، ناشایستی‌ها و درستی و نادرستی آن.

## ضرورت نقد

در ضرورت نقد آثار همین بس که بدانیم آثار بزرگ و اندیشه‌های ارزشمند و ماندگار بشر در رشته‌های مختلف علمی، هنری و ... محصول نقد منتقدان دلسوز و آگاه بوده است. برای مثال کافی است نگاهی به تاریخ فلسفه‌ی اسلامی داشته باشیم تا دریابیم که چگونه نقد قاطعانه‌ی متکلمان منتقد فلسفه، به رشد فلسفه یاری رسانده است. شهید مطهری (ره) بر این تأثیر در آثار مختلف خود تأکید فراوان دارد و نشان می‌دهد که چگونه متکلمانی که سرسازش با فلسفه نداشتند، با نقدهای پایدار خود در شکوفایی آن، نقشی اساسی ایفا کردند. شهید مطهری (ره) در این زمینه می‌فرماید: «گرچه فخررازی شخصاً آراء و نظریات مثبت فیلسوفانه‌ی قابل توجهی ندارد، اما نظریات منفی و تشکیکات او در اصول مسلم فلسفه، تأثیر فراوانی در پیشرفت مسائل فلسفی داشته است. ریشه‌ی نظریه‌ی معروف صدرایی درباره‌ی زمان که آن را بعد رابع اجسام دانسته است، برخی شبهات فخر الدین رازی است که بر بنیاد اصل ارسطویی قوه و فعل وارد آورده است.» (شهید مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ص ۸۱)

بسیاری از دانشمندان و عالمان فرهیخته‌ی دینی و غیردینی را می‌توان نشان داد که پس از تألیف یک اثر، از استاد خود یا دانشمند متبحر دیگری خواسته‌اند که نوشته‌ی ایشان را با روی کرد نقد، مطالعه کرده و کاستی‌ها آن را بازگو نمایند؛ مولی محمد مهدی نراقی، پس از تألیف کتاب شریف جامع السعادات، از مولی محمد حسن قزوینی می‌خواهد این کتاب را به دقت مطالعه و نقد نماید تا در پرتو نظرات انتقادی آن استاد بزرگ، کاستی‌های کتاب بر طرف گردد.

از آن جایی که اندیشه و آرای هر کسی خواه ناخواه در معرض سنجش و قضاوت سایرین قرار دارد، وجود اصول و ضوابط حاکم بر آن، ضرورت می‌یابد؛ از این رو، بر آن شدیم تا در این مقاله‌ی مختصر، برخی از مهم‌ترین اصول نقد را به خوانندگان گرامی تقدیم نماییم.

## گستره‌ی نقد

طرح گسترده‌ی نظریات علمی و رواج بازار نقد و نقادی، سلامت علمی جامعه را تضمین نمی‌کند، رواج بازار نقد زمانی می‌تواند نویدبخش و مبارک تلقی گردد که اولاً: موضوعات مورد گفتگو، موضوعاتی مفید و ثمر بخش باشند. ثانیاً: گفتگوها و مباحثات علمی در فضایی مناسب و با مراعات همه‌ی اصول معرفتی و اخلاقی انجام گیرد. فقدان شرط اول، بحث‌ها را تبدیل به مناقشات بی‌حاصل و بی‌ثمر می‌کند و فقدان شرط دوم، علاوه بر این امر، مفاصد و مشکلات اجتماعی به‌بار می‌آورد.

از آنجایی که گاهی رفتار یک فرد یا گروه مورد نقد قرار می‌گیرد و زمانی اندیشه و گفتار یا نوشتار او به نقد کشیده می‌شود، ما در این مقاله ضمن این تقسیم‌بندی، به‌دلیل اهمیت نقد اندیشه و آثار، آن را به‌صورت جداگانه مورد بحث قرار داده‌ایم هر چند که در موارد زیادی اصول مورد نظر در هر دو بخش کارایی دارند.

## اصول نقد

### الف: نقد رفتار یا امر به معروف و نهی از منکر

نقد رفتار درحقیقت، همان نهی از منکر و در بعضی موارد، امر به معروف است که باید برای رضای الهی انجام پذیرد. ضرورت و اهمیت این وظیفه‌ی خطیر دینی بر کسی پوشیده نیست. کافران بنی اسرائیل به علت ترک این مهم، مورد لعن خدا، حضرت داوود(ع) و حضرت عیسی(ع) واقع شدند:

﴿لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ  
كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (سوره مائده، آیه ۷۹-۷۸) «کافران

بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این به‌خاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می‌نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام

می‌دادند، یک‌دیگر را نهی نمی‌کردند چه بدکاری انجام می‌دادند.»

در یکی دیگر از تیره‌های بنی‌اسرائیل (اصحاب سبت) گروهی که وظیفه‌ی نهی از منکر و نقد افعال ناشایست گنه‌کاران متمرّد از فرمان خدا را ترک نمودند، به عذاب الهی مبتلا و به بوزینه مسخ شدند:

{فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ اتَّخِذْنَا أَلْوَيْنَ تَهْتَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِقَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ} (سوره اعراف، آیه ۱۶۵)

«اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، (لحظه‌ی عذاب فرا رسید و) نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانی‌شان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم.»

از آیات شریفه اهمیت و ضرورت نقد رفتار دیگران به‌خوبی استفاده می‌شود، به‌طوری‌که از دیدگاه قرآن کریم بی‌تفاوتی در برابر رفتار دیگران خود گناه بزرگی است، اما پر واضح است که بدون اصول و ضابطه نمی‌توان رفتار دیگران را نقد کرد، بلکه در نقد رفتار دیگران لازم است به اصول ذیل توجه شود:

## ۱. نقد آری، تجسس هرگز

به بهانه‌ی نقد رفتار دیگران نباید در امور آنان تجسس کرد، قرآن کریم به شدت ما را از تجسس در رفتار دیگران نهی کرده است: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا} (سوره حجرات، آیه ۱۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ‌یک از شما دیگری را غیبت نکند.»

## ۲. نقد عمل نه نقد عامل

از گناه انتقاد کنیم نه از گناهکار. متأسفانه گاهی به این اصل بنیادی در هنگام انتقاد و نهی از منکر توجه نمی‌شود، به جای اینکه رفتار کسی را مورد انتقاد و

ارزیابی قرار دهیم شخصیت طرف را هدف قرار می‌دهیم. از امام کاظم (ع) پرسیده شد، یکی از یاران شما شراب خورده آیا از او برائت بجوئیم؟ امام (ع) پاسخ داد: «تَبَرُّوا مِنْ فِعْلِهِ وَلَا تَبَرُّوا مِنْهُ أَجْبُوهُ وَ أَيْضُوا عَمَلَهُ.» (محمدباقر مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۷، ص ۱۳۷) «از کار او بی‌زاری بجویید نه از خود او، بلکه او را دوست داشته و از عملش نفرت داشته باشید.» کسی که به نقد یک اندیشه یا رفتار می‌پردازد در حقیقت در جهت اصلاح و تکمیل آن، گام برداشته است. بنابراین، هرگز نباید نقد او را به معنای درافتادن با شخص صاحب اندیشه یا رفتار تلقی کرد؛ به تعبیر دیگر کسی که یک اندیشه را نقد می‌کند یا ناراستی‌های یک رفتار را نشان می‌دهد در پی اعلام بیزاری خود، از ناراستی و نادرستی است؛ نه بی‌زاری از فردی که مرتکب آن اشتباه شده است. بنا براین، از سخن نقدکننده نباید رنجید بلکه با روی باز از سخن او هرچند تلخ و گزنده باشد استقبال کرد.

### ۳. نقد به دور از چشم دیگران

در انتظار دیگران امر به معروف و نهی از منکر شایسته نیست؛ مگر درموردی که گناه علنی انجام شده باشد. امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «فَصْحَكُ بَيْنَ الْمَلَأِ تَقْرِيعٌ.» نصیحت در میان جمع، کوبیدن و خرد کردن شخصیت دیگران است. (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۵) امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: «مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ» هرکسی که برادر دینی‌اش را مخفیانه موعظه کند او را زینت داده است و اگر کسی او را آشکارا موعظه کند او را زشت و خوار نموده است. خلاصه آنکه در نقد رفتار افراد به‌ویژه در مواردی که از آنان رفتار ناشایسته‌ای سر زده باشد باید به‌صورت پنهانی به‌نقد آنان بپردازیم، برخلاف نقد اندیشه‌ها (نوشتاری یا گفتاری) که نیاز به مخفی‌کاری نیست؛ زیرا آن‌چه نقد می‌شود اندیشه‌ی فرد است، نه خود او.

## ۴. توجه ویژه به جوانان

جوانان را بیش از بزرگسالان مورد توجه قرار دهیم و به گونه‌ای رفتار آنان را نقد کنیم که از ما رنجیده نشوند؛ زیرا آنان به قبول گفتار ما از دیگران پیش‌گام‌تر بوده و راحت‌تر از دیگران حرف حق را قبول می‌کنند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِالْأَخْدَاتِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَيَّ كُلِّ خَيْرٍ.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۹۳) «بر تو باد توجه به جوانان؛ زیرا آنان به هر خیری از دیگران سریع‌ترند.»

## ۵. پای‌بندی عملی به نقدها

ناقد بایسته است که به آن‌چه که می‌گوید عمل نماید و گرنه مورد خشم و غضب خداوند متعال قرار می‌گیرد. قرآن کریم از زبان حضرت هود (ع) حکایت می‌کند که آن بزرگوار فرمود: «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ.» (سوره هود، آیه ۸۸) «من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم.» این آیه‌ی شریفه نشان‌دهنده‌ی آنست که ناقد بایستی به آن‌چه که می‌گوید عمل نماید. قرآن کریم در سوره‌ای دیگری، در این باره به مؤمنان توصیه می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ.» (سوره صف، آیه ۳-۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.» امیر المؤمنین (ع) نیز در این زمینه می‌فرماید: «لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ النَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ.» (سید رضی، خطبه ۱۲۹) خداوند لعنت کند کسانی را که دیگران را به معروف دعوت نموده و خودشان آن را ترک می‌کنند و کسانی را که از منکر دیگران را باز می‌دارند ولی خودشان مرتکب آن می‌شوند.

بی‌تردید تأثیر گفتار و توصیه‌ی که خود فرد بدان عمل می‌کند به مراتب بیشتر از توصیه‌هایی است که در کردار و رفتار فرد توصیه‌کننده خلاف آنها مشاهده می‌شود. پزشکی که درباره‌ی مضرات سیگار برای بیمارش سخن می‌گوید اگر خود

سیگاری باشد سخنان او یا هیچ تأثیری بر بیمار ندارد یا دست کم تأثیر آن بسیار اندک است. بنا براین، اگر واقعاً به قصد اصلاح و رفع نقایص می‌خواهیم اندیشه یا رفتاری را نقد کنیم، بهتر است پیش از هرکسی به اصلاح و نقد خود پردازیم.

## ۶. رعایت مراحل امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر مراحل دارد که در مقام اجرا بایستی به آن توجه شود و در صورت بی‌توجهی و یا زیر پا گذاشتن این مراحل، ناقد نمی‌تواند به هدف مورد نظر خویش دست یابد. مراحل امر به معروف و نهی از منکر عبارتند از:

### الف: انزجار قلبی

اولین مرتبه‌ی امر به معروف و نهی از منکر انزجار درونی است که فرد هنگام مشاهده‌ی منکرات، قلباً ناراحت شده و این ناراحتی را به‌وسیله‌ی چهره و یا هر چیز دیگری به فردی که مرتکب آن شده انتقال دهد. امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید: «أَمْرًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي يُوجُوهُ مُكْفَهَرَةً.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۵۸) پیغمبر اکرم (ص) به ما امر فرمود که با گناه‌کاران، عبوس و ترش‌روی برخورد نمائیم.

### ب: انکار زبانی

اگر انزجار قلبی در بازدارندگی فرد اثر گذار نبود نوبت به مرحله‌ی دوم می‌رسد که انکار زبانی است در این مرحله ناقد به‌وسیله‌ی گفتار و زبان فرد را از عمل ناپسندش باز می‌دارد.

### ج: امر به معروف و نهی از منکر عملی

آخرین مرحله، امر به معروف و نهی از منکر عملی است، و آن در جایی است که دو مرحله‌ی پیشین اثر بخش نباشد. حضرت امام (ره) در کتاب شریف تحریر الوسیله می‌فرماید: «لو علم او اطمان بان المطلوب لا یحصل بالمرتبین السابقتین، و جب الانتقال الی الثالثة، و هی اعمال القدرة علیه مراعیاً الأیسر فالأیسر.» (امام خمینی، ۱۳۸۴، ج ۱،



کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر) اگر آمر به معروف، یقین یا اطمینان پیدا کند که مطلوب به وسیله‌ی دو مرتبه‌ی سابق حاصل نمی‌شود، انتقال به مرتبه‌ی سوم که اعمال قدرت بر طرف مقابل است واجب است. البته در اعمال قدرت از آسان شروع نماید.

## ب: نقد آثار

اکنون برخی از مهم‌ترین اصول نقد در زمینه‌ی اندیشه و آثار را مطرح می‌نماییم:

### ۱- نصیح و خیر خواهی

مهم‌ترین و ضروری‌ترین شرط یک منتقد، داشتن نیت خیر و قصد قربت و خیرخواهی است. باید نقدشونده احساس کند که نقد کننده از سر دل سوزی و خیرخواهی به نقد روی آورده است نه از روی کینه و دشمنی و مچ‌گیری و بهره برداری‌های مادی.

نقد در گفتمان دینی برای قرب به ذات احدیت و دوری از نفسانیات و هواهای شیطانی انجام می‌گیرد. در تفکر اسلامی آنچه زمینه‌ساز نقد می‌باشد تأکید بر وجود حق و باطل و امکان تشخیص و تمیز بین آنهاست. هدف اصلی یک منتقد از نقد، همان هدفی است که یک پزشک در معاینه‌ی بیمار دنبال می‌کند. پزشک اگر جوایب عیب و علت بیمار خویش است، عیب‌جویی‌اش از روی علاقه مندی و نیک‌اندیشی و به قصد خیر و خدمت است؛ نقد اندیشه‌ها، گفتارها و کردارهای نادرست یک فرد یا گروه، خدمت به خود آن فرد یا گروه است. نداشتن نیت خیر، انسان را از دایره‌ی حق خارج نموده و باعث می‌شود که معیار خود را در نقادی از دست بدهد.

باید بدانیم در صورت عدم خیر خواهی، دیگران از نیت ما باخبر شده و طبعاً اعتمادشان از ما سلب خواهد شد. حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «ما أضمَر أحدٌ شيئاً إلاَّ أظهر في فلتاتٍ لسانه و صفتاتٍ و جبهه» (مجلس‌بقر مجلسی، ۱۴۰۴ هـ.ج ۷۳ ص ۲۰۴)

«هیچ کس چیزی را در دل نهان نمی‌کند مگر آن‌که در لغزش‌های زبانش و یا در صفحه‌ی رخسارش آشکار می‌گردد» بنابراین باید ناقد در خیر خواهی خویش صادق باشد و گرنه موجب سلب اعتماد دیگران می‌گردد که در این صورت نقد او جز نفرت و انزجار، نتیجه‌ی دیگری را در پی نخواهد داشت.

## ۲- بی طرفی و به‌دور از پیش‌داوری

دومین اصل مهم در امر نقد، حفظ اصل بی‌طرفی و دوری از پیش‌داوری است. بنا براین، به‌هنگام نقادی بایستی توجه کنیم که تحت تأثیر القانات دیگران و یا دوستی‌ها و دشمنی‌های آنان، قرار نگیریم. چه بسیار نقدهایی که پس از واکاوی روشن می‌شود که تحت تأثیر یک خبر خلاف واقع یا برداشت اشتباه از یک عمل و یا مبتنی بر یک پیش‌داوری خلاف واقع بوده است که نتیجه‌ی آن جز خسران و شرمندگی در پی نداشته است. پس شایسته است پیش از روشن شدن مسأله و کشف واقع به نقد آن، نپردازیم.

## ۳- داشتن تخصص و مهارت کافی در موضوع مورد نقد

یکی از مهم‌ترین اصول نقد و ارزیابی کار دیگران، داشتن تخصص و مهارت کافی فرد ناقد است، طبیعی است در صورت نداشتن چنین مهارت و تخصصی نقد چه مشکلاتی را فراروی نقد کننده ایجاد می‌کند. امام علی (ع) در نامه‌ی خود به امام حسن (ع) چنین می‌فرماید: «فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَيَّ جَهْلَتِكَ بِهِ فَإِنَّكَ أَوَّلَ مَا خُلِقْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عَلِمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا يُجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَصِلُ فِيهِ بَصْرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمِ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّلَكَ.» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ص ۷۳) «چنانچه چیزی از آنچه گفته شد بر تو مشتبه گردید (و) توانستی درست تصدیق کنی) آن را بر نادانی خود حمل کن که تو نخست جاهل بودی و سپس علم آموختی و چه بسیار مسائلی که هم اکنون نیز نمی‌دانی، و رأیت

در آنها حیران و بی‌نشت سرگردان است، و بعدها خواهی فهمید. پس به آن که ترا آفریده و روزی داده و پرداخته پناه ببر.»

امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «کسی که دیگران را به نیکی‌ها دعوت می‌کند نیازمند دانش حلال و حرام است.» (مصباح الشریعه، ۱۴۰۰، ص ۱۸) نقدهای عالمانه و متخصصانه، شرط اساسی پیشرفت علمی و تولید علم است و این مهم فقط از فرهیختگان آگاه و متخصص برمی‌آید. طبق این اصل، ناقد حق ندارد پیش از فهم درست یک مدعا و به صرف تصور مبهم و اجمالی، به نقد آن، اقدام نماید، بلکه اصل فوق، اقتضای تخصص و مهارت لازم را دارد و بدون داشتن چنین پشتوانه‌ای، نقد نیز بی‌اعتبار خواهد شد.

## ع- استدلال و برهان، نه احساسات و عواطف

احساسات و عواطف، و حب و بغض‌های ناقد نسبت به یک فرد، می‌تواند در نحوه‌ی نقد او نیز تأثیر نماید، این جمله مشهور است که می‌گویند: «حب الشیء یعمی و یصم» آری، حب ناقد به یک فرد، موجب می‌شود که عیب‌های او را نادیده گرفته و به جای انتقاد اصولی، از او تعریف و تمجید نماید، ارزش چنین نقدی نیز معلوم است. احساسات منفی ناقد، نیز می‌تواند فضای نقد را به میج‌گیری و خالی کردن عقده‌های درونی تبدیل نموده و تمامی زیبایی‌های طرف مقابل را بپوشاند. پر واضح است کسی که به قصد میج‌گیری و خالی کردن عقده‌های درونی به نقد یک اندیشه یا رفتار می‌پردازد، قطعاً از درک حقیقت آن عاجز است. همچنان که اگر کسی با نگاه عاشقانه به موضوعی بنگرد، به سختی می‌تواند همه‌ی ابعاد و جنبه‌های آن را درک نموده و حق و باطل را از یک‌دیگر تشخیص دهد. اصولاً برای چنین کسی درک مسأله موضوعیت نداشته، بلکه عشق و نفرت است که او را به نقد و او می‌دارد. از این رو است که امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید: «لا تنظر إلی من قال و انظر إلی ما قال.» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۳۸) به گفته‌ی دیگران توجه کنید نه شخص آنان؛ زیرا نگاه

به شخص آنان چه بسا شما را از فهم و درک اصل حقیقت باز می دارد؛ به دیگر سخن، تابع دلیل باشید نه شخصیت افراد.

## ۵- انتخاب شیوهی مناسب

شیوهی مناسب در نقد نیز از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا در صورت عدم استفاده از شیوهی مناسب، نقد اثر بخشی خودش را از دست داده و صحنه ی نقد به عرصه ی نبرد و منازعه تبدیل می شود. به جای آن که نقدشونده واقعیت را پذیرفته و مراحل رشد خویش را طی کند، در قبال نقدِ ناقد، موضع منفی گرفته و سعی می کند از حریم شخصیت خویش در برابر او دفاع کند. قرآن کریم به رسول خدا(ص) دستور می دهد که دیگران را با استدلال و برهان و موعظه ی حسن و جدال احسن، به آیین خویش دعوت کن و از هر گونه تندخویی و یا مجادله ی چالش زا پرهیز نما **ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**؛ (سوره نحل، آیه ۱۲۵) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت یافتگان داناتر است.»

امام صادق(ع) نیز می فرماید: **«أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ غُيُوبِي»** (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۳۹) «بهترین دوست من کسی است که عیب هایم را به من هدیه کند.» یعنی عیب هایم را با کمال احترام و با حفظ آبرو و شخصیتم به من گو شزد کند. خداوند متعال به حضرت موسی و هارون(علیهم السلام) دستور می دهد که با زبان ملایم با فرعون سخن بگویند تا شاید او متذکر شده یا از پروردگار خود بترسد. **اقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى**؛ (سوره طه، آیه ۴۴) این آیه ی شریفه نشان دهنده ی آنست که شیوهی نقد، در اثر بخشی آن سهم بسزایی دارد، چه بسا انتخاب شیوهی نامناسب و عدم عنایت به این اصل، نقد را برای همیشه از کارایی انداخته و بی اثر سازد.

در ادبیات تمثیلی ما آمده است که هیزم شکنی با شیرینی دوست و هم خوراک

بود. روزی هیزمشکن به شیر گفـت دهانت بوی بدی می‌دهد. شیر سکوت کرد و پس از دقایقی مصرانه از هیزمشکن خواست تا با تبر خود ضربه‌ای محکم بر سر او بزند. هیزمشکن چنین کرد، سپس شیر از او جدا شد و به هیزمشکن گفت یک ماه دیگر به دیدن او برود. پس از یک ماه هیزمشکن به دیدن شیر رفت، شیر از او خواست تا جای زخم را بیابد، اما مرد هرچه کرد اثری از آن زخم عمیق نیافت، شیر گفت: آن زخم برای همیشه خوب شده و اثری از آن نمانده است، لیکن اثر گفتار تو تا آخر، روحم را می‌آزارد و التیام نمی‌یابد.

البته توجه به این نکته، نیز ضروری است که در کنار رعایت مناسب بودن لحن نقد، نباید صراحت و شفافیت را از دست بدهیم، بلکه در عین شفافیت و صراحت با کمال احترام نقاط ضعف و قوت اثر به صاحب آن گوش‌زد شود.

## ۶- توجه به نقاط مثبت و منفی

اصل دیگر در نقد، توجه به نقاط مثبت و منفی است؛ ناقد در حین نقد نباید نقاط منفی را مورد نقد و نظر قرار داده و از کنار نقاط قوت اثر بی‌توجه رد شود، بلکه بایسته است، نقاط قوت و ضعف را باهم در نظر گرفته و به یک اندازه آن دو را مورد عنایت قرار دهد. حضرت عیسی (ع) در میان جمعی که هر کدام از بدی جیفه و مردار سگی سخن می‌گفتند، فرمود: «مَا أَشَدُّ بَيَاضَ أَشْتَائِهِ» (محمدباقر مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۴، ص ۳۲۷) «چه قدر دندان‌هایش سفید و زیبا است.» توجه به این نکته در نقد بسیار رهگشا است. رعایت همین اصل است که دل و فکر نقد شونده را در برابر نقد ناقد، نرم و نفوذ پذیر می‌کند. تفاوت اساسی نقد و تخریب نیز در همین اصل نهفته است؛ زیرا در تخریب، نه تنها نکات ارزشی و مثبت مطرح نمی‌شود بلکه در بعضی موارد، نکات مثبت نیز وارونه جلوه داده می‌شود. نقد، همان‌گونه که در ابتدای مقاله اشارت رفت، عبارت است از: تجزیه و تحلیل یک عمل برای شناخت ضعف‌ها و نقاط قوت یک شیء. از این رو در نقد، باید نکات مثبت و منفی باهم مورد

بررسی قرارگیرد. بنا براین اگر انتقاد از چارچوب کارشناسانه و منصفانه خارج گردد به انتقام‌گیری تبدیل شده، محتوای سازنده و ارزشمند آن نیز تهی خواهد شد.

## ۷- عدم تسری نقاط ضعف به کل مجموعه

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که در برخی انتقادات مشاهده می‌شود سرایت دادن نقطه ضعف از یک جزء به کل مجموعه است، که در این صورت به واسطه‌ی برخی نقاط ضعف یک مجموعه، تمامی امتیازات و برجستگی‌های آن مجموعه به فراموشی سپرده شده و از ضعف یک جزء، ضعف کل مجموعه نتیجه گرفته می‌شود، به عنوان مثال؛ اگر ناقدی نظام درسی حوزه‌های علمیه را نقد کند و ضعف پژوهش را در نظام آموزشی حوزه یاد آور شود، طبق این اصل نباید این نقطه ضعف را مربوط به کل حوزه دانسته و از آن، ضعف مسئولین، اساتید، متون درسی و ... را استنتاج کند. هم‌چنان که یک پزشک جراح، اگر غده‌ای در بدن بیمار بیابد برای درمان، فقط محل جراحی آن غده را می‌شکافد نه تمام بدن بیمار را.

قرآن کریم هماره ما را به این نکته‌ی لطیف توجه داده است، آن جایی که اهل کتاب را مورد نکوهش قرار می‌دهد، حساب پاکان آنان را از بقیه جدا می‌کند: **إِلَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ**؛ (سوره آل عمران، آیه ۱۱۳) «آنها همه یکسان نیستند از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند در حالی که سجده می‌نمایند.» از این آیه‌ی شریفه و سایر آیات، به خوبی این نکته استفاده می‌شود که قرآن کریم هیچ‌گاه تبه‌کاران و نیکان را در یک ردیف قرار نداده، بلکه هر کدام را بر اساس شایستگی خودشان جزا می‌دهد.

## آخرین سخن

در پایان اشاره به این نکته ضروری است که در شرایط حاضر، نقد اصولی و منصفانه، تضمین‌کننده‌ی رشد و تعالی فردی و اجتماعی جامعه محسوب می‌شود.

خطر بی‌اخلاقی و اخذ تخریب، به‌جای نقد، تهدید بزرگی است برای جامعه‌ی معاصر، که تنها راه برون‌رفت از آن، نقد سازنده و احیای امر به‌معرف و نهی از منکر است. جامعه‌ی امروز ما، نیازمند عالمان آگاهی است که ضمن فهم درست از آموزه‌های اسلامی، جرئت نقد را داشته و با شیوه‌های آن نیز آشنا باشند. آری با وجود چنین عالمانی است که کژئی‌ها راست و انحرافات نمایان و مسیر هدایت هموار می‌گردد.

## منابع و مصادر

۱. قرآن کریم؛ با ترجمه مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغه؛ مترجم، محمد دشتی.
۳. امام صادق، جعفر بن محمد، مصباح الشریعه، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ق
۴. ابن منظور، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق، چاپ سوم.
۵. المنجد فی اللغة العربیه المعاصره، دار المشرق، بیروت، بی‌تا.
۶. التمیمی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ش.
۷. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، قم.
۸. خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۴، قم.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵تهران.
۱۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، صدرا، ۱۳۸۵، قم.
۱۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفا، بیروت، ۱۴۰۴ هـ. ق.





## اصول و مبانی جهاد اقتصادی در پرتو قرآن کریم

محمدطاهر اخلاقی

استاد و معاون پژوهش جامعه علمیه امیرالمؤمنین (ع)

### چکیده:

جهاد اقتصادی هم چون سایر رفتارهای انسانی بر یک سلسله مبانی و اصول بنیادینی استوار است که بدون در نظر داشت آن‌ها، تبیین ابعاد مختلف آن، میسر نیست. از این رو، نگارنده در این مقاله تلاش دارد برخی از مهم‌ترین اصول و مبانی جهاد اقتصادی را با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآن کریم به‌طور گذرا مطرح نموده و در پرتو آن، فهم هرچه دقیق مفهوم جهاد اقتصادی را برای خوانندگان گرامی هموار سازد.

در این مقاله، مبانی و زیرساخت‌های جهاد اقتصادی در دو حوزه‌ی جهان‌شناختی و انسان‌شناختی، مورد کنکاش قرار گرفته است. بر این اساس، تفاوت ماهوی نظام اقتصادی اسلام با سایر مکاتب اقتصادی به درستی نمایانده شده است و نیز، اصول بنیادین جهاد اقتصادی هم چون؛ عدالت محوری، استقلال اقتصادی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود و پرهیز از اکتناز و خروج سرمایه از چرخه‌ی تولید، بر همین پایه استوار گردیده است.

**کلیدواژه‌ها:** جهاد، اقتصاد، جهاد اقتصادی، اصول، مبانی و قرآن کریم.

## ۱. درآمد

نام‌گذاری سال هزار و سیصد و نود خورشیدی به سال جهاد اقتصادی، از سوی مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) به‌طور ضمنی یا التزام حاوی پیام‌ها و آموزه‌هایی ارزشمندی است که فهم و دریافت عمیق آن و به‌تبع عمل‌کرد بر اساس آن، وابسته به‌شناخت دقیق مفاهیمی به‌کار رفته در آنست. هرچند که زبان‌شناسان برآنند که در تسمیه «ادنی مناسبت» کافی است، لیکن به‌نظر می‌رسد گذر سطحی از تعبیر بزرگان در بسیاری موارد، پسندیده نیست؛ زیرا رسیدن به‌عمق افکار آنان و اصطیاد گوهرهای مستور در کلام آن‌ها، بدون تعمق و غواصی در دریای پر تلاطم اندیشه‌ی آنان غیر ممکن می‌نماید. از این‌رو، برای دریافت پیام‌های جهاد اقتصادی و رسیدن به‌یک الگوی برتر اقتصادی در صحنه‌ی ملی و جهانی، لازم است نخست به‌تیین ادبیات بحث پرداخته، سپس اصول و مبانی جهاد اقتصادی را در پرتو آموزه‌های حیات‌آفرین قرآن کریم مورد تحلیل قرار دهیم. برای روشن شدن مفهوم جهاد اقتصادی شناخت واژگان «جهاد» و «اقتصاد» که عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن است لازم و ضروری است، بنا براین نگارنده نخست آن دو را تعریف نموده، سپس به‌تیین مفهوم جهاد اقتصادی پرداخته است.

## ۲. واژه‌شناسی

### ۲-۱. تعریف جهاد

جهاد، از ریشه‌ی «جهد» و به‌معنای تلاش و کوشش است. راغب می‌گوید: «جُهد» (به‌ضم جیم) به‌معنای توان و تلاش و «جَهد» (به‌فتح جیم) به‌معنای مشقت و سختی است؛ «جهاد» و «مجاهده» به‌کار بردن نهایت توان، جهت رویارویی با دشمن است. (راغب، ۱۳۸۵، ص ۲۰۸)

آن‌چه که از نصوص دینی به‌دست می‌آید اینست که جهاد منحصر به‌میدان نبرد

نبوده بلکه به تمامی کوشش‌هایی که یک مسلمان موحد در راستای اهداف الهی خویش انجام می‌دهد اطلاق می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که تلاش بدنی باشد یا تلاش فکری و ذهنی، عمده آنست که در راستای رضایت خداوند متعال باشد. جهاد، در بینش وحی به حرکت توفنده‌ای گفته می‌شود که از عمق جان انسان مجاهد نشأت گرفته و او را عملاً به صحنه‌ی مبارزه می‌کشاند. سکونی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که پیامبر اکرم(ص) لشکری را فرستاد. پس چون پیروزمندانه از صحنه‌ی نبرد برگشتند، حضرت فرمود: آفرین باد! به گروهی که جهاد کوچک را به جای آوردند و جهاد بزرگ بر آن‌ها به جای ماند. گفته شد ای پیامبر خدا جهاد بزرگ چیست؟ فرمود: جهاد نفس است. (کلینی، ۱۳۷۶، ج ۵، کتاب الجهاد، باب وجوه الجهاد، حدیث ۳)

از این روایت و سایر روایاتی هم‌مضمون، به دست می‌آید که گستره‌ی جهاد در فرهنگ اسلام، فراتر از نبرد در میدان رزم با دشمن خارجی است، بلکه طبق روایت شریف کلینی، خواستگاه اصلی آن، روح و روان آدمی است که رسول اکرم(ص) از آن، به «جهاد اکبر» تعبیر نموده است. پس عمده آنست که انسان مبارز بتواند در برابر دشمن داخلی خویش، پیروز گشته و نفس سرکش را رام خود سازد؛ رسول اکرم(ص) می‌فرماید: نفس انسان خطرناک‌ترین دشمن اوست. «أَعْدَى عَدُوِّكَ

نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۱، ص ۲۷۱)

## ۲-۲. تعریف اقتصاد

اقتصاد در لغت، از ریشه‌ی قصد و به معنی استقامت در راه و تعادل و میانه‌روی است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۱ و طریحی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۵۴۳) و از آن‌رو که اعتدال در مسایل معیشتی یکی از مصادیق میانه‌روی بوده، کلمه‌ی «اقتصاد» درباره‌ی آن به کار رفته است. امروزه برخی اقتصاد دانان، علم اقتصاد را علم انتخاب می‌دانند و معتقدند؛ اقتصاد آموزش می‌دهد که چگونه مردم انتخاب کنند و منابع

تولیدی و کمیاب محدود را برای تولید به کار گیرند. بر این اساس گفته اند علم اقتصاد عبارت است از: «دانش چگونگی انتخاب مردم و جامعه برای به کار گیری و استخدام منابع کمیاب جهت تولید کالاها و خدمات گوناگون و توزیع آنها میان افراد و گروه های مختلف جامعه برای مصرف.» (پژویان، ۱۳۸۹، ص ۲۲)

واژه ی «کمیاب» که در تعریف اخذ شده است از نظر مفهوم، به واژه ی «محدودیت» نزدیک است و در مقابل آن «رایگان» قرار دارد. بر اساس نظر اقتصاد دانان، کمیابی یک واقعیت اساسی در هر جامعه ای هست. از آن جا که منابع اقتصادی (نیروی کار، سرمایه و زمین) در هر جامعه ای محدود هستند و از سویی، تمامی بنگاه های تولیدی در تولید کالا و خدمات از این منابع محدود استفاده می کنند. وقتی از این منابع، برای تولید برخی کالاها و خدمات استفاده می کنیم، منابع موجود برای تولید سایر کالاها و خدمات کاهش می یابند. بنا براین، جامعه با مشکل انتخاب یک روش تولید با حد اقل هزینه ی ممکن، برای تولید یک واحد از کالا یا خدمات مورد نیاز، مواجه می شود. (سالواتوره، ۱۳۸۹، ص ۲۲) در نظام اقتصاد آزاد، این امر به وسیله ی سازوکار قیمت ها حل می شود و در نظام اقتصاد مختلط، سازوکار قیمت ها و در برخی اوقات نیز اقدامات دولت جانشین مکانیسم قیمت ها می گردد. لیکن در نظام اقتصاد اسلامی، این مسئله در چارچوب آموزه های دینی و قوانین مکتبی حل و فصل می گردد.

### ۲-۳. تعریف جهاد اقتصادی

با روشن شدن مفهوم واژگان «جهاد» و «اقتصاد» می توان گفت «جهاد اقتصادی» عبارت است از: «تلاش بی وقفه و مستمر در راستای اهداف از پیش تعیین شده ی مکتبی در بعد اقتصادی انسان» و یا به عبارت دیگر؛ جهاد اقتصادی، به کارگیری تمام توان جهت رویارویی و مقابله با دشمن درونی و بیرونی در عرصه ی حیات اقتصادی آدمی است. جهاد اقتصادی تنها در چارچوب انگاره ی حرکت جهادی

و براساس فهم دقیق مفاهیم اقتصادی اسلام قابل تحلیل بوده و صرفاً به پیشرفت اقتصادی و حرکت رو به رشد متغیرهای کمی اقتصاد اشاره ندارد. اقتصاد اسلامی به طور موازی و هماهنگ خواهان پیشرفت اقتصادی همراه با رشد معنویت بوده و اهداف بلند اسلامی را در پرتو اصول راهبردی، مبانی و سیاست‌ها و مکانیسم‌های اجرایی متناسب با آن، دنبال می‌کند. یکی از زیبایی‌های آموزه‌های اسلامی در عرصه‌ی اقتصاد؛ پیوند عمیق و ارتباط تنگاتنگ بین دین و دنیا و اقتصاد و معنویت است، با این نگاه است که بسیاری از مفاهیم در گستره‌ی نظام اقتصاد اسلامی معنای خاص خود را می‌یابد. از این‌رو، جهاد در فرهنگ اسلامی صرفاً به‌ویارویی و مقابله‌ی با دشمن اطلاق نمی‌شود بلکه علاوه بر آن، داشتن انگیزه‌ی الهی، تعقیب اهداف متعالی و مشی اصولی، از مهم‌ترین عناصر راهبردی آن به حساب می‌آید که بدون آن عناصر سازنده، مفهوم جهاد شکل نمی‌گیرد.

ترکیب اقتصاد و معنویت، ترکیب نو و تازه‌ای نیست، بلکه ریشه در متون دینی ما دارد، اسلام به‌همان اندازه که با نگرش دنیا منهای آخرت مخالف است، با نگرش آخرت منهای دنیا، مبارزه می‌کند و هردو جریان فکری را به یک نسبت، مردود می‌داند. از نظر اسلام دنیا و آخرت، اقتصاد و معنویت، مرتبط با هم و مکمل یک‌دیگرند. از این‌رو است که قرآن کریم در کنار توجه به آخرت، به انسان گوش‌زد می‌کند که نصیب دنیا را نیز از دست ندهد: **وَاطْمَعِ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ النَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ**؛ (سوره قصص، آیه ۷۷) «و در آن چه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن.»

بر همین پایه است که در منابع اسلامی تلاش در جهت به دست آوردن رزق و روزی برای خانواده به مثابه‌ی جهاد در راه خدا دانسته شده است. امام صادق(ع) می‌فرماید: **«الكاد علي عياله كالجاهد في سبيل الله»** (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۸۸)؛ «کسی که برای [کسب روزی] خانواده‌اش بکوشد، هم‌چون مجاهد در راه خدا

است.» امیرمؤمنان(ع) در بیان لطیفی برای حفظ این ارتباط به فرزند عزیزش امام حسن(ع) چنین توصیه می‌کند: «آنچنان در زندگی مادی کوشا باش، گویا می‌خواهی تا ابد زندگی کنی، و برای حیات واپسین نیز چنان تلاش کن که گویی فردا می‌میری.» (سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۳۱)

نه تنها در فرهنگ اسلامی، بلکه در غرب نیز تا قرن پانزدهم میلادی، اقتصاد ارتباط وثیقی با اخلاق و معنویت داشت و بسیاری از رفتارهای اقتصادی انسان‌ها بر پایه‌ی اخلاق و معنویت تجزیه و تحلیل می‌شد، اما پس از استقلال علوم اجتماعی از فلسفه، اقتصاد نیز به تدریج از اخلاق فاصله گرفت، تا آن‌جا که از قرن شانزدهم میلادی با ظهور مکاتب اقتصادی هم‌چون؛ مکتب سوداگری<sup>۱</sup>، فیزیوکرات‌ها<sup>۲</sup> و بیشتر کلاسیک‌ها<sup>۳</sup>، هرگونه ارتباط اخلاق و معنویت با رفتارهای اقتصادی، مورد انکار قرار گرفت، هرچند که در دوره‌های اخیر مکتب نئوکلاسیک‌ها<sup>۴</sup> و سوسیالیست‌ها<sup>۵</sup>، کم و بیش اخلاق و معنویت را در اقتصاد دخیل دانسته‌اند، اما در نظر بسیاری از آن‌ها انگیزه‌های اخلاقی چیزی فراتر از نوع دوستی، میل به برتری، شهرت و محبوبیت که بازگشت آن به نفع فردی است، نبوده است و این همان تفاوت جوهری و وجه تمایز نظام اخلاقی اسلام و غرب است. ( ر. ک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱ - ۸۷)

تنها در نظام اقتصادی اسلام است که اخلاق در آن، به عنوان رکن رکین و عنصر لایتغیر اقتصاد معرفی شده است و اقتصاد منهای اخلاق، و رشد و توسعه منهای عدالت را نه تنها عامل کمال انسان ندانسته بلکه آن را به‌عنوان یکی از موانع اساسی پیشرفت بشریت معرفی نموده است.

همه‌ی پیامبران الهی و حکما از قدیم‌ترین زمان‌ها فریاد زده‌اند که علم بدون تعهد، و علم بدون پای‌بندی به اصول ارزشی انسانی اگر هم در بعضی موارد مفید باشد، در مسائل انسانی نابودکننده خواهد بود. (جعفری، ۱۳۸۹، ص ۶۶) بنا براین، اگر نگوییم که اخلاق و هنجارهای دینی و مکتبی در تمام عرصه‌های اقتصاد حضور

دارد به یقین خواهیم گفت که در اغلب رفتارهای اقتصادی انسان، اخلاق و معنویت حضور جدی و مؤثری دارد، بر همین پایه است که مقام معظم رهبری (مدظله العالی) با تعبیر «جهاد اقتصادی» پیوند دو سویه‌ی اقتصاد و معنویت را اعلام نموده است، تا ملت مسلمان ایران و سایر ملت‌های مسلمان، با نصب العین قرار دادن این تعبیر حکیمانه در سال جدید، بیش از پیش، ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای انسانی را در روابط اقتصادی خودشان تجلی بخشند. اثر چنین ارتباطی عبارت است از **یک**: توجه به ارزش‌های اصیل اسلامی - انسانی. **دو**: مبارزه با فرهنگ مادی‌گری در بخش اقتصاد و پرهیز از پیامدهای ناگوار و خلأهای معنوی در این عرصه. **سه**: تلاش خستگی ناپذیر ملت‌های اسلامی به خصوص نخبگان جامعه، در عرصه‌ی اقتصادی جهت بازگشت مجدد به مجد و عظمت اسلامی.

### ۳. مبانی جهاد اقتصادی

جهاد اقتصادی هم چون سایر رفتارهای انسانی بر یک سلسله مبانی و اصول بنیادینی پایه گذاری گردیده است که بدون در نظر داشت آن‌ها، تبیین ابعاد مختلف جهاد اقتصادی میسر نخواهد بود. از این رو نگارنده تلاش دارد برخی از مهم‌ترین اصول و مبانی جهاد اقتصادی را با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآن کریم به طور گذرا فشرده مطرح نماید و در پرتو آن، فهم هرچه دقیق مفهوم جهاد اقتصادی را برای خوانندگان گرامی هموار سازد. از آن جایی که مبانی جهاد اقتصادی، پایه و شالوده‌ی جهاد اقتصادی به شمار می‌آید و حاکم بر اصول به کار گرفته شده‌ی در آن است، نخست در این مقاله مبانی جهاد اقتصادی را مطرح نموده، سپس به تبیین مهم‌ترین اصول جهاد اقتصادی می‌پردازیم.

#### ۳-۱. مبانی

واژه‌ی مبنا، از ریشه‌ی بنا و به معنای؛ پایه، بنیاد و زیرساخت آمده است. (ابن

منظور، ۱۴۱۴ (ق. ج، ۱، ص ۵۰۶) مؤلف التحقیق پس از نقل سخن لغت شناسان می گوید: معنای اصلی این واژه ضمیمه سازی اجزاء و مواد و عناصر خاص به یک دیگر، به منظور پیدایش ساختار ویژه و با کیفیت و هیئت خاص است. (حسن مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۲۶) از این رو، آنچه موجب پیدایش ساختار شیئی گردد، مبانی آن به شمار می آید. بنابراین، بنیادهای انسان شناختی، معرفت شناختی و هستی شناختی که جهاد اقتصادی بر آن ها استوار است، مبانی جهاد اقتصادی خوانده می شود. مبانی جهاد اقتصادی به لحاظ قلمرو و حوزه ی پژوهش، به سه حوزه ی انسان، جهان و معرفت باز می گردد که از آن، به مبانی انسان شناختی، جهان شناختی و معرفت شناختی یاد می شود که در این جستار تنها به مبانی جهان شناختی و انسان شناختی جهاد اقتصادی بسنده شده است.

### ۳-۱-۱. مبانی هستی شناختی

#### ۳-۱-۱-۱. فقر وجودی جهان هستی

دئیست ها معتقدند؛ خداوند متعال عالم طبیعت را بر اساس قانون مندی هایی به وجود آورده است که طبق آن، به صورت خودکار به حیات خویش ادامه می دهد و پس از خلقت، به هیچ روی، در جریان عالم دخالت نمی کند. طبیعتا چنین خداوندی، در نظام اقتصادی به عنوان جزئی از نظام طبیعی، به هیچ وجه، دخالتی ندارد و نظام اقتصادی خودی به خود و به طور طبیعی همواره در تعادل ذاتی به سر می برد، که آدام اسمیت از آن، به دست نامرئی تعبیر می کند. بر این اساس دئیست ها، معتقدند که هیچ کسی حق دخالت در اقتصاد را ندارد. (ر. ک: حسین نمازی، ۱۳۸۷، ص ۵۰) اما قرآن کریم بر خلاف دئیسم، جهان آفرینش را مجموعه ی به هم پیوسته ای می داند که تمام عناصر و اجزای آن، از یک سو با یک دیگر ارتباط ذاتی و ارگانیک داشته و از سوی دیگر تمامی آن ها (از جمله انسان) به دلیل نیاز ذاتی و فقر وجودی، در حدوث و بقا وابستگی تام به خداوند سبحان دارد. باور و ایمان عمیق به این مبانی



هستی‌شناسانه‌ی قرآن کریم است که در نظام اقتصاد اسلامی، مادیت و معنویت را با هم عجین نموده و دنیا و آخرت را با یک‌دیگر پیوند زده است به‌گونه‌ای که دنیا به‌عنوان مزرعه‌ی آخرت و زندگی مادی، جان‌مایه‌ی زندگی اخروی شمرده می‌شود. (سوره نساء، آیه ۷۷ و سوره رعد، آیه ۲۶ و نیز؛ محمدباقر مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۶۷، ص ۳۵۲)

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ بَعِزًّا. (سوره فاطر، آیه ۱۷-۱۵)

«ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است. اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی می‌آورد و این برای خداوند مشکل نیست.»

در این آیه‌ی شریفه فقر و نیاز برای آدمی، و غنا و بی‌نیازی برای خداوند متعال، ذاتی دانسته شده است؛ بدین معنی که تمام هویت و حقیقت انسان و هستی، وابستگی محض به خداوند متعال است و پیوسته سراسر هستی از درگاه خداوندی درخواست فیض دارد و فیض او هر لحظه نو به‌نو بر سراسر هستی جاری است. {سئله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شأن}. (سوره الرحمن، آیه ۲۹) «و اگر لحظه‌ای عنایت خداوندی از هستی برداشته شود تمام هویت او از بین می‌رود.»

بر این اساس، شالوده‌ی جهاد اقتصادی، توجه به فقر ذاتی بشر و غنای مطلق خداوند سبحان است و چنین باور و ایمانی است که انسان مجاهد را به تکاپو انداخته و او را به‌سوی کمال مطلق و غنای محض هدایت می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (سوره انشقاق، آیه ۶) «ای انسان! تو با تلاش و رنج به‌سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.»

«کدح» کوشش مستمر و مؤثر و به‌کار بردن قوای ذهنی و بدنی برای رسیدن به مطلوب است. (ر.ک: فخرالدین طریحی، ۱۳۷۵. ج ۲، ص ۴۰۶ و نیز؛ حسن

مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۳۰) این خطاب تنبّهی است برای بیداری و هوشیاری انسان و توجه به منتهای مسیری که انسان، در کوشش و کشش خود در پیش دارد؛ یعنی: ای انسان تو موجود کوشایی و شأن تو کشش به سوی پروردگارت است، و تو انسان متعالی و پیش‌رو هستی که سر انجام، پروردگار خود را ملاقات خواهی کرد. از این رو، حیات و زندگی برای انسان خواب و راحت طلبی و تن‌پروری نیست، بلکه صحنه‌ی زندگی عرصه‌ی جهاد، تلاش و کوشش است. پس سزاوار است به تلاش مستمر برخیزیم و نقش خلافت الهی خویش را در اداره‌ی شؤون مختلف زندگی (فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) به‌انجام رسانیده و از «فقر محض» به‌نهایت کمال و غنا دست یابیم.

### ۳-۱-۱-۲. فراوانی منابع اقتصادی

یکی دیگر از مبانی هستی‌شناختی جهاد اقتصادی مسئله‌ی فراوانی منابع طبیعی است. عمدتاً اقتصاد دانان غربی بر این باورند که منابع طبیعی در اقتصاد محدود و کم‌یاب است و به اندازه‌ای نیست که تمام نیازهای آدمی را برطرف نماید. بر این اساس، بشر همواره در تولید، توزیع و مصرف این منابع با محدودیت مواجه است. (سالواتوره، ۱۳۸۹، ص ۲۲) از دیدگاه اسلام، منابع طبیعی، آفریده‌های خداوند حکیم و علیم است و آفریدگار متعال در تأمین نیازمندی‌های آدمی خست نورزیده و تمام نیازهای بشری را در دل منابع طبیعی به ودیعت نهاده است. **اَكْلًا تُبَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا**؛ (سوره اسراء، آیه ۲۰) بنابراین، انسان‌ها می‌توانند در سایه‌ی تلاش و کوشش و عمل بر روی مواد اولیه و منابع طبیعی، نیازهای خویش را برطرف نمایند. هرچند که جوامع انسانی با مشکلات اقتصادی فراوانی مواجه بوده است، لیکن این مشکلات به هیچ وجه از فقر منابع طبیعی نشأت نگرفته است، بلکه نتیجه‌ی توزیع ناعادلانه‌ی ثروت و یا عدم استفاده‌ی صحیح از منابع طبیعی است. در موارد زیادی، قرآن کریم از فراوانی نعمت‌های الهی سخن به میان آورده است که به چند مورد آن، از باب نمونه اشاره می‌شود:

۱. «خزائن همه چیز، تنها نزد ماست ولی ما جز به اندازه‌ی معین آن را نازل نمی‌کنیم.» (سوره حجر، آیه ۲۱)

۲. «فرزندان تان را از ترس فقر، نکشید! ما آن‌ها و شما را روزی می‌دهیم مسلماً کشتن آن‌ها گناه بزرگی است.» (سوره اسراء، آیه ۳۱)

۳. **اَوْ اَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْهَا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ كَفَّارٌ** { «و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آن‌ها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسپاس است.» (سوره ابراهیم، آیه ۳۴)

از آیات شریفه استفاده می‌شود که خداوند متعال هر آن‌چه را که انسان در راستای حیات مادی خویش به آن نیاز دارد برای وی فراهم نموده است که تعبیر **اَوْ اَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ** در آیه‌ی اخیر، بیان‌گر همین نکته‌ی اساسی است، همان‌گونه که به‌دنباله‌ی آن، تعبیر **اِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصَوْهَا** نیز این نکته را تقویت می‌کند و نعمت‌های الهی را بی‌شمار می‌داند. چه اینکه قرآن کریم مشکلات اقتصادی موجود در جوامع انسانی را از جهت خود انسان می‌داند، نه از ناحیه‌ی طبیعت و کمیابی مواد اولیه‌ی آن. بنابراین، فقر و تنگ‌دستی که در جهان مشاهده می‌شود ناشی از کمبود منابع طبیعی نیست، بلکه برخاسته از نظام‌های غلط تولید و توزیع و مناسبات ناعادلانه‌ی جهانی است. شهید صدر(ره) با عنایت به آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

«خداوند متعال در این جهان وسیع، همه‌ی مصالح و منافع انسان را مهیا نموده است و تمام مواردی که انسان در راستای نیازمندی‌های مادی و حیات خویش بدان نیاز دارند را برای او فراهم آورده است، اما این انسان است که با ظلم و کفرانش این فرصت‌های را که خداوند به‌او هدیه نموده است، هدر داده و ضایع می‌کند. پس ظلم انسان در زندگی عملی و کفران او نسبت به نعمت‌های خداوندی، دو عامل اصلی در پیدایش مشکل اقتصادی در حیات آدمی است. ظلم انسان در بعد اقتصادی، در قالب

توزیع ناعادلانه، و کفران نعمت او در چهره‌ی عدم بهره‌وری از منابع طبیعی پدیدار می‌گردد.» (شهید صدر، ۱۳۸۲، ص ۳۸۰)

بنا براین، دو ویژگی فوق یعنی؛ تجاوز به حقوق دیگران و ناسپاسی در برابر نعمت‌های خداوند، موجب می‌شود که فقر و مشکلات اقتصادی در جامعه به وجود آید. بر این پایه، تنها راه حل مشکلات اقتصادی و راه برون رفت از بحران‌های اقتصادی، اصلاح نفس آدمی و ریشه کن کردن دو خصیصه‌ی ظلمیت (ستم به دیگران) و کفوریت (تن‌پروری و عدم استفاده از منابع طبیعی) است.

این در حالی است که مکاتب اقتصادی شرق و غرب، بر اساس جهان بینی مادبی که نوعاً بر این‌گونه مکاتب حاکم است، ریشه‌ی اصلی مشکلات اقتصادی را مربوط به فقر طبیعت و کمبود مواد اولیه‌ی آن می‌دانند، و معتقدند از آن جهت که منابع طبیعی موجود، نمی‌توانند جواب‌گوی تمام نیازهای بشری باشند، مشکلات اقتصادی و بحران‌های اقتصادی در عالم رخ می‌نماید. در نظام اقتصاد سرمایه‌داری؛ از یک طرف محدود بودن منابع طبیعی، و از سوی دیگر نیازهای متنوع انسان که با پیشرفت تمدن و تکنیک به صورت نامحدود رو به افزایش است، ریشه‌ی اصلی مشکلات اقتصادی شناخته شده است و به همین سبب در این مکتب، تخصیص بهینه‌ی منابع تولید، مورد توجه جدی قرار گرفته است. (ر.ک: ریچارد. اچ. لفت ویچ، ۱۳۸۷، ص ۴۲۰ - ۴۰۰) نظام سوسیالیستی نیز بر اساس نظریات مارکس، ریشه‌ی اصلی مشکلات اقتصادی را در تضاد میان شکل تولید با ابزار مادی تولید یعنی زیربنا و مناسبات اقتصادی و نحوه‌ی توزیع که روبنا است، می‌داند و معتقد است که هرگاه در اثر تشدید این تضاد، تضاد طبقاتی به نهایت برسد و روبنا تحول یابد مشکل اقتصادی حل می‌شود. (ر. ک: حسین نمازی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۹ و شهید محمدباقر صدر، ۱۳۸۵، ص ۳۸۰ - ۳۷۹)

## ۳-۱-۲. مبانی انسان شناختی

### ۳-۱-۲-۱. هویت انسان اقتصادی

همان گونه که جهاد اقتصادی بر مبانی خاص هستی شناختی استوار است، بر مبانی انسان شناسانه‌ی ویژه‌ای نیز تکیه دارد. شناخت جایگاه اصلی انسان در نظام اقتصادی و انگاره‌های گوناگون از انسان اقتصادی، از بنیادی‌ترین مسائل مطرح در جهاد اقتصادی است. هریک از مکاتب اقتصادی، تلقی خاصی از انسان اقتصادی دارد که جهت‌گیری کلی همه‌ی آن‌ها در باب انسان اقتصادی، عبارتند از: حساب‌گری، سودجویی، لذت‌طلبی و بیشینه‌طلبی. (ر. ک: محمدحسین کرمی و عسکر دیرباز، ۱۳۸۴، ص ۱۵۳-۱۴۴) بر این اساس، مکاتب اقتصادی مدعی است؛ کنش‌های آدمی - دست کم در عرصه‌ی معیشت - تنها یک غایت را می‌جویند و آن، دست‌یابی به منافع شخصی مادی است و اگر احياناً منافع جامعه یا دیگران نیز مورد توجه قرار گیرد، وسیله‌ای برای نیل به منافع شخصی مادی است. (محمدحسین کرمی و عسکر دیرباز، ۱۳۸۴، ص ۳۶) لیتل نیز به نقل از مولر، در تعریف انسان اقتصادی می‌گوید: «انسان موجودی است خودخواه، عاقل و طالب فائده‌ی بیشینه.» (دانیل لیتل؛ مترجم، عبدالکریم سروش، ۱۳۸۸، ص ۲۳۸) پر واضح است که در این تلقی جایی برای خصوصیات هم‌چون خیرخواهی، هم‌دردی با دیگران و تعهد نسبت به اهداف عمومی جامعه، وجود ندارد.

از این رو، اصل در انسان اقتصادی مورد نظر چنین مکاتبی، یله و رها بودن اوست، به نحوی که او برای به دست آوردن سود بیشتر مجاز به انجام هرگونه فعلی است. در حالی که انسان اقتصادی از منظر قرآن کریم، موجودی است از یک‌سو مختار و گزینش‌گر و از سوی دیگر؛ در دو گستره‌ی تکوین و تشریح، تسلیم محض خداوند متعال، که تنها در چارچوبه‌ی تعیین شده از سوی او مجاز به فعالیت است. علامه طباطبایی (ره) در باب تسلیم تکوینی بشر می‌فرماید:

«و این که فرمود: «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ» معنایش این است که ما هم آنچه را که او می‌خواهد فوراً به او می‌دهیم، البته نه هر قدر که او می‌خواهد، بلکه هر قدر که ما بخواهیم، پس امر به دست ما است نه به اختیار او، و اثر هر چه هست در اراده‌ی ما است نه در اراده‌ی او، تازه این روش را در باره‌ی همه‌ی دنیا طلبان اعمال نمی‌کنیم، بلکه در حق هر کس که خواستیم به کار می‌بندیم، پس اراده‌ی اشخاص از هیچ جهت حاکم بر اراده‌ی ما نیست، و این تنها اراده‌ی ما است که در ایشان حکومت می‌کند. و چون اراده‌ی فعلی خدای عز و جل نسبت به هر چیز عبارتست از: فراهم شدن اسباب خارجی و رسیدن آن به حد علیت تامه، لذا باید گفت که آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که هر انسان دنیاطلب از دنیا آن مقداری که اسباب اقتضاء کند، و عواملی که خداوند در عالم به جریان انداخته و به تقدیر خود هر کدام را اثری داده، مساعدت نماید رزق می‌خورد، پس دنیاطلب جز به قسمتی از خواسته‌هایش نمی‌رسد و فقط به پاره‌ای از آنچه که می‌خواهد و به زبان تکوین مسئلت می‌نماید نائل می‌شود.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۸۷)

در بعد تشریح، نیز انسان اقتصادی مورد نظر اسلام، انسانی است که با الهام‌گیری فجور و تقوی، از فجور پرهیز نموده و به تقوی الهی رو می‌آورد، محور فعالیت‌های اقتصادی او را فرامین الهی و الهامات رحمانی تشکیل می‌دهد نه منافع شخصی مادی. بنا براین، تمامی رفتارهای اختیاری انسان، از جمله فعالیت‌های اقتصادی او متأثر از عواملی مثل ایمان به‌خدا، اخلاص، توکل، خوف از خدا، زهد، قناعت، رضا و صبر می‌باشد. چنانچه نگرش انسان به‌دنيا و متاع قلیل بودن آن، نسبت به آخرت و عنایت جدی و عمیق او به اصول اخلاقی، سمت و سوی خاصی به فعالیت‌های اقتصادی انسان داده است و در پرتو چنین نگرشی، سود و زیان مادی رنگ باخته و منافع زودگذر دنیوی جای خود را به منافع همیشه جاوید اخروی می‌دهد. آری، در چنین فضایی است که جهاد اقتصادی معنای واقعی خود را یافته و انسان‌های مجاهد را به تکاپو و تلاش مستمر وا می‌دارد.

### ۳-۱-۲-۲. خلافت الهی

انسان در رهیافت وحی، تفاوت جوهری با انسان سرمایه‌داری و سوسیالیستی دارد که بی‌توجهی به آن، بدون شک حرکت جهادی را متوقف و یا از مسیر اصلی‌اش منحرف می‌سازد. انسان در نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی، انسانی است مادی و بریده از غیب که تنها برای رسیدن به اهداف مادی (سود مادی و نفع شخصی) خود در تلاش است. اما انسان از نظرگاه قرآن کریم، موجودی است مفتخر به افتخار خلیفه الله بر زمین، که از سوی خداوند متعال به آبادانی زمین و بهره‌مندی از مواهب آن، مأمور شده است. اندیشه‌ی خلافتی که خداوند متعال در قرآن کریم ترسیم نموده است، از مهم‌ترین افکاری است که نظریه‌ی اقتصادی اسلام بر آن، مبتنی است. (سعاد ابراهیم صالح، ۱۴۲۳ق. ص ۵۰) مال و ثروت در مفهوم اسلامی آن، به خداوند متعال تعلق دارد، و انسان تنها در چارچوب خلافت الهی، حق تصرف در آن را دارد. طبیعی است که تصرف مستخلف بدون اجازه‌ی مستخلف عنه، تصرف عدوانی محسوب شده و مجاز نمی‌باشد. بر اساس مفهوم خلافت است که انسان حق ندارد حتی در اموال خودش اسراف و تبذیر روا داشته و یا آن را تلف و ضایع سازد. توجه به این مبنا است که انفاق و دست‌گیری از مستمندان و تهی‌دستان جامعه به عنوان یک تکلیف بر دوش ثروتمندان بار می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِلِينَ فِيهِ﴾** (سوره حدید، آیه ۷) «و از آن چه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید.» این که قرآن کریم انفاق را به خلافت و جانشینی انسان پیوند داده است، بدین منظور است که مبدا شخص مالک گمان کند که حق او در مال حق ثابت، دائمی و مطلق است و او آزاد است به هر نحوی در مال تصرف نماید. مقام خلافت ایجاب می‌کند که انسان در تصرفات خویش بدون اذن مستخلف عنه عمل ننماید. آری، در قالب مفهوم خلافت است که حرکت جهادی انسان در اقتصاد عینیت یافته و مسیر رشد و تعالی انسان، بیش از پیش هموار می‌گردد.

### ۳-۱-۲-۳. انسان محور آفرینش

نگاه هدفی یا ابزاری به انسان در اقتصاد، نقش اساسی در چگونگی رفتارهای اقتصادی او دارد؛ نظام اقتصادی مارکسیسم بر این باور است که وسایل تولید کیفیت جامعه را پدید می آورد، شکل تولید است که توزیع را جهت می دهد، با توجه به تغییراتی که در ساختار تولید ایجاد می شود، توزیع محصولات نیز به دنباله ی آن، تغییر می یابد. از نظر این مکتب، نظام بردگی در زمان خودش یک نظام پیشرفته بوده؛ زیرا ساختار تولید در آن زمان، چنین اقتضا می کرد و حالا که ساختار تولید تغییر نموده، اقتضا دارد که شیوه ی توزیع نیز به گونه ای دیگر باشد. به عبارت دیگر؛ مصلحت تولید است که شکل و ساختار توزیع را معین می کند و مصالح انسان، هیچ نقشی در این ساختار ندارد.

مکتب اقتصادی اسلام، درست بر خلاف این نظر می دهد؛ زیرا در این نظام مصلحت تولید، روابط توزیع را تعیین نمی کند، بلکه روابط توزیع ریشه در ارزش های ثابت انسانی دارد، ارزش هایی که در آن به حق، عدالت، مساوات و کرامت انسانی تأکید می شود. (ر. ک: شهید صدر، ۱۴۲۹ق، ص ۶۶) انسان در نظام اقتصادی اسلام، همانند سایر عوامل تولید، تنها ابزار تولید نیست، بلکه محور اقتصاد و هدف آن است. از این رو، تمامی امکانات (اعم از وسایل و ابزار تولید و یا سایر منابع تولیدی) همگی برای رفاه و آسایش انسان آفریده شده است و این انسان است که از آن ها جهت رفاه خویش و هم نوعانش استفاده می نماید، نه اینکه تولید اصل باشد و انسان نقش ابزار آن را داشته باشد. قرآن کریم می فرماید: **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** (سوره بقره، آیه ۲۹) «او خدایی است که همه ی آنچه را از نعمت ها در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.»

از نظر قرآن، انسان موجود ممتازی است که محور آفرینش قرار گرفته و می تواند از همه ی نعمت های الهی برخوردار شود. انسان وظیفه دارد که با تلاش و کوشش و به کارگیری توان و هنر خدادادی اش به آبادی زمین و طبیعت بپردازد و از



آن، در راستای تعالی و رشد معنوی خویش بهره گیرد. {هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا} (سوره هود، آیه ۶۱) «اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت.» بر این اساس، نباید حرکت‌های جهادی در اقتصاد اسلامی، همانند حرکت‌های نظام سرمایه‌داری، برای تولید بیشتر و بهره‌کشی و استثمار انسان باشد، بلکه جهت‌گیری کلی تولید، توزیع و مصرف در اقتصاد، بایستی در راستای کرامت انسانی، تعالی روح و روان آدمی و رشد معنویت او باشد و هرگونه فعالیت اقتصادی که با مقام انسان و ارزش‌های والای انسانیت در تضاد باشد از نظر اسلام حرام و ممنوع است.

#### ۴. اصول جهاد اقتصادی

مقصود از اصول جهاد اقتصادی؛ روی‌کردهای حاکم و جهت‌دهنده‌ی تدابیر و رفتارهای جهادی است. (احمدعلی یوسفی، ۱۳۸۶، ص ۳۱) این اصول، مبتنی بر مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خاصی است که رسیدن به هدف را ممکن ساخته و مشکلات و معضلات جهادی در پرتو آن، حل می‌گردد. در اقتصاد اسلامی این اصول، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و جهت‌گیری‌های کلان فعالیت‌های اقتصادی را مشخص می‌کند مثل؛ اصل عدالت و استقلال اقتصادی.

نگارنده، در این مقاله به لحاظ اهمیت و حساسیت ویژه‌ی آن، تلاش دارد تا برخی از مهم‌ترین اصول جهاد اقتصادی را به صورت فشرده مطرح نماید، تا امت اسلامی و در رأس آنان سیاست‌گذاران اقتصادی، با عنایت به این اصول بنیادین، گامی در راه اجرایی شدن اقتصاد اسلامی بردارند.

#### ۴-۱. اصل عدالت محوری

شاید بتوان گفت مهم‌ترین اصل در تحقق جهاد اقتصادی، اصل عدالت است؛ عدالت، در نظام اقتصادی اسلام، به مثابه‌ی روح فعالیت‌های اقتصادی بوده و از

جایگاه بسیار والایی برخوردار است، به طوری که در نظام اسلامی، تحقق عدالت در جامعه یکی از عالی ترین اهداف حکومت اسلامی شمرده شده است. قرآن کریم تحقق عدالت و اقامه ی قسط را یکی از بنیادی ترین اهداف پیامبران دانسته است. **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُتَمَّ بِالْقِسْطِ** (سوره حدید، آیه ۲۵) «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.»

در روایات اسلامی نیز بر اجرای عدالت تأکید فراوان شده است، و برای عدالت فوائد بسیاری ذکر شده است؛ در برخی روایات، صلاح رعیت منوط به آن گشته و در برخی دیگر، اجرای عدالت موجب افزایش برکات و خیرات معرفی شده است. (عبدالواحد تمیمی، ۱۳۶۶ش، حدیث ۷۷۵۹ و حدیث ۱۰۲۲۶) توجه به سیره ی عملی پیشوایان دین، به خصوص تلاش نفس گیر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیهم السلام) در جهت اجرای عدالت در طول حکومت کوتاه آن بزرگوار، بسیار سودمند و راهگشا است که چگونه آن حضرت به این مهم پرداخته است؟ آن بزرگوار از آغاز خلافت خود به مبارزه ی فراگیر با فساد اقتصادی و بسط عدالت اجتماعی برخاست و این سخن پرطنین خود را در این باره اظهار فرمود: **«والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الإمام لرددته فإن في العدل السعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق.»** (نهج البلاغه، خطبه ۱۵) «به خدا سوگند آنچه از بیت المال بخشیده شده است به صاحبانش بر می گردانم، اگرچه به مهر زنان رفته باشد یا به خرید کنیزکان (زناشویی را برهم می زنم و معامله را باطل اعلام می کنم) زیرا عدالت است که همه را در خود می گیرد (و موجب آسایش عمومی می شود) و هرکس تحمل عدالت برایش مشکل باشد، تحمل ظلم مشکل تر خواهد بود.»

با توجه به نصوص وارده در این باب، می توان دریافت که جایگاه اصل عدالت در نظام اقتصادی اسلام ممتاز و برجسته است به نحوی که بدون این اصل رسیدن به

جهاد اقتصادی نیز ناممکن می‌نماید. از این‌رو، اصل عدالت در نظام اقتصادی اسلام، نقش محوری داشته و در صورت تراحم با هر اصل دیگری، جانب عدالت برتری یافته و بر آن مقدم می‌شود. نقوی می‌نویسد: «هر نوع سیاست اقتصادی که سبب ایجاد یا تشدید مداوم نابرابری‌های اجتماعی گردد، به هیچ عذر و بهانه‌ای از قبیل رشد اقتصادی پذیرفته نیست؛ زیرا اقتصاد اسلامی فقط به فکر رونق مادی نیست و می‌خواهد کیفیت زندگی نیز بهبود یابد.» (حیدر نقوی، ۱۳۶۶) شهید صدر(ره) نیز معتقد است، مشکل اقتصادی که مکتب اسلام در صدد حل آن است، ناشی از کمیابی یا خست طبیعت نیست بلکه نتیجه‌ی رواج ظلم و بی‌عدالتی در زندگی اقتصادی است. این مشکل یا ناشی از ظلم در توزیع ثروت میان اعضای جامعه است (عدالت توزیعی) و یا از هدر دادن و کفران نعمت هنگام بهره‌برداری از منابع خدادادی. (عدالت تولیدی یا عدالت در حفظ و گسترش ثروت) (شهید صدر، ۱۳۸۲ش، ص ۷۵۰) بنا براین، از دیدگاه شهید صدر(ره) عدالت اقتصادی در دو گستره‌ی توزیع و تولید جریان دارد که با توجه به این تفسیر از عدالت، عدالت تولیدی در واقع همان رشد اقتصادی پایدار است.

محمد عمر چپرا؛ یکی از نظریه‌پردازان اقتصاد اسلامی، ضمن رد نظریه‌ی رشدگرایان می‌گوید: «ظاهراً این مسئله که در چارچوب ارزش‌های اسلامی ارتکاب، یا تبلیغ بی‌عدالتی و یا حتی چشم‌پوشی از آن بابخشودنی است، از نظر دور مانده بود.» (محمد عمر چپرا، ۱۳۸۳) همو، در جای دیگری در اهمیت اصل عدالت می‌نویسد: «برادری که جزء اساسی دو مفهوم توحید و خلافت را تشکیل می‌دهد، اگر همراه با عدالت اجتماعی - اقتصادی نباشد، مفهوم توخالی و بدون معنا خواهد بود. فقیهان در اهداف شریعت از عدالت به صورت یک عنصر اساسی یاد کرده‌اند؛ به گونه‌ای که تصور جامعه‌ی آرمانی اسلامی که در آن عدالت استحکام نیافته باشد، غیر ممکن است.» (محمد عمر چپرا، ۱۳۸۶، ص ۳۲۱)

## ۴-۲. اصل استقلال اقتصادی

از آن رو که کشورهای استعمارگر عمدتاً به دنبال سلطه بر کشورهای ضعیف تر و بهره‌برداری از امکانات آنان به نفع خویش است، استقلال اقتصادی جامعه‌ی اسلامی و طرد سلطه‌ی بیگانگان، یکی از اصول راهبردی جهاد اقتصادی به شمار می‌آید. این تلاش‌ها روز به روز با پیشرفت‌های علمی و تکنیکی کشورهای صنعتی، ابعاد گسترده‌تر و عمیق‌تری به خود می‌گیرد. صدمات حاصل از آثار روانی چنین دست‌آوردهایی برای کشورهای تحت سلطه بسیار عظیم و شکننده است. انسان‌های تحت سلطه، معمولاً دچار احساس خود کم‌بینی و حقارت می‌شوند و خود را در پیمودن مسیر ترقی و پیشرفت، ناتوان می‌بینند. همین امر زمینه‌ی پذیرفتن فرهنگ بیگانه را فراهم می‌سازد. (علیرضا لشکری، ۱۳۸۲، ص ۷۲) به همین جهت اسلام تلاش دارد که امت اسلامی در تمامی ابعاد، از بیگانگان مستقل و بی‌نیاز باشند. زیرا نیاز، همیشه ملازم با ذلت و اسارت است. ملتی که بخواهند عزیز و سربلند زندگی کنند، باید نخست خود را از نیاز به دیگران برهانند. امام علی(ع) می‌فرماید: «احتج الی مَنْ شِئْتَ وَ كُنْ اسِيرَهُ» (آمدی، ۱۳۶۶، حدیث ۸۲۷۲) محتاج هر که شوی اسیر او خواهی بود.

بنابراین، بر هر انسان مسلمانی فرض است که در فعالیت‌های اقتصادی خویش به این اصل اساسی توجه داشته باشد. به خصوص لازم است، بازرگانان مسلمان در داد و ستدهای خارجی و اقتصاد بین‌الملل، همواره این اصل را مد نظر قرار دهند و از مبادلاتی که به گونه‌ای به استقلال اقتصادی - سیاسی ملت‌های اسلامی آسیب می‌رساند، به شدت پرهیز نمایند. قرآن کریم نیز هرگونه سلطه‌ی کفار را بر مسلمین نفی کرده است. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (سوره نساء، آیه ۱۴۱) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

اطلاق آیه‌ی شریفه می‌رساند؛ که جایز نیست مسلمانان در امور معیشتی و اقتصادی محتاج و زیر سلطه‌ی بیگانگان قرار گیرند. امام راحل (ره) که در سیاست و

موقعیت‌شناسی او جای تردید نیست، وابستگی اقتصادی را منشأ همه‌ی وابستگی‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی می‌دانستند و معتقد بود بدون دستیابی به استقلال اقتصادی نمی‌توان از جهات دیگر به استقلال دست یافت. (روح‌الله خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۰، ص ۴۰ و ص ۱۰۵) بنا براین، مسلمانان موظفاند برای حفظ اعتبار و حیثیت جامعه‌ی اسلامی، از هرگونه تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و یا اقدام عملی که موجب سلطه‌ی بیگانگان در اقتصاد می‌شود خودداری کنند، تا بتوانند از استقلال فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش به‌درستی صیانت کنند.

### ۴-۳. اصل بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های موجود

یکی از مهم‌ترین اصول جهاد اقتصادی، بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های موجود جامعه‌ی اسلامی است؛ قرآن کریم آدمی را به بهره‌وری پیوسته و فعال از طبیعت و آن‌چه خداوند متعال در آن، به ودیعه نهاده است دعوت می‌کند و به او یاد آور می‌شود که تمام توان را در این راه به کار گیرد به‌گونه‌ای که دشمنان به رعب و وحشت افتاده و از فکر رویارویی و یا حمله به کشور اسلامی منصرف گردند. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ (سوره انفال، آیه ۶۰) «و در برابر آن‌ها تا می‌توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود - و جز آن‌ها که شما نمی‌شناسید و خدا می‌شناسد - را بترسانید. و آنچه را که در راه خدا هزینه می‌کنید به‌تمامی به شما بازگردانده شود و به شما ستم نشود.»

در این آیه‌ی شریفه، به یکی دیگر از مهم‌ترین اصول جهاد اقتصادی اشاره شده است. تعبیر ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ لزوم آمادگی همه‌جانبه در برابر دشمنان و بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌ها را به عنوان یک اصل در جهاد پیشنهاد می‌نماید.

واژه ی «اعدوا» که به معنای اعداد و آمادگی است، بیان گر این مطلب است که مسلمانان پیوسته آماده ی دفاع بوده و از حقوق خود دفاع نمایند و از خطر تجاوز دشمن لحظه ای غفلت روا ندارند، این کریمه به مسلمین هشدار می دهد نباید آنقدر منتظر بمانید تا دشمن به شما حمله کند و آن گاه آماده ی مقابله شوید، بلکه از پیش باید آمادگی کافی در برابر هجوم های احتمالی دشمن داشته باشید.»

کلمه ی «قوه» که در آیه ی شریفه به کار رفته است از سعه ی مفهومی قابل توجهی حکایت دارد که نه تنها ابزار و ادوات جنگی و سلاح های مدرن هر عصری را در بر می گیرد، بلکه هر چیزی که به نوعی در پیروزی بر دشمن اثرگذار است را نیز شامل می شود. حتی در برخی روایات «قوه» در آیه ی شریفه به خضاب کردن موهای سربازان و مجاهدین تفسیر شده است تا دشمن در رویارویی با آنان مرعوب گردد. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۶۴) در روایات دیگری قوه به معنای تیر، اسلحه، شمشیر و سپر آمده است. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵) از مجموعه ی این روایات، به دست می آید که مصداق «قوه» منحصر به موارد فوق نیست، بلکه به هر نیرویی که بتوان از آن در برابر دشمن استفاده کرد اطلاق می شود، فرقی ندارد توان نظامی باشد و یا توان اقتصادی و یا غیر این دو.

دولت اسلامی موظف است که سیاست خاصی را جهت رشد اقتصادی و بالا بردن سطح تولید ترسیم کند؛ زیرا قدرت اقتصادی یکی از عمده عناصری به حساب می آید که در ارزش گذاری جوامع و تعیین توان حکومت ها در صحنه ی بین المللی نقش به سزایی دارد، شهید صدر (ره) ضمن استناد به آیه ی فوق می فرماید: «مقصود آیه ی شریفه تنها نیرویی که به میدان جنگ گسیل می شود نیست، بلکه مراد هر توانی است که اذهان جوامع جاهلی را به خود مشغول نموده و ترس و وحشت جامعه ی اسلامی را در ذهن آنان ایجاد نماید که در قدم نخست آن توان اقتصادی جامعه ی اسلامی است.» (شهید صدر، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵)

شهید مطهری (ره) نیز در اهمیت توان اقتصادی جامعه اسلامی، می فرماید:

«جامعه باید بنیهِی اقتصادی سالمی داشته باشد، مبتلا به کم‌خونی اقتصادی نباشد و اگر نه، مانند یک مریض کم‌خون و یا مریضی که دستگاه قلب و جهاز دمویّه‌اش خراب است همیشه مریض خواهد بود. گمان نمی‌رود هیچ عالم و بلکه هیچ عاقلی منکر لزوم و ضرورت اقتصاد سالم باشد. از نظر اسلام هدف‌های اسلامی بدون اقتصاد سالم غیر قابل تأمین است. اسلام می‌خواهد که غیر مسلمان در مسلمان تسلط و نفوذ نداشته باشد. این هدف هنگامی میسر است که ملت مسلمان در اقتصاد نیازمند نباشد و دستش به طرف غیر مسلمان دراز نباشد، و الا نیازمندی ملازم است با اسارت و بردگی و لو آن که اسم بردگی در کار نباشد. هر ملتی که از لحاظ اقتصاد دستش به طرف ملت دیگر دراز باشد اسیر و برده‌ی او است و اعتباری به تعارف‌های دیپلماسی معمولی نیست. به قول نهره: ملتی مستقل است که جهش اقتصادی داشته باشد. ... چقدر جهالت و حماقت است که آدمی ارزش سلامت بنیهِی اقتصادی را درنیابد و نفهمد اقتصاد مستقل، از شرایط حیات ملی است.»

(شهید مطهری، ۱۳۸۵ش، ص ۱۹)

بنابراین، حرکت جهادی در ابعاد اقتصادی آن، نیازمند بازشناسی منابع و بهره‌وری تمام از آن‌ها است؛ و نهادن منابع طبیعی و یا سوء مدیریت آن، به طور حتم مانع تحقق جهاد اقتصادی می‌شود. قرآن کریم می‌گوید: «اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت.» (سوره هود، آیه ۶۱) قرآن نمی‌گوید: خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت، بلکه می‌گوید عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد؛ یعنی امکانات از هر نظر آماده است، اما شما باید با کار و کوشش آن را آباد سازید. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۵۱)

#### ۴-۴. اصل پرهیز از اکتناز و خروج سرمایه از چرخه‌ی تولید

جهاد اقتصادی زمانی در مسیر صحیح خود قرار می‌گیرد که عمل‌کرد نهادهای اقتصادی از انباشت ثروت در دست عده‌ای محدود جلوگیری کند و دسترسی امکانات

تولید و رشد اقتصادی را برای همه ی شهروندان میسر سازد و درآمدها و برخورداری ها را براساس سعی و تلاش هر یک از عوامل تولید ارزش گذاری کند. با توجه به این اصل است که در نظام اقتصادی اسلام هرگونه اکتناز و خارج نمودن سرمایه از چرخه ی تولید و به هر وسیله ای ممنوع گشته است. قرآن کریم با پدیده ی شوم کنز و گنج سازی به شیوه های مختلفی مبارزه نموده است. از جمله با مطرح نمودن قیامت و عذاب های سخت آن روز، انسان محتکر را از گنج سازی و حبس اموال منع می کند و افرادی را که منابع کم یاب جامعه را که بایستی در جهت تولید و مبادله ی سالم از آن ها بهره برداری شود، از گردش خارج می سازد، به شدت مورد نکوهش قرار داده است و آنان را به عذاب دردناک بشارت می دهد؛ عذابی که تمام وجود آن ها را احاطه می کند و نقاط حساس بدن آن ها به وسیله ی طلاها و نقره های اندوخته شده داغ گذاشته می شود، قرآن کریم می فرماید:

أَوَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ} (سوره توبه، آیه ۳۴-۳۵) «و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده، در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند (و به آن ها می گویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید) پس بجشید چیزی را که برای خود می اندوختید.»

کنز در لغت به معنای؛ گذاشتن مال روی هم و محفوظ داشتن آنست و اصل آن از «کنزت التمر فی الوعاء» است؛ یعنی خرما را در ظرف محفوظ داشتیم. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵، ذیل واژه کنز) مفهوم لغوی کنز (انباشتن و جمع کردن) در معنای فقهی و اقتصادی آن نقش اساسی دارد؛ از این رو برخی از صاحب نظران گفته اند: «هرگونه گردآوردن و بر روی هم انباشتن پول ها و سرمایه های شخصی که بایستی



به نوعی به سود جامعه در گردش باشد، و از دسترس استفاده‌ی جامعه دور نگه‌داشتن، کنز نام دارد، و بسان استثثار اموال عمومی و منحصر ساختن منابع طبیعی، انحصار طلبی و شیوه‌ای ضد اسلامی است.» (محمد حکیمی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۸) بر این اساس، کنز به مفهوم اقتصادی آن، عبارت است از: مالی که نگه‌داری شود و به جریان نیفتد و در راه تولید و یا مصرف مناسب به کار گرفته نشود.

علامه طباطبایی (ره) پس از نقل کلام راغب در باره‌ی کنز می‌گوید: «در همه‌ی موارد استعمال این کلمه، یک معنا نهفته است، و آن نگهداری و ذخیره‌ی مال و خودداری از این است که در میان مردم جریان پیدا کند و زیادت‌تر شود، و انتفاع از آن، عمومی‌تر گردد، یکی از آن با دادنش منتفع شود، و دیگری با گرفتن آن و سومی با عمل کردن روی آن. و این عمل یعنی کنز و ذخیره کردن مال، در سابق به صورت دفینه کردن آن صورت می‌گرفته چون بانک و مخازن عمومی در کار نبوده، ناگزیر می‌شدند برای آنکه سوء قصدی بدان نشود آن را در زمین دفن کنند.» (محمدحسین طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۳۳) از مجموع سخنان لغت‌دانان پیرامون کنز به دست می‌آید:

۱. کنز با صیرف انباشت و جمع مال فراوان محقق می‌شود و نقدی بودن آن موضوعیتی ندارد، پس گنج‌سازی مورد نهی در اسلام، تنها شامل پول نقدی نمی‌شود، بلکه هرگونه سرمایه‌ای را شامل می‌شود.

۲. مدفون بودن یا نبودن مال در زمین، تأثیری برکنز بودن یا نبودن آن ندارد؛ زیرا در قدیم مرسوم بوده که برای نگهداری اموال، آن را در زمین دفن می‌کردند و گرنه دفن در زمین سوای حفظ مال از دست دزد و یا خطر گم شدن خصوصیتی ندارد، بنابراین، نقدینه‌های که امروزه در بانک‌ها به عنوان پس‌انداز بانکی ذخیره می‌شود، تحت مفهوم کنز داخل بوده و یکی از مصادیق کنز در حال حاضر به حساب می‌آید.

۳. اکتناز یک مفهوم متحرکی است که با توجه به درجه‌ی امکانات جامعه و

پویایی مال در زندگی اقتصادی، معنی می‌یابد؛ در جوامعی که امکانات به کارگیری مال بیشتر باشد، مسدود کردن آن، در مدت اندکی اکتناز و حرام است. برعکس در جوامعی که امکانات گردش مال در آن، به کندی صورت می‌گیرد در مدت طولانی نیز ذخیره کردن آن کنز محسوب نمی‌شود.

۴. با الغای خصوصیت از آیه ی شریفه، مصادیق کنز در عصر حاضر بسیار متفاوت با گذشته است از باب نمونه؛ در عصر حاضر خروج ارز، از بلاد اسلامی به بلاد کفر، یکی از مصادیق آن به حساب می‌آید؛ زیرا در این وضعیت از گردش پول در جامعه ی اسلامی ممانعت می‌شود. چنانچه خریدن وسایل لوکس و بی‌مصرف یا خرید ویلاها و یا خانه‌های آن‌چنانی که به جای به کارگیری سرمایه در اشتغال، صرف چیزهای لوکس می‌شود، به نوعی خروج بی‌رویه ی سرمایه از جریان تولید و به‌عنوان یکی از مصادیق کنز به شمار می‌آید.

یکی از اندیشوران معاصر در اهمیت این مسئله می‌فرماید: «در اوضاع امروز جهان، و حضور محرومانی بسیار در سراسر گیتی، و ستمهای اقتصادی بین المللی و منطقه ای، و تفاوت های فاحش معیشتی، و نیازهای گوناگون اجتماعی، می‌توان گفت: هرگونه اندوختنی بیش از اندازه ی نیازهای متعارف برای اکنون و آینده، زراندوزی (کنز) به‌شمار می‌آید.» (محمد رضا حکیمی، ۱۳۸۵ش، ج ۴، ص ۲۱۳)

۵. وجود سرمایه در میان افراد جامعه موجب رشد و توسعه ی اقتصادی جامعه و سرعت فرایند تولید می‌شود؛ زیرا با جریان سرمایه در جامعه، هم شخص صاحب سرمایه و هم دیگران از سرمایه استفاده می‌برند. لیکن در صورت حبس سرمایه و ذخیره کردن آن و خارج کردن سرمایه از دایره ی تولید، سبب افزایش تورم، بیکاری، بهم خوردن نظم اقتصادی جامعه و بروز صدها مشکل اقتصادی دیگر می‌شود، به طوری که با وجود سرمایه‌های متراکم در خزانه‌های سرمایه‌داران، بسیاری از افراد محروم جامعه در شرایط طاقت فرسای اقتصادی به سر برده و با سختی به زندگی ادامه می‌دهند. در این میان عده ای زیادی از شهروندانی که از درآمد اندکی

برخوردارند بر اثر کنز و احتکار، تمام سرمایه‌ی خودشان را از دست داده و به دنبال لقمه نانی می‌گردند که جان خویش را از چنگال مرگ نجات دهند، همان گونه که برخی از شرکت‌ها و مؤسسات تولیدی که قدرت رویارویی با وضعیت بوجود آمده از احتکار و کنز را ندارند از صف تولیدگران جامعه خارج شده و تمام دار و ندار خویش را به ثمن بخش به حراج می‌گذارند تا بتوانند هم چون کارگرانی ساده به زندگی خویش ادامه دهند.

## ۵. نتیجه گیری

نگارنده در این مقاله، ضمن تعریف مفهوم جهاد اقتصادی و جایگاه آن در نظام اقتصادی اسلام، به تبیین اصول و مبانی آن پرداخته و مدعی است که تحقق جهاد اقتصادی بدون در نظر گرفتن این مبانی و به کارگیری اصول یاد شده امکان پذیر نیست. هرچند که مبانی جهاد اقتصادی به لحاظ قلمرو و حوزه‌ی پژوهش، به سه حوزه‌ی انسان، جهان و معرفت باز می‌گردد که از آن، به مبانی انسان‌شناختی، جهان‌شناختی و معرفت‌شناختی یاد می‌شود، لیکن در این مقاله به جهت رعایت اختصار تنها از مبانی جهان‌شناختی و انسان‌شناختی آن، سخن به میان آمده است.

فقر وجودی جهان هستی و فراوانی منابع اقتصادی، به عنوان مهم‌ترین زیربنای جهان‌شناختی و محوریت انسان در آفرینش، خلافت الهی و هویت انسان اقتصادی از نظر اسلام، به عنوان مبانی انسان‌شناسی جهاد اقتصادی معرفی شده است. چنانچه؛ عدالت، استقلال اقتصادی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود و پرهیز از اکتناز و خروج سرمایه از چرخه‌ی تولید، به عنوان مهم‌ترین اصول جهاد اقتصادی مطرح شده است.

منابع:

۱. قرآن کریم؛ مترجم، مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغه؛ مترجم، محمد دشتی.
۳. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، دار صادر بیروت، ۱۴۱۴ق. چاپ سوم.
۴. التیمی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ش.
۵. پژوهان، جمشید، کلیات اقتصاد، پیام نور، ۱۳۸۹.
۶. جعفری، محمدتقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۹، چاپ چهارم.
۷. چپرا، محمدعمر، اسلام و چالش اقتصادی، مترجمین؛ میرمعزی، سیدحسین، هادوی نیا، علی اصغر و دیگران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، چاپ سوم.
۸. \_\_\_\_\_، اسلام و توسعه اقتصادی راهبردی برای توسعه همراه با عدالت و ثبات، مترجمان؛ نظربور، محمدتقی، علوی، اسحاق، دانشگاه مفید، ۱۳۸۳ش.
۹. حکیمی، محمد رضا، و حکیمی، محمد و علی، الحیات، مترجم؛ آرام، احمد، دلیل ما، ۱۳۸۵، چاپ هفتم.
۱۰. \_\_\_\_\_، معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، چاپ دوم.
۱۱. خمینی، سید روح الله، صحیفه نور، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، چاپ اول.
۱۲. دادگر، یدالله؛ رحمانی، تیمور، مبانی و اصول علم اقتصاد، بوستان کتاب،

۱۳۸۶، چاپ هفتم.

۱۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، **مبانی اقتصاد اسلامی**، سمت، ۱۳۷۱ش، چاپ اول.

۱۴. راغب اصفهانی، **مفردات فی غریب القرآن**، ۱۳۸۶، علمی، بیروت.

۱۵. سالواتوره، دومینک، **تئوری و مسائل اقتصاد خرد**، مترجم؛ ارباب، حمیدرضا، نشر نی، ویراست چهارم، تهران ۱۳۸۹.

۱۶. صالح، سعاد ابراهیم، **مبانی النظام الاقتصادي الاسلامی و بعض تطبیقاته**، دار عالم الکتب، بیروت، ۱۴۲۳ق، الطبعة الثانية.

۱۷. صدر، سید محمدباقر، **اقتصادنا**، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ۱۳۸۲، چاپ اول.

۱۸. \_\_\_\_\_، **الاسلام يقود الحياه**، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ۱۴۲۹ق، چاپ چهارم.

۱۹. طباطبایی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، مترجم؛ موسوی همدانی، سید محمدباقر، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ش، چاپ پنجم.

۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

۲۱. طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.

ش، تهران، چاپ سوم.

۲۲. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.

۲۳. کرمی، محمدحسین، دیرباز، عسکر، **مباحثی در فلسفه اقتصاد**، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴، چاپ اول.

۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵تهران.

۲۵. لشکری، علیرضا، **جهت گیری مالیات های اسلامی**، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲، چاپ اول.
۲۶. لفت ویچ، ریچارد. **اچ، سیستم قیمت ها و تخصیص منابع تولیدی**؛ مترجم، سجادی، میرنظام، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۷، چاپ دهم.
۲۷. لیتل، دانیل، **تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه علم الاجتماع)**؛ مترجم، سروش، عبدالکریم، صراط، ۱۳۸۸، چاپ پنجم.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، مؤسسه الوفا، بیروت، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۲۹. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ۱۳۸۵، تهران، چاپ اول.
۳۰. مطهری، مرتضی، **نظری به نظام اقتصادی اسلام**، صدرا، ۱۳۸۵، چاپ بیستم.
۳۱. \_\_\_\_\_، **مجموعه آثار**، صدرا، ۱۳۸۶، چاپ چهارم.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر، و دیگران، **تفسیر نمونه**، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، چاپ اول.
۳۳. منتظرظهور، محمود، **اقتصاد خرد و کلان**، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، چاپ یازدهم.
۳۴. نقوی، حیدر، **جمع اخلاق و اقتصاد در اسلام**، مترجم؛ توانایان فرد، حسن، نشر مترجم، ۱۳۶۶ش.
۳۵. نمازی، حسین، **نظام های اقتصادی**، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷، ویرایش جدید، چاپ پنجم.
۳۶. یوسفی، احمدعلی، **نظام اقتصاد علوی**، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶ش، چاپ اول.

۱. مکتب سوداگری یا مرکانتیلیسم (*Mercantilisme*) اولین مکتب اقتصادی که در فاصله قرن شانزدهم تا هیجدهم میلادی، در اروپا شکل گرفت. این مکتب فلزات قیمتی (طلا و نقره) را منبع اصلی ثروت می دانستند. به همین دلیل، دولت مردان تحت تأثیر اندیشه آنها، واردات طلا را به طور مطلق آزاد و صدور طلا و نقره را ممنوع نمودند. در نتیجه دخالت دولت در اقتصاد در عصر آن ها به مرحله بسیار بالایی رسید. (یدالله دادگر و تیمور رحمانی، مبانی و اصول علم اقتصاد، ص ۵۰).
۲. فیزیوکرات ها یا طبیعیون: طرفداران دومین مکتب اقتصادی که در قرن هجدهم میلادی به وجود آمد. عقیده به حاکمیت قوانین طبیعی، آزادی اقتصادی به گونه افراطی و ممنوعیت دخالت دولت از مهم ترین عقاید این مکتب است. طبیعیون، برخلاف سوداگرایان، کشاورزی را منبع اصلی ثروت می دانستند. (یدالله دادگر و تیمور رحمانی، مبانی و اصول علم اقتصاد، ص ۴۵)
۳. مکتب کلاسیک به عنوان مؤثرترین مکتبی که در اروپا شکل گرفت، به گونه ای که تکون علم اقتصاد امروزی را به آن نسبت می دهند. بنیانگذاران آن، آدام اسمیت اقتصاد دان انگلیسی بود که به پدر علم اقتصاد مشهور است. اعتقاد به وجود قوانین طبیعی، تشویق به منفعت گرایی شخصی، آزادی اقتصادی به گونه مطلق و افراطی از مهمترین مشخصه های این مکتب است. (محمود منتظر ظهور، اقتصاد خرد و کلان، ص ۴۵ - ۵۰)
۴. نوکلاسیک ها: طرفداران مکتب کلاسیک جدید که در اواخر قرن نوزدهم میلادی یافت شدند. آنان با پذیرفتن تغییرات جزئی و ظاهری، از اصول مسلم و قوانین مکتب کلاسیک دفاع کردند، و بر اقتصادی مبتنی بر ریاضیات و مستقل از علوم اجتماعی، پای فشرده. (همان، ص ۶۸ - ۶۵)
۵. مکتب سوسیالیسم یا اشتراکی: در واقع انقلابی اجتماعی بر ضد مکاتب پیشین به شمار میرود که در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی در اعتراض به عدم تعادل های اقتصادی ناشی از مکتب سرمایه داری، شکل گرفت. سوسیالیست ها با وجود دسته های مختلف، در چند چیز اشتراک نظر دارند از جمله: غاصب حقوق دانستن مکتب سرمایه داری و لزوم مبارزه با آن، ویرانگر تلقی کردن انگیزه شخصی و لزوم مقابله با مالکیت خصوصی و لغو آن. (دادگر و رحمانی، مبانی و اصول علم اقتصاد، ص ۴۸)





## قرآن و فرهنگ زمانه؛ نقد و بررسی

محمد حسن اخلاقی

دانش پژوه دکتری قرآن و علوم اجتماعی جامعه المصطفی العالمیه

### چکیده:

هر متن اعم از نوشتار، تصویر، مجسمه، عکس، فیلم و ... به نحوی بیانگر اوضاع و احوال، آداب و رسوم، باورها و به طور کلی گفتمان‌های متداول همان عصری است که در آن شکل گرفته است. قرآن، کتاب هدایت بشر نیز همین گونه است. با نگاهی گذرا به آیات قرآن می‌توان دریافت که عرب جاهلی دارای چه خصوصیات بوده و یا به طور عموم چه ادیانی در جزیره العرب حضور و نفوذ داشته‌اند. اما نکته این‌جاست که برخی از مستشرقین و به تبع آنان، برخی از روشنفکران مسلمان، بر همین اساس معتقد گشته‌اند که قرآن تحت تأثیر آداب و رسوم عرب جاهلی و باورها و اعتقادهای موجود در جزیره العرب آن زمان قرار گرفته است. مهم‌ترین دلیل این عده، آیتی از کلام الله مجید است که دلالت بر استفاده‌ی قرآن و هر متن آسمانی از زبان قوم است. نوشتار پیش رو در صدد است این دیدگاه و دیدگاه‌های مشابه آن را بررسی و نقد نماید.

**کلید واژگان:** لسان قوم، فرهنگ زمانه، عهدین، وحی طبیعی، تجربه‌ی دینی.

تأثیر پذیری قرآن از آداب، رسوم، دین، مذهب و به طور کلی فرهنگ زمان نزولش، یکی از مباحث و شبهاتی است که از سوی برخی از مستشرقین مطرح شده است. شکی نیست در اینکه هر متنی به نحوی بیانگر شیوهی زندگی و آداب و رسوم و باورهای مردمی است، که آن متن در بین آن‌ها تولید شده است. اما تأثیرپذیری بحث متفاوتی است که به گونه‌ای به بشری بودن قرآن و متأثر بودن آن، از منابع دیگر تکیه دارد، به عبارت دیگر نفی منشأ وحیانی داشتن و الهی بودن آن است. قضیه‌ای که به اتفاق علما و دانشمندان اسلامی و غیراسلامی در خصوص کتب عهدین رخ داده است. (رک: الارشمندریت، یوسف دره الحداد، الدفاع عن المسيحية فی الانجیل بحسب متی، (ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸)

### مفهوم فرهنگ زمانه

جمعی از مستشرقان تلاش کرده‌اند که مصدر و منبع آیات قرآن را فرهنگ، باورها، عقاید، آداب، سنت‌ها، ادیان، دانش و آگاهی‌های زمانه و مردم جزیره العرب معاصر پیامبر(ص) معرفی کنند. آنان مدعی هستند که پیامبر(ص) همان عقاید بازمانده از ادیان مختلف توحیدی و شرک‌آمیز و آگاهی‌های کشیش‌های مسیحی و احبار یهود و اندیشه‌های توحیدی دین حنیف و سنت‌های آیین بت‌پرستان مانند حج، طواف، نذر و توسل و قوانین معاملاتی عرب‌ها، مانند: بیع، مضاربه، مساقات، و قوانین حقوق خانواده، مانند: ارث، عقد و طلاق را در طول مدت زندگی فرا گرفته و سپس با هوش سرشار خود آنها را تنظیم و تدوین نموده و با اندک اصلاحاتی به صورت دین اسلام به مردم ارائه کرده است.

چنین نظری علاوه بر فروکاستن قداست قرآن، هم‌تراز کننده‌ی آن با کتب عهدین خواهد بود. وجود تناقضات و دوگانگی در کتب عهدین، علاوه بر تأثیرپذیری

آنها از فرهنگ و آداب و رسوم زمانشان که توسط مؤلفین عهدین وارد شده، دلیل محکمی بر تحریف آنها نیز هست. قائلین به تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه اش، معتقدند که قصه‌ی عهدین در خصوص قرآن نیز تکرار شده است این در حالی است که بنا به گفته‌ی خودشان و به شهادت تاریخ، قرآن از گزند تحریف، حذف و اضافه مصون بوده است و آنچه به دست ما رسیده کلام خداوند است. (نولدکه، ۲۰۰۸م، ص ۳۲۲؛ رژی بلاشر، ۱۳۶۵، ص ۲۰۹)

### آیات قرآن و تأثیر فرهنگ زمانه

یکی از رائج‌ترین دلایل این طیف، آیات شریفی است که دلالت بر شرط هم‌زبانی پیامبران با معاصران شان و به‌کارگیری «لسان قوم» در ادبیات وحی هر پیامبر است، مانند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾ (سوره ابراهیم، آیه ۴)

«ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد؛...»

همچنین خود قرآن تصریح دارد که قرآن به زبان عربی نازل شده است.

﴿...وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (سوره نحل، آیه ۱۰۳)

«... ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است»

﴿تَنْزِيلَ بِهِ الرُّوحِ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (سوره شعراء،

آیه ۱۹۵-۱۹۳)

«روح الامین آن را نازل کرده است، بر قلب (پاک) تو، تا از اندازکنندگان باشی! آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد)»

این آیات وقتی مؤید این نظریه می‌شود که توجه شود، زبان هر قوم فقط لغت و لهجه نیست، بلکه فرهنگ هر قوم نیز زبان آن قوم محسوب می‌شود، و اگر پیامبری بخواهد در تبیین معارف وحیانی و تفهیم آن به یک جامعه موفق باشد باید منطبق با

فرهنگ مردم، با آنان سخن بگوید: {...بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ} (سوره ابراهیم، آیه ۴) به عبارت دیگر زبان به معنای صرف تکلم و گویش نیست، زبان دائره‌ی وسیعی دارد که حاوی فرهنگ، آداب و رسوم، عقاید و باورهای کسانی که به آن تکلم می‌کنند را نیز شامل می‌شود. به طور مثال کسی که در صدد است یک زبان خارجی را یاد بگیرد، متوجه می‌شود که در خلال یادگیری آن زبان، با بسیاری از مفاهیم روبرو می‌شود که در واقع همان فرهنگ صاحبان آن زبان است و در حین یادگیری آن زبان به فرهنگ مردمانی که به آن زبان تکلم می‌کنند نیز وقوف حاصل می‌شود.

### بازتاب‌های مثبت و منفی زبان

البته ناگفته نماند که استفاده‌ی قرآن از زبان عربی، مفاهیم، کلمات و ضرب‌المثل‌های رایج و اسلوب‌های سؤال و جواب و مسائلی از این دست، به معنای تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه نیست. روشن است که محتوا و مفهومی که در پس این قالب‌ها و اسلوب‌ها نهفته است مهم است، و این محتوا و پیام‌ها مخصوص قرآن است و هیچ ارتباط معنایی و نسبی مفهومی با این اسلوب‌ها و کلمات و ضرب‌المثل‌ها ندارد. اگر تأثیرپذیری از فرهنگ زمانه بدین معنا و در این حد باشد، مورد قبول است اما آنچه که غریبان و به تبع آن، برخی از متفکرین مسلمان نیز قائل به آن هستند، تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه به معنای؛ رسوخ مفاهیم جاهلی و افکار و اندیشه‌های موجود در عصر جاهلی در قرآن است.

برخی از مشرّقین، برای اثبات اینکه قرآن مصدر و منبعی غیر از وحی داشته است، از هیچ تلاشی دریغ نکرده‌اند. الهی اما غیر وحیانی بودن قرآن، اقتباس و اثرپذیری قرآن از تورات و انجیل، نبوغ پیامبر و ... از جمله کوشش‌هایی است که آنان در این زمینه انجام داده‌اند. (ر. ک: توماس کارلایل، بیتا، ص، ۸۳؛ داریوش شایگان، ۱۳۷۳، ص، ۱۰۶، محمدحسن زمانی، ۱۳۸۵، ص، ۱۲۸ و نیز؛ دکتر غلاب، نظرات استشرافی، ص، ۴۱).

به دیگر سخن؛ تأثیر زبان و فرهنگ در یک متن، گاهی به صورت شکلی و ساختاری است. بدین صورت که متن مورد نظر شیوه‌ی تکلم یا نگارش آن زمان را رعایت کرده و نویسنده پیام و محتوای خود را با آن شکل و اسلوب عرضه می‌کند و گاهی این زبان و فرهنگ در محتوای پیام و اثر تأثیر می‌گذارد. قرآن از اسلوب مردمان عرب در محاوره بهره جسته و مفاهیم و پیام‌های متعالی خود را به این شیوه به ایشان تفهیم کرده است اما هیچ‌گاه باورهای جاهلی و عقاید و رسوم ایشان در قرآن نفوذ نیافته و بر آن تأثیر نگذاشته است.

به طور مثال گرهارد بوئرینگ می‌گوید: سرمنشاء سنت‌های (موجود در قرآن) مربوط به واژگان دخیل از زبان‌های آرامی، عبری، سریانی و اتیوپیایی است که در قرآن یافت می‌شود و در اصل این واژگان دخیل از قبل، در گفت‌گوهای دینی عربی محیط بومی محمد(ص) نفوذ یافته بوده است. ( *Encyclopedia of the Quran, volume ۱, p, ۳۱۶* ) این نوع تأثیرپذیری از آنجا که در صدد است، وحیانی و الهی بودن و بالتبع هدایت‌گر بودن قرآن را به چالش بکشد، جزء دیدگاه‌های منفی‌نگر تأثیر فرهنگ زمانه در قرآن جای می‌گیرد. این نوشتار تلاش دارد دیدگاه‌های اصلی در این زمینه را طرح و مورد نقد و بررسی قرار دهد.

### نظریه‌های منفی فرهنگ زمانه

در کنار نظریه‌های مثبت از فرهنگ زمانه و لسان قوم - که از طرفی در سدد بیان اهمیت هم‌زبانی پیامبر(ص) و کتاب خدا با جامعه و استفاده از اسلوب‌های مختلف برای رساندن پیام آسمانی و... است و از طرف دیگر در سدد بیان این که این موارد به معنی متأثر شدن قرآن از فرهنگ زمانه نیست - دیدگاه‌های منفی در مورد فرهنگ زمانه و تأثیر آن بر پیامبر(ص) و به تبع آن کتاب الهی، نیز وجود دارد. قائلین به این نظریه معتقدند که قرآن در بسیاری از آیات متأثر از فرهنگ جاهلی، آداب و رسوم مردم جزیره‌العرب و ادیان موجود در آن بوده است و در نتیجه نمی‌توان

ادعا کرد که قرآن، مصدر و منبعی ماورایی و الهی داشته است.

به طور مثال کارل بروکلن در آغاز کتاب (تاریخ الشعوب الاسلامیه) سعی می‌کند مأخذی از ادیان آسمانی و غیرآسمانی پیشین، برای احکام و آداب فقهی اسلام و قرآن جستجو کند. به همین خاطر ادعا می‌کند که: حجاب اختراع عباسیان و اقتباس از مسیحیان بیزانس بود. (کارل بروکلن، ۱۹۸۸ م، ص ۵۵)، خدای اول و آخر اقتباسی از بابل و سامی، خطای آدم را از تورات، اعتقاد به معاد را از تورات، اوقات پنج‌گانه‌ی نماز را از فارس، مأذنه را از معابد فارس و هند، حجر الاسود را از یکی از بت‌های جاهلیت، تقدیس حجر الاسود را از سامی‌ها، نظام تعدد زوجات را از عرب جاهلی، قوانین بردگی را از کلیسای مسیحی و قوانین جزایی اسلام را تکامل یافته‌ی بت‌پرستان قبل از اسلام می‌شمرد. (ر.ک: کارل بروکلن، ۱۹۸۸ م، ص ۸۲-۶۹)

(آرگیپ) نیز در این زمینه می‌نویسد: «محمد مانند هر شخصیت مصلح نوآوری، از فرهنگ محیط اطراف عربستان بهره و تأثیر گرفت و پس از سامان‌دهی به آن اندیشه‌ها و تطبیق با نیازها و واقعیت‌های جامعه‌ی خویش توانست سخنی و پیامی برتر از اندیشه‌های رایج سرزمینش را به مردمش عرضه کند. او در این برنامه موفق بود.» (محمود الدسوقی، التفکر الاستشراقی تاریخه و تقویمه، ص، ۱۰۰) مستشرقی دیگر می‌گوید: «پیامبر اسلام معارف اسلامی را اعم از یکتاپرستی، آخرت‌گرایی، قصص انبیا و نظم آیات قرآن از شعر «امیه بن ابی الصلت» گرفته است. اما برای اینکه دیگران متوجه این اقتباس نشوند، مسلمانان آن شعر را از تاریخ محو کرده و تحریمش نمودند.» (محمود الدسوقی، همان، ص، ۱۰۱)

«بودلی» مستشرق فرانسوی در آغاز کتاب خود برای جلب اعتماد خواننده‌ی مسلمان صداقت پیامبر اکرم(ص) را تأیید می‌کند، اما در لابه لای کتابش می‌نویسد: پیامبر اسلام یک سری مسائل را به خاطر نیاز محیط در اسلام مطرح کرد؛ مثلاً: بهشت و جهنمی در قیامت مورد نظر حضرت نبوده، بلکه مقصودش از بهشت،

محیط آباد و پر نعمت خارج از عربستان، و مقصودش از جهنم صحرای خشک و تفتیده‌ی عربستان بوده است. حرمت گوشت خوک نیز از محرّمات دین اسلام نیست، بلکه چون عرب‌ها پرورش بهداشتی خوک را مانند غربیان نداشتند، آن حضرت ممنوع کرد. شراب هم از آن جا که بهداشتی تولید نمی‌شد، تحریمش کرد. زکات هم در اسلام واجب نیست، بلکه به خاطر شکاف اقتصادی آن ایام لازم کرد. (محمود الدسوقی، همان، ص، ۱۱۰)

با توجه به مطالبی که ذکر شد به طور کلی سه نظریه در تلقی منفی از فرهنگ زمانه و متأثر شدن قرآن از آن وجود دارد که عبارتند از: استفاده‌ی ابزار قرآن از فرهنگ زمانه، تجربی بودن وحی و وحی طبیعی که به ترتیب به نقد و بررسی هر یک می‌پردازیم.

## نظریه‌ی اول:

### استفاده‌ی ابزار قرآن از فرهنگ زمانه

این نظریه که دیدی نسبتاً جدید به تعامل قرآن و فرهنگ زمانه است، متعلق به دانشمندان مسلمان است. به طور مشخص خرمشاهی، ایازی و جلیلی از کسانی هستند که قائل به این نظریه هستند.

مقصود از این نظریه آن است که خداوند هم‌چنان که در قرآن کریم برای تفهیم معارف والای الهی از کلمات و اصطلاحات عرب و حتی آداب محاوره‌ی آنان مانند سوگند خوردن و نفرین کردن، شیوه‌ی پرسش و پاسخ‌ها و... به عنوان شأن نزول استفاده کرده است، از فرهنگ مردم و آداب و باورهای آنان - گرچه غلط - به عنوان ابزاری برای تفهیم اهداف آسمانی استفاده کرده است و آن فرهنگ و باورهای مردم معاصر پیامبر(ص) را گزارش داده بدون آن که داوری کند. بنابراین اگر بطلان آنها ثابت شد، پیام و مدلول قرآن نقض نشده است.

خرمشاهی این نظریه را به عنوان یک نظریه‌ی موقت و قابل نقد - و نه یک

اعتقاد دینی - دانسته و می‌نویسد:

راقم سطور بر آن است که فرهنگ یعنی آداب و عادات و عقاید و معارف و رسوم و مناسبات و جهان بینی مردمان عصر نزول قرآن و طبعاً مقادیری از فرهنگ یا شبه فرهنگ جاهلیت عالماً یا عامداً به صلاح دید صاحب قرآن، خداوند سبحان، در کلام الله قرآن راه داده شده است، نه اینکه قهراً و طبعاً راه یافته باشد. همان گونه که قطعه یا قطعاتی از زبان مردم عربستان سده‌ی هشتم میلادی یعنی زبانی با زمان و مکان و تاریخ جغرافیای معین معلوم، برای بیان وحی خود استفاده برده است، به همان گونه قطعه یا قطعاتی هم از کل فرهنگ آن عصر برگرفته است، تا بر مبنای آن بتوان نامتناهی را در متناهی و دریا را در برکه انعکاس داد. لذا اگر در قرآن هیئت بطلمیوسی یا طب جالینوسی را ابطال کرد، نباید نتیجه گرفت که احکامی از قرآن را ابطال کرده است.

مثلاً در قرآن کریم سخن از وجود جن و شرح ایمان آوردن بعضی از آن‌ها و استماع مجذوبانه‌ی آنان از آیات قرآنی هست (سوره جن) و حال آنکه بعید است علم یا عالم امروز قائل به وجود جن باشد. یا قرآن دست کم دوبار (یک بار به تلویح و یک بار به تصریح تمام) از چشم زخم سخن گفته است (سوره یوسف، آیه ۶۸-۶۷) که مفسران از جمله میبیدی، ابوالفتوح رازی و قرطبی می‌نویسند؛ که این آیه به چشم زخم اشاره دارد که در میان قبایل عرب شایع بوده است... اگر از نظر علم امروز یا فردای جهان اثبات قطعی شود که چشم زخم صرفاً تلقین و توهم است در آن صورت ممکن است بعضی از معاندان و مدعیان بگویند: ملاحظه کنید که این هم یک مورد دیگر از موارد مخالفت قرآن با علم است. (بهاء الدین خرمشاهی، مجله بینات، شماره ۵، ص ۹۷-۹۰)

جلیلی نیز می‌نویسد: «موافق فرهنگ قوم سخن گفتن یعنی؛ نهال سخن حق و پیام نوی خود را در خبر فرهنگی آن قوم کاشتن، بهره جستن از فرهنگ، ادبیات، تاریخ و نوع معیشت آنان در ابلاغ و جا انداختن پیام و سخن خود، تکیه بر مشترکات



مقبول برای رساندن پیام به اذهان مخاطبان، از یک عامل مناسب و آشنا استفاده کردن، آگاهی از معلومات، باورها و عواطف مخاطبان و بهره جستن از آن‌ها در رساندن سخن خود. نه به میل آنها سخن گفتن، نه تأیید و نه تکذیب داشته‌ها و معلومات آنها، بلکه استفاده از آنها در رساندن سخن خود به ذهن و ضمیر مخاطب... اگر موافق فرهنگ قوم سخن گفتن این باشد که صد درصد به دل خواه و منطبق با باورها، بینش‌ها و گرایش‌های آن قوم سخن بگوییم، پیامبران به مثابه‌ی مصلحان برگزیده‌ی الهی هرگز به این معنا با مخاطبین هم‌زبانی نکرده‌اند.» (سید محمدعلی ایازی، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۱۰)

### نقد

مهم‌ترین نقدی که بر این دیدگاه وارد می‌شود لزوم تقسیم قرآن به دو بخش معتبر و غیر معتبر است. صاحبان این نظریه تمام آموزه‌های قرآن را انعکاس فرهنگ زمانه نمی‌دانند، بلکه حداقل بخشی از آن‌ها را به ویژه در بخش باورها و اعتقادات و جهان بینی، انعکاسی از فرهنگ زمانه دانسته‌اند که اصلاً خداوند اراده‌ی تأیید آنها را نداشته است. بنابراین گزاره‌های آیات قرآن دو نوع است: حقایق لازم الاتباع و دیگری انعکاسی محض از باورهای عصر جاهلی و غیر لازم الاتباع. اما چون این دو نوع آیات در قرآن از یک‌دیگر تفکیک نشده و با هم آمیخته‌اند و راهی روشن نزد ما برای تفکیک دقیق و قطعی آنها وجود ندارد، کل آیات قرآن اعم از آیات اخلاق و احکام در معرض احتمال انعکاسی بودن از فرهنگ جاهلی زمانه قرار گرفته و مجموع این کتاب آسمانی از اعتبار و قابلیت بهره‌بری و هدایت خواهد افتاد. نه متکلمان و فیلسوفان می‌توانند به آن استناد جویند و نه فقیهان، حق استنباط احکام از آن خواهند داشت.

هم‌چنین این‌گونه همراهی قرآن با فرهنگ جاهلی گرچه با هدف ابزاری باشد، اما قطعاً مستلزم تصدیق و تأیید آن باورهای غلط و خرافی است که نه تنها از ساحت خداوند و پیامبر(ص) و وحی دور می‌باشد، بلکه فلسفه‌ی بعثت انبیاء مبارزه با همان

خرافات جاهلی بوده است. (محمدحسن زمانی، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۷۸)

## نظریه‌ی دوم:

### تجربی بودن وحی

برخی از دانشمندان غربی نه تنها درباره‌ی پیامبر اکرم(ص)، بلکه راجع به نبوت همه‌ی پیامبران الهی گفته‌اند: سخنان پیامبران الهی و آیاتی را که به عنوان وحی و کتاب‌های مقدس برای مردم تلاوت می‌کردند عین وحی نبوده است، بلکه گرچه واقعاً خداوند به آنان وحی و معارفی را القا کرده است، اما آنان برداشت شخصی و تجربه‌ی خویش را از وحی، به زبان آوردند و بنابراین، آیات کتاب‌های مقدس متن ناب وحی نیست، بلکه «بازتاب وحی در تجربه‌ی بشری» است، و لذا کتاب‌های مقدس نمی‌توانند از خطا مصون باشد. جان هییک می‌نویسد:

«به عقیده‌ی مصلحان دینی قرن شانزدهم (لوتر و کالون) بر طبق این دیدگاه، وحی؛ مجموعه‌ای از حقایق درباره‌ی خداوند نیست، بلکه خداوند از راه تأثیر گذاشتن در تاریخ، به قلمرو تجربه‌ی بشری وارد می‌گردد. بنابراین دیدگاه، احکام کلامی مبتنی بر وحی نیستند، بلکه بیانگر کوشش‌های انسانی برای شناخت معنا و اهمیت حوادث و حیانی به شمار می‌روند.» (جان هییک، ۱۳۷۲ش، ص ۱۳۳) به عبارت دیگر؛ معتقدین این دیدگاه، برآنند که در تدوین و ارائه‌ی کتب آسمانی، عقاید و باورهای انسان‌های هم‌عصر آن کتاب دخالت داشته است.

ایان باربور نیز می‌گوید:

«خداوند وحی فرستاده است، ولی نه به املائی یک کتاب معصوم، بلکه با حضور خویش در حیات مسیح(ع) و سایر پیامبران بنی اسرائیل (علیهم السلام)، در این صورت کتاب مقدس «وحی مستقیم» نیست، بلکه گواهی انسان بر بازتاب وحی در آینده‌ی احوال و تجارب بشری است.» (ایان باربور، مترجم؛ خرمشاهی، ۱۳۶۲ش.

ص ۱۳۳)

بر پایه‌ی این تحلیل از وحی، صداقت پیامبران هم‌چون حضرت عیسی(ع) و حضرت محمد(ص) منافاتی با اشتباه بودن آیات کتاب‌های مقدّس آنها ندارد. «مونتگومری وات» درباره‌ی رسول اکرم(ص) مطلبی می‌نویسد که سازگار با همین نظریه است:

«گفتن اینکه محمد(ص) در عقاید خود یک‌دل و راستگو بوده، دلیل آن نیست که معتقدات وی همه درست بوده است، ممکن است کسی در موضوعی یک دل باشد ولی اشتباه کند. برای نویسندگان مغرب زمین نشان دادن این که محمد(ص) ممکن است اشتباهاتی کرده باشد، چندان دشوار نیست.» (مونتگومری وات، ۱۳۴۴ش، ص ۲۰)

### نقد

این نظریه، رقیق‌ترین ترسیم از نظریه‌ی «تجربه‌ی دینی» است؛ زیرا به هر حال، فرض تحقق وحی از جانب خداوند و آفریدگار عالم بر پیامبر(ص) شده است. اما چون پیامبر(ص) یک انسان عادی در نظر گرفته شده که ذهن و اندیشه‌ی او متأثر از باورهای گذشته و عقاید رایج جامعه‌ی خود و عوامل زیستی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و سنت‌ها و آداب و خرافات محیط اجتماعی است، علاوه بر اینکه خود دچار حالات گوناگون خشم و شادی و امید و یأس و انواع حالات روحی است، دریافت‌های وحیانی در ذهن و جان او متأثر از همین عوامل تأثیرگذار جبری است که ناخودآگاه بر آن دریافت‌ها تأثیر گذاشته و پیامبر(ص) شناخت آمیخته‌ی را از آن معارف پیدا کرده و به مخاطبانش ارائه می‌دهد.

عامل عمده‌ای که دانشمندان مسیحی و یهودی غرب را به سوی این تحلیل سوق داده است، رنج درونی ممتد و زخم کهنه‌ی است که از کتاب‌های مقدّس عهد عتیق و جدید در دل دارند. آنان در مواجهه با صدها مورد، تناقض و اشتباهات موجود در فقرات تورات و انجیل و دیگر کتاب‌ها و رساله‌های عهد عتیق و جدید و تهاجم اشکال‌های مخالفان انجیل و تورات، بر این‌گونه نقاط ضعف و عدم توانایی

پاسخ‌گویی کلیساها به آن اشکال‌های مهم که خطر سقوط عهدین را از درجه‌ی آسمانی بودن و وحیانی بودن در پی دارد، چاره‌ای ندیدند، جز آنکه با ارائه‌ی این تئوری، اشکال‌ها و خطاها و تناقض‌های موجود در نص عهدین را ناشی از بشری بودن دریافت‌های پیامبران بدانند، تا اصل وحیانی بودن و الهی بودن کلیات معارف تورات و انجیل هم‌چنان محفوظ بماند. (محمدحسن زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۲-۱۸۳) در ضمن ناگفته پیداست که در این صورت خاتمیت قرآن و اسلام و اینکه قرآن تنها کتاب و نسخه‌ی هدایت بشریت به سر منزل مقصود است، نیز به چالش کشیده می‌شود. چرا که مطابق نظر ایشان تفاوتی بین عهدین و قرآن در اینکه متأثر از فرهنگ زمان نزول شان بوده و تحریف در آن‌ها راه یافته، وجود نخواهد داشت.

## نظریه‌ی سوم:

### وحی طبیعی

برخی از صاحب نظران معاصر بر آنند که گرچه آیات قرآن بر پیامبر(ص) وحی شده است، لیکن، اولاً: آن خدایی که وحی کرده، یک خدای بیرون از محمد(ص) و بیرون از طبیعت و با یک وجود مشخص از آنها نبوده است، بلکه خدایی است که در درون محمد(ص) و طبیعت بوده و حقیقت هستی طبیعت را تشکیل می‌دهد. قانون‌مندی‌ها، جامعه و تاریخ و پدیدارهای آن، همان اسماء، صفات و افعال اویند. پس وحی از غیب و بطن تاریخ و جامعه و شخصیت حضرت محمد(ص) که گستره‌ای نامتناهی دارد به ذهن او فیضان می‌کند.

ثانیاً: قرآن عین حقیقت نیست، بلکه نازله‌ی عربی حقیقت است که پیامبر(ص) با ذهنیت عربی و در قالب فرهنگ قومی عرب و اندیشه‌ی سامی و باورها و رسوم و آداب عرب دریافت کرده و با فرهنگ عربی نازل شده و مختص همان هاست، لذا در قالب الفاظ و کلمات و نصوص قرآن نباید جمود داشت، بلکه مرادها و مقصد‌های غایی قرآن را باید نگریست.

در نقد این دیدگاه باید گفت که در مورد بخش اول و ظهور باطن پیامبر(ص) و خداوندی که از درون به وی وحی می‌کرد و مباحثی از این دست، بحث زیاد است که وارد آن نخواهیم شد، اما در خصوص اینکه وحی در قالب عربی آمده و این قالب، لازم نیست که متابعت شود، می‌گوییم: شواهد تاریخی درست این نظریه را رد می‌کند، اگر به تاریخ صدر اسلام مراجعه کنیم این مطلب را به وضوح در می‌یابیم، تلاش بی‌حد و حصر مسلمین برای فراگیری زبان عربی و فهم و تفسیر قرآن به خصوص مسلمانانی که در قرون اولیه اسلام مسلمان شدند و زبان مادری ایشان عربی نبود و هم چنین رواج بیش از حد آموزش صرف و نحو به خاطر فهم قرآن همه و همه دست به دست هم می‌دهد و این نظریه را تقویت می‌کند که الفاظ و ساختار عربیت قرآن کریم از اهمیت فوق العاده‌ی برخوردار است و عربی بودن قرآن به این معنا نیست که مخاطبانش تنها اعراب جاهلی صدر اسلام بوده باشد. علاوه بر این، ما در کتابت قرآن کریم و حفظ آیات آن، که در زمان نزول انجام می‌شده، شاهد تلاش بی‌وقفه‌ی مسلمانان برای کتابت و نگهداری از آیات قرآن و عدم کوچکترین تحریف و تغییر در الفاظ و کلمات وحی هستیم که حاکی از اهمیت الفاظ و قالب عربی آن است.

### دیدگاه آیت الله معرفت (ره)

آیه الله معرفت(ره) در پاسخ به این سوال که آیا قرآن از فرهنگ زمان تأثیر پذیرفته است؟ می‌گوید:

قرآن آمد تا تأثیرگذار باشد و با عادات و رسوم فرسوده‌ی جاهلی مبارزه کند، نه آنکه تأثیرپذیر باشد و در برابر عرف حاکم - که جز ناروایی چیز دیگری نبود- کرنش نشان دهد. هرکه آموزه‌های والای قرآن را بنگرد، به درستی می‌یابد که از هر گونه هم‌نوایی و هم‌سازی با شیوه‌های فرهنگی زمان خویش به دور است، و هرگز شباهتی با آن ندارد، چه رسد که از آن تأثیر پذیرفته باشد. ولی با این همه کسانی

گمان برده‌اند در بسیاری از موارد نشانه‌هایی از نوعی تأثیرپذیری از آیین‌های جاهلی عرب به چشم می‌خورد که با پیشرفت علم و تحوّل فرهنگ‌ها در عصر حاضر دم‌ساز نیست! برای نمونه؛ از گزاره‌های قرآن درباره‌ی نعمت‌های اخروی و حور و قصور و درختان و آب‌های جاری یاد می‌کنند، که با در نظر گرفتن زندگی سخت و دشوار عرب آن روز، بهجت‌انگیز می‌نماید. و نیز با برخی باورهای خرافی که عرب، آن را باور داشت و امروزه فاقد ارزش است، وفق می‌دهد. عمده دلیل این دسته، تکلم به «لسان قوم» است، که لازمه‌ی آن پذیرش بار محتوایی واژگانی است که به کار گرفته می‌شود، زیرا الفاظ و کلمات کاربردی هر قومی، حامل فرهنگ آن قوم می‌باشد. و به کارگرفتن آن از سوی هر که باشد، به معنای پذیرش فرهنگ حاکم بر آن جامعه است.

ولی چنان‌که خواهیم گفت: واژگان کاربردی رایج در عرف هر لغتی، تنها به عنوان ذکر نام و نشان برای مفاهیمی است که میان گوینده و شنونده رد و بدل می‌شود و هرگز نمی‌تواند نشانگر پذیرش انگیزه‌ی واضح اصل لغت باشد. اساساً هنگام کاربرد واژگان، انگیزه‌ی واضح اصلی مورد توجه نیست یا به کلی روشن نیست، و استعمال کنندگان، فقط به عنوان نام و نشان، آن را به کار می‌برند.

### تفاوت قرآن و متون دیگر در استفاده از اسلوب‌های ادبی و کلامی:

در این میان به نظر می‌رسد که استعمال قرآن از اسالیب و قالب‌های ادبی با استفاده‌ی مردم عادی و متون دیگر از حیث مفهومی تفاوت چشم‌گیری وجود دارد که در ادامه به سه مورد از این تفاوت‌ها اشاره خواهد شد.

#### ۱- مجازات در استعمال

هر کسی که با زبان قومی سخن می‌گوید بایستی در کاربرد واژگان، با آن قوم، همگام حرکت کند، تا امکان تفاهم میسر گردد، و این همگامی در کاربرد الفاظ و

کلمات، نشانگر آن نیست که بار محتوایی آن را پذیرفته باشد. بلکه به عنوان نام و نشان، و برای انتقال مفهوم مورد نظر به مخاطب، به کار گرفته می‌شود، چه بسا به انگیزه‌ی واضح آن لغت، هیچ گونه توجهی ندارد.

مثلاً واژه‌ی «مجنون» که به فرد مبتلا به یک گونه بیماری روانی گفته می‌شود، استعمال کنندگان این لفظ، آن را تنها به عنوان نام و نشان به کار می‌برند، و هرگز توجهی ندارند که سبب و انگیزه‌ی این نام گذاری، فرهنگ غلط حاکم بر جامعه آن روز بوده، که گمان می‌بردند «جن» یا دیو او را لمس کرده و به اختلال حواس دچار گردیده و به همین جهت برای معالجه‌ی وی، به اوراد و بخورات و تعویذها روی می‌آوردند. امروزه که این گونه باورها را افسانه می‌دانند، هنوز برای نام بردن بیمار روانی از همین نام استفاده می‌کنند، زیرا بدون آن، امکان تفاهم میسر نیست.

این را اصطلاحاً «مجازات در استعمال» گویند: یعنی همگامی با عرف رایج در کاربرد الفاظ و کلمات که صرفاً همگامی در کاربرد الفاظ است، بدون پذیرش بار فرهنگی واژگان. (محمد هادی معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۴۷-۱۴۶) مانند کسی که نام فرزند خود را جمیل می‌گذارد با این باور که چهره و اندامی زیبا دارد، ولی دیگران که نشانی از زیبایی در او سراغ ندارند، باز هم او را با همین نام یاد می‌کنند، زیرا نامی جز این ندارد، گرچه انگیزه‌ی نام گذار را باور ندارند. یا واژه «خُلق» که به صفات و ملکات نفسانی گفته می‌شود، و صفات و ملکات پسندیده را «اخلاق کریمه» و ناپسند را «اخلاق ذمیمه» گویند. عرب، آن را از ریشه‌ی «خُلق» به معنای آفرینش گرفته، با این باور، که صفات نفسانی، ریشه در آفرینش دارد، و انسان‌های نیکو خصال یا زشت کردار، ساخته و پرداخته‌ی آفرینش‌اند، و رفتار نیک یا زشت ایشان از اختیارشان بیرون است.

ولی پارسیان که اخلاق و صفات درونی را مانند رفتار و کردار بیرونی، اکتسابی و در اختیار می‌دانستند، نام آن را «خوی» از خو گرفتن نهادند. که این اختلاف، در

وجه تسمیه از اختلاف فرهنگ و باورهای دو فرهنگ متفاوت حکایت دارد. اکنون که قرآن این واژه را به مقتضای سخن گفتن به لسان قوم به کار برده، و صفات پسندیده را ستایش و ناپسند را نکوهش کرده، نمی‌توان گفت: قرآن تحت تأثیر فرهنگ غلط عرب قرار گرفته، و اخلاق را بیرون از اختیار دانسته است.

## ۲- فراگیری خطاب های قرآن

قرآن، گرچه عرب را مخاطب قرار داده، ولی در عین حال مخاطب آن همه‌ی مردم و در همه‌ی عصرها و نسل‌ها می‌باشند. قرآن، با عرب زمان خویش و با زبان همانان سخن گفته، و شیوه‌های گفتاری آنان را رعایت نموده تا امکان تفاهم با آنان فراهم آید. این مطلب به این معنا نیست که رسالت پیامبران(علیهم السلام) جنبه‌ی اختصاصی پیدا کند، بلکه رسالت ایشان، جنبه‌ی عمومی دارد و همه‌ی انسان‌ها و همه‌ی زمان‌ها را فرا می‌گیرد.

قرآن گرچه در برخی از تعبیر خود، در ظاهر با شیوه‌های متعارف همان مردم سخن گفته است، لیکن در خلال آن، پیامی عام و همگانی نهفته است که آن خطاب و تعبیر را از تنگنای اختصاص بیرون آورده و جنبه‌ی عمومی و ابدی می‌بخشد. در قرآن، اگر از شتر و عجایب خلقت آن سخن رفته، یا از نعمتهای آخرت و بهشت و باغ و جویبار یاد شده ... بر معیارهایی تنظیم یافته تا برای همگان مایه‌ی عبرت یا ترغیب و تشویق باشد؛ شتر و عجایب خلقت آن، چیزی نبوده که تنها در محدوده‌ی جزیره‌العرب مطرح باشد. شتر در همه‌ی نقاط زمین و برای همه، همواره اعجاب برانگیز بوده، و نعیم‌های موعود، همیشه و برای همه تشویق‌آفرین است، نه تنها برای عرب و در محدوده‌ی جزیره‌العرب.

از این رو نباید به سطح ظاهری قرآن بسنده کرد، و آن را مخصوص همان قوم و همان زمان دانست، بلکه بایستی با تدبر و تعمقی ژرف، پیام‌های جاوید آن را از درون آیات بیرون کشید.



پیامبر اکرم(ص) فرموده: «ان للقران ظهراً و بطناً» قرآن، دارای ظاهر و باطن است؛ ظاهری مشهود، و باطنی مستور، که با تعمق و دقت نظر به دست می‌آید. از امام باقر(ع) در این باره سوال شد، فرمود: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله» ظاهر قرآن، همان سطح ظاهری آن است که بر حسب موارد نزول و اسباب موجب‌ی نزول، به دست می‌آید و بیشتر جنبه‌ی اختصاصی پیدا می‌کند. ولی بطن قرآن، همان پیام‌های نهفته در درون آیات است، که با تدبر و تعمق به دست می‌آید، تا جنبه‌ی همیشگی و همگانی آن آشکار گردد. امام(ع) اضافه فرمود: اساساً رسالت عامه قرآن، که جاوید بودن آن را می‌رساند، در همان پیام‌های نهفته در درون آیات است، و همان‌ها است که رسالت جهانی قرآن را آشکار می‌سازد، و اگر قرآن، تنها به ظاهر آن بود، هر آینه امروزه با مرگ مردمان آن روز، قرآن نیز مرده بود، در حالی که چنین نیست و قرآن برای همیشه زنده و جاوید است. (محمد هادی معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۵۰-۱۴۹)

### ۳- واقعیت نه تخیل

آنچه در قرآن، از ضرب‌المثل‌ها و آموزه‌ها آمده است، همگی حکایت از واقع دارد تا عبرتی برای شنوندگان باشد، یا حقایقی است که عینیت خارجی دارد، یا بیانگر حالت‌هایی است که افراد یا گروه‌هایی بدان دچار بوده‌اند و قرآن آن را به صورت زنده به ترسیم کشیده است و همچون تابلوهایی زنده و گویا، حالت‌های درونی و روانی افراد درست کار را مجسم ساخته است و در برابر دید همگان قرار داده تا پند آموز و هشدار دهنده باشد، و هرگز خیال‌آفرینی و تصویرگری صرف نیست که از واقعیتی عینی حکایت نداشته باشد.

قرآن اگر از تاریخ پیشینیان سخن می‌گوید، از اشخاص حقیقی خارجی و رویدادهای واقعی سخن گفته، و اگر از حالات و صفات کسانی در گذشته و اکنون، تصویری ارائه داده است، از واقعیتی انکار ناپذیر شاهد گرفته، تا فرضیه و خیال‌پردازی، هرگز! زیرا با صرف خیال یا فرض، نتوان پایه‌ی استوار ساخت، یا از

وهم و حدس، بنیادی پا برجا نهاد.

هم چنین آنچه از پس پرده‌ی غیب گزارش می‌کند، عین واقعیت است که در قالب استعاره و تشبیه در آمده، و از هرگونه فرض و خیال به دور است، گرچه انسان‌ها با این ابزار ادراک که در اختیار دارند، نمی‌توانند به چگونگی آن پی ببرند، ولی اصل آن، امری ثابت و حقیقی است.

اگر از فرشتگان سخن گفته، و از بال‌های متعدد: دو، سه و چهار، گزارشی دارد، کنایه از تعدد و تنوع نیروهای کارآمد فعال این کارگزاران الهی می‌باشد، و عین واقعیت است. به همین دلیل، قرآن در این‌گونه موارد به سراغ تشبیه و استعاره رفته، تا آن واقعیت‌ها را به صورت تمثیل ارائه دهد، و نبایستی به ظاهر تمثیل بسنده کرد، یا آن را صرف فرض و خیال دانست. (محمد هادی معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱ - ۱۵۰)

### جمع بندی

به طور خلاصه می‌توان گفت که اگر قرآن در بسیاری از جنبه‌های زندگی عرب جاهلی وارد می‌شود و به این ترتیب سنن و آداب آنان، در قرآن نمود و بازتاب پیدا می‌کند، نشان دهنده‌ی ارتباط وثیق و حضور فعال کتاب آسمانی در صحنه‌ی حیات اجتماعی است، و لذا شایسته نیست که تعبیر «تأثیر پذیری از فرهنگ زمانه» را که اکنون دارای بار ضد ارزشی و نشان عدم استقلال آیات الهی است در مورد آن به کار برد.

آنچه ضد ارزش است، تأثیرگذاری عقاید جاهلی و آداب و سنت‌های ظالمانه‌ی قومی عربی بر معارف قرآن و تأیید آنها توسط آیات قرآن است. ولی نگاه منصفانه به انبوه عقاید خرافی و آداب و سنت‌های جاهلی عرب که مورد اعتراض شدید آیات قرآن قرار گرفته، و مبارزه‌های خستگی ناپذیر پیامبر(ص) با همان عقاید و آداب و سنت‌هایی که منجر به آن همه شکنجه‌ها و آزارها و تبعیدها و کشتن یاران وی شد، شاهد صدقی است که آن حضرت و آیات قرآنش ذره‌ای روی سازش نشان نداده و تا

آخر عمر از مبارزه دست نکشیدند.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ایازی، سید محمد علی، قرآن و فرهنگ زمانه، انتشارات کتاب مبین، ۱۳۷۸ ش.
۳. باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲ ش.
۴. بروکلن، کارل، تاریخ الشعوب الاسلاميه، نبيه امين فارس، دار العلم للملايين، چاپ دوازدهم، بيروت ۱۹۸۸ م.
۵. بلاشر، رژی، در آستانه قرآن، ترجمه دکتر محمود رامیار، دفتر نشر فرهنگ اسلام، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۶. حداد، الارشمند ریت یوسف دره، الدفاع عن المسيحيه في الانجيل بحسب متی، منشورات المكتبه البولسيه، بيروت ۱۹۸۸ م.
۷. حداد، الارشمند ریت، الدفاع عن المسيحيه في الانجيل بحسب مرقس، منشورات المكتبه البولسيه، بيروت ۱۹۸۸ م.
۸. خرمشاهی، بهاء الدین، بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم، مجله بینات، ش ۵.
۹. الدسوقي، محمود، الفكر الاستشراقي، تاريخه و تقويمه، قم، بيروت، موسسه التوحيد للنشر الثقافى.
۱۰. رازی، فخر الدین، مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، دارالفکر، بيروت، ۲۰۰۲ م.
۱۱. زمانی، محمد حسن، مستشرقان و قرآن، بوستان کتاب، قم ۱۳۸۵ ش.
۱۲. شایگان داریوش، هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر برهان، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۳. قرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، انتشارات دارالحديث، قاهره، ۲۰۰۲ م.
۱۴. کارلایل، توماس، الأبطال، ترجمه محمد السباعی، الدار القوميه، بيروت.

۱۵. معرفت، محمد هادی، **نقد شبهات پیرامون قرآن کریم**، ترجمه‌ی حکیم باشی و ... دفتر تبلیغات قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۱۶. میبیدی، ابوالفضل رشید الدین، **کشف الاسرار و عده الابرار**، به کوشش علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۹ش.
۱۷. نولدکه، تئودور، **تاریخ القرآن**، ترجمه به عربی جورج تامر، منشورات الجمل، بغداد، ۲۰۰۸ م.
۱۸. هیک، جان، **فلسفه دین**، ترجمه بهرام راد، انتشارات الهدی، ۱۳۷۲ش.
۱۹. وات، مونتگومری، **محمد (ص) پیامبر و سیاستمدار**، ترجمه دارالترجمه ایران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴ش.

20. Lewis, Bernard, **The Arabs in the history**, Oxford university press, 1993.

21. Watt, Montgomery, **Mohammad Prophet and Statesman**, Oxford university press. 1983.

22. **Encyclopedia of the Quran**, Jane Dammen McAuliffe, Brill Leiden, Boston, 2000.

## سیره‌ی تبلیغی رسول اکرم (ص)

(با محوریت حدیث طیب دوار بطبه)

محمدعلی شمس

طلبه‌ی پایه‌ی نهم جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین (ع)

### چکیده

نویسنده در این مقاله با محوریت حدیث شریف؛ طیب دوار بطبه به سیره‌ی تبلیغی رسول اکرم (ص) پرداخته است و حکمت، موعظه و جدال احسن را به عنوان ابزارهای تبلیغی آن حضرت می‌داند و عدم توجه به سیره‌ی تبلیغی آن حضرت را یکی از جدی‌ترین آسیب‌های مبلغان دینی در عصر حاضر می‌داند.

**کلید واژه‌ها:** رسول اکرم (ص)، تبلیغ، مبلغ، شیوه، حکمت، موعظه و جدال

احسن.

### مقدمه

طبابت و پزشکی، شامل امراض جسمی و روحی است، از این رهگذر به روشنی پیداست که طب جسد و طب نفس نزدیک به یک‌دیگر و در اعلی مرتبه‌ی تشابه

قرار دارند، تا جایی که بعضی اطباء استشفای بعضی از امراض جسمی را متوقف بر معالجه‌ی امراض نفسی و روحی دانسته‌اند. چه این که مداوای بعضی از امراض روحی را به تدبیر جسدی منوط می‌دانند. در این نمودار نقش اسلام به عنوان دینی که مشتمل بر دستورات نفسانی و جسمانی است حائز اهمیت است. از منظر اسلام صحت روان آدمی بسیار مهم‌تر از صحت جسم انسان قلمداد شده است، بنابراین معالجه‌ی امراض روانی و روحانی در درجه‌ی اول اهمیّت قرار دارد. امیر مؤمنان(ع) در این زمینه بیان جالبی دارد می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ أَلَا وَإِنَّ مِنَ النَّعْمِ سَعَةَ الْمَالِ وَ أَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَ أَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص، ۱۴۶، حدیث ۱۳۴ و نیز؛ حسن بن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۰۳ و محمد باقر مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۹، ص ۵۸) به درستی که از بلاها فقر است و از آن بد تر مریضی است و از آن بد تر بیماری دل است و از نعمات الهی است توسعه‌ی در مال و از آن بهتر سلامتی تن و از آن بهتر طهارت قلب از امراض روحی است.»

در این فرمایش بی‌بدیل علی(ع) بدترین بلا را مرض روح و بالاترین نعمت را پرهیز دل و طهارت آن می‌داند که این خود نشان از اهمیّت طب روحانی در آموزه‌های دینی و خبر از نقش آن در زندگی ما می‌دهد. در این میان، قرآن کریم رسیدن به این مرحله از طهارت روح را، در گرو تبعیت انسان از راه‌های هدایت و پیمودن سبیل سلامت می‌داند: **يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** (سوره مائده، آیه ۱۶) «خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند و به فرمان خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آن‌ها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید.»

رهبران الهی؛ انبیا و امامان معصوم، همواره به این مسئله عنایت ویژه داشته و

به درمان بیماران جامعه‌ی بشری می‌پرداختند، امیرالمؤمنین(ع) در کتاب شریف نهج البلاغه شیوه‌ی تبلیغی رسول اکرم(ص) را چنین بیان فرموده است: «طَيْبُ دَوَائِ بِطِبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَّةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عَمِي وَ آذَانِ صُمَّ وَ أَلْسِنَةِ بَنِي مُتَتَبِعِ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْفُقَلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.» (سید رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۰۷) «طیبی است که در میان بیماران می‌گردد تا دردشان را درمان کند داروها و مرهم‌های خود را مهیا ساخته است و ابزار داغ (جراحی) را آتشین کرده است تا هر زمان که نیاز افتد آن را بر دل‌های نابینا و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های گنگ بزند با داروهای خود در پی یافتن غفلت زدگان است و یا سرگشتگان وادی ضلالت.»

در توصیف خصوصیات نبی مکرم اسلام(ص) و هم‌چنین وصف مکارم اخلاقی سخن بسیار گفته شده است، اما اشاره به زوایای زندگانی نبی مکرم اسلام(ص) از زبان علی(ع) بسیار شنیدنی است و چه پسندیده است که در توصیف شخصیت نبی مکرم اسلام(ص) به سخن و سرای سخن امیرکلام پای نهاده و خوشه‌چین خرمن سخن علوی باشیم. در بیان حضرت امیر(ع) روح انسان هم‌چون جسم او، گرفتار انواع بیماری‌ها می‌شود و برای بهبود و سلامت آن، باید دست به دامن طبیبان روحانی و مسیحا نفسان معنوی شد، و از داروهای ویژه‌ی آن بزرگواران بهره‌مند شد. نکته‌ی مهم در این سخن تعبیر بسیار والای (طَيْبُ دَوَائِ بِطِبِّهِ ...) است یعنی؛ آن بزرگوار منتظر مراجعه‌ی بیماران نبوده بلکه با داروهای آماده‌ی خود، سراغ بیماران را می‌گرفتند و هر جا که نیاز به دارو بود بیماران را درمان می‌کردند. شایان توجه این‌که در دوازده آیه‌ی قرآن مجید، از بیماری‌های روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه‌ی دهم سوره‌ی بقره، صفت زشت نفاق را به‌عنوان بیماری قلمداد کرده و درباره‌ی منافقان می‌فرماید: **اِ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ يٰۤاَكْفُرُوْا يَكْفُرُوْنَ**؛ (سوره‌ی بقره، آیه ۱۰) «در دل‌های آن‌ها نوعی بیماری است و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آن‌ها می‌افزاید.» در

جای دیگر، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرفی می کند که در کمین زنان باعفت هستند؛ خطاب به همسران پیامبر (ص) می فرماید: **إِذَا نِسَاءُ النَّبِيِّ لَسُنُنٌ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ** **إِنْ اتَّبَعْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا** (سوره ی احزاب، آیه ۳۲) «ای همسران پیامبر! شما هم چون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگوئید.» در آیات دیگر نیز به همین معنی و یا حتی وسیع تر از آن، که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۲۵) با توجه به مطالب فوق نتیجه می گیریم که تشبیهی در کلام امام علی (ع) به کار رفته است که رسول اکرم (ص) به طیبی تشبیه شده است، طیبی که نه چنان است که به انتظار بیماراش بنشیند و تن بیاساید و انتظار مراجعه بکشد، بلکه چون طیبی که برای مداوای امراض بیمارانش و تجویز نسخه ی شفا بخش بیماران، در گردش است و خود به دنبال بیماران در جستجو است. پیامبر (ص) طیب روح انسان هاست، طیبی که هیچ گاه بین او و بیمارانش ارتباط قطع نمی شود، بلکه بیماران پیوسته به او نیاز دارند. قرآن کریم می فرماید: **الْقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَذِكْرًا** (سوره احزاب، آیه ۲۱) یعنی انسان ها همواره نیازمند رسول اکرم (ص) هستند تا به او در مسایل فردی و اجتماعی خودشان اقتدا کنند و رفتار خودشان را با آن الگوی کامل، مقایسه کنند و چنان چه از راه به بیراهه رفتند به واسطه ی شعاع عالم افروز آن وجود نازنین به سوی صراط مستقیم باز گردند.

### ابزار های پیامبر در درمان امراض

پیامبر (ص) طیبی است که به نیکی دریافته است که نباید برای مداوای امراض به هر وسیله ی متوسل گردد. پیامبر (ص) در اوج مصیبت و جوش احساسات وقتی که دردانه اش ابراهیم را از دست می دهد در حین تشییع جنازه متوجه خورشید



گرفتگی می‌شود. مردم داد سخن می‌دهند که خورشید نیز در عزای طفل نو پای نبی، لباس ماتم بر تن کرده است، اما رسول مهر و رحمت کسی نیست که برای هدایت مردم از هر وسیله‌ای به نفع هدف خویش استفاده نماید، در این هنگام است که نبی اکرم(ص) بر جمعیت می‌خروشد و صفیر صدایش پرده‌ی پندار دروغین جماعت را می‌درد: این چه سخن پوچ و باطلی است که ساز کرده‌اید و این چه هذیان گزافی است که بر طبل آن می‌کوبید، مرگ ابراهیم من با گرفتگی خورشید کاملاً بی ارتباط است و این تنها نشانه‌ای است از قدرت و عظمت پروردگار. بی‌تردید پیامبر(ص) می‌توانست از نقاط جهل مردم، به نفع پیشبرد منافع خویش استفاده نماید، اما چنین نکرد، بلکه لحظه‌ای از روشن‌گری حق و حقیقت باز نماند، با این همه متأسفانه امروزه کسانی هستند که ذره‌ای انصاف به خرج نداده و پیامبر اکرم(ص) را متهم به سوء استفاده از جهل مردم در جهت منافع و تبلیغ دین می‌کند. لیکن سخن یاهو‌گویان و بافته‌های چنین ابلهانی هرگز نمی‌تواند جلو حقیقت را بگیرد، همان‌گونه که نمی‌توان با کف دست، خورشید را از تابندگی باز داشت.

قرآن کریم شیوه‌ی تبلیغی رسول اکرم(ص) را چنین بیان می‌کند: **ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**؛ (سوره‌ی نحل، آیه ۱۲۵) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»

قرآن کریم در این آیه، به صراحت پیامبر(ص) را جهت هدایت مردم، مسلح به حکمت، موعظه‌ی حسنه و جدال احسن نموده است. بر همین اساس بود که آن بزرگوار حتی در این شایعه سکوت نکرد (کاری که برخی سیاست‌مداران عصر ما می‌کنند)؛ زیرا سکوت او نیز تأییدی بود بر استفاده‌ی ابزاری از غفلت و ناآگاهی مردم در جهت منافع شخصی خود، بلکه بالای منبر می‌رود و پرده از جهل مردم بر می‌دارد و ایشان را با حقیقت امر آگاه می‌سازد، اتفاقی که با تمسک به خذ الغایات و اترک المبادی (به هدف پرداز و وسائل را رها کن) می‌توانست به گونه‌ای دیگر رقم بخورد.

لذا منطق پیامبر(ص) در دعوت به ایمان، منطق تعقل است، تجربه‌ی تاریخی زندگی رسول اکرم(ص) نیز نشان دهنده‌ی همین امر است، آن حضرت در جریان تبلیغ دین هرگز از تعقل و خرد فاصله نگرفت، بلکه همواره در تبلیغ دین اسلام از این ابزار بس مهم استفاده می نمود. بلکه بالاتر از آن، اصلاً فلسفه‌ی بعثت انبیای الهی زنده کردن تفکر عقلانی و رشد عقلانیت در جوامع انسانی است، با این حال چگونه می توان پذیرفت که چنین شخصیت هایی دست به تحمیق بزند و جهل و غفلت آنان را دست مایه‌ی پیشرفت کار خودشان قلمداد نمایند.

حضرت امیر(ع) در فلسفه‌ی بعثت انبیاء می فرماید: «وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ.» (سید رضی، ۱۴۲۱ ق. خطبه ۱) خداوند متعال انبیا را فرستاد تا دفينه های عقلی انسان ها را بیرون بکشند، کنایه از این که تفکر عقلانی را در جامعه ترویج نمایند. از این رو بر مبلغان دین فرض است که برای نیل به مقام بلند هدایت پر بازده ترین کار، استناد به محکّمات کتاب وسنت و بهره مندی از عقل و عقلانیت است، نه این که با بیان خواب و پاره ای کرامات جعلی و دروغ پردازی چند عارف نما، دست به تبلیغ دین بزنند که مسلماً اسلام از چنین مبلغانی بیزار خواهد بود.

### پیامد های عدم توجه به سیره ی تبلیغی رسول اکرم(ص)

یکی از مشکلات تبلیغی ما حوزویان، عدم توجه به شیوه ی تبلیغی سر ول- اکرم(ص) است، نتیجه ی چنین غفلی اینست که به جای آن که به نیازمندان معرفتی و دینی مراجعه نموده و نیاز آنان را رفع کنیم، همانند طبیبان جسمانی در دوران معاصر، منتظر می مانیم تا بیماران به ما مراجعه کنند و پاسخ دینی، معنوی خودشان را دریافت دارند. (ر. ک: حسین دزفولی، شماره ۴۰، ص ۱۷۶) و از آن بدتر این که تبلیغ را و سیله ی کسب و کار و گذران معیشت مادی در نظر بگیریم، همان گونه که پزشکان چنین می کنند. مبلغی که سر لوحه ی افکارش کتاب حق و پیش قراول اعمالش، فعل و قول معصوم است، باید عزم خویش را برای ابلاغ پیام

دین، جزم نموده و پا در رکاب اصلاح نفوس و تربیت مردمان بنهد و چونان نبی مکرم اسلام(ص) که برای پیدا کردن مریض خود در گردش بود، به سراغ بیماران رفته و آنان را به ساحل امن و نجات رساند.

عقل سلیم حکم نمی کند که طیب، بیماری را که مرض در عمق جانش ریشه دوانیده است به حال خویش رها نماید بلکه همه از طیب انتظار مداوا دارند و چونان پرستاری دلسوز مرهم روحش باشد و از کج مذاقی با وی پرهیز نماید. پیامبر(ص) در مداوای بیماران غفلت زده و مشرکان ره گم کرده، همانند طیبی دلسوز صبورانه به مداوا و علاج مشغول بود، گاهی از طریق حکمت پرده‌ی غفلت را می زدود و گاهی با موعظه‌ی حسنه کفر و نفاق را می درید و گاه با جدال احسن از حق و حقانیت جانب داری می کرد. همو بود که در موسم حج به میان مردم می رفت و ایشان را به دین حق دعوت و از کیش باطل و آیین بت پرستی بر حذر می داشت حتی یاهو سرایی‌های عمومی دیوانه‌اش (ابولهب) که او را مجنون و کذاب، خطاب می کرد مانع عزم انقلابی او برای هدایت مردم نبود. آن بزرگوار، طیب سیاری بود که در صحرائی عرفات و منی برای حجاج بت پرست ایام جاهلیت، خود را مؤظف به درمان می نمود.

مولانا جلال الدین بلخی چه خوش سروده است در توصیف طبابت روحی انبیای عظام، آنجا که می فرماید:

ما طیبیانیم شاگردان حق	بحر قلزم دید ما را فانلق
آن طیبیان طبیعت دیگرند	که به دل از راه نبضی بنگرند
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم	کز فراست ما به عالی منظریم
آن طیبیان غذایند و ثمار	جان حیوانی بدیشان استوار
ما طیبیان فعالیم و مقال	ملهم ما پرتو نور جلال

نیاز انسان به طیب روحانی، به مراتب بیش از نیاز او به طیب جسم و بدن است؛ زیرا دفع امراض جسمانی برای بقای حیات محدود و مادی اوست، ولی دفع امراض روحی برای درک حیات جاوید است. بشر متمدن امروزه در دنیا پیشرفت‌های چشم‌گیری در زمینه‌ی درمان انواع بیماری‌ها و اقسام امراض داشته است، وجود هزاران مؤسسه و پژوهشکده که به صورت اختصاصی تحقیقات گسترده و دامنه‌داری در زمینه‌ی شناسایی عوامل بیماری‌زا و شناخت طرق درمان آن و ریشه کن ساختنش دارند دلیل روشنی بر این مدعی است. با این‌که از سرعت رشد و سیر تکاملی علم طب نمی‌توان چشم‌پوشی کرد، لیکن این بشر متمدن از شناخت انسان و ابعاد روحی معنوی او بسی ناگاه و جاهل است. بنابراین، در شناخت ملکات روحانی و ردائیل نفسانی، نیاز مبرمی به وحی و آموزه‌های وحیانی دارد و تا از این منبع منحصر به فرد مدد نگیرد توان حل مشکلات روحی و روانی خویش را ندارد. رسول اکرم(ص) از یک‌طرف درد را معرفی نموده و از سوی دیگر دوا را برای بشر معین کرده است و از سوی سوم، شیوه‌ی استفاده و طریقه‌ی استفاده‌ی از دارو را نیز برای بشریت تبیین کرده است و این ما هستیم که بر اساس آموزه‌های آن بزرگوار عمل نمود و مشکلات خودمان را یکی پس از دیگری حل کنیم.

۱. قرآن کریم، با ترجمه مکارم شیرازی
۲. نهج البلاغه، با ترجمه فیض الاسلام، انتشارات فقیه، ۱۴۲۱، تهران.
۳. دزفولی، حسین، کتاب نقد، ۱۳۸۹، شماره ۴۰
۴. شیخ طوسی، الامالی، انتشارات دارالثقافه، بیتا، قم
۵. قربان علی، گلدوست، ترجمان وحی، ۱۳۸۹، شماره ۲۰
۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، انتشارات الوفاء، ۱۴۰۴ق، لبنان بیروت
۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۳ مجموعه آثار، انتشارات صدرا، قم، چاپ چهارم
۸. مکارم، شیرازی، ناصر اخلاق در قرآن، انتشارات مدرسه الامام علی (علیه السلام)، ۱۳۷۹، چاپ دوم
۹. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، بیتا



## تأملی در شیوهی تبلیغی حضرت لوط (ع)

علیرضا نوری

دانش‌پژوه کارشناسی ارشد فلسفه و دانش آموخته‌ی جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین (ع)

### چکیده:

تبلیغ، یکی از مهم‌ترین وظایف روحانی است، که بایسته است همواره به آن عنایت داشته باشد و تحت هیچ شرایطی دست از انجام وظیفه‌ی تبلیغی خویش بر ندارد، اما متأسفانه در روزگار ما مشاهده می‌شود که گاهی برخی از روحانیون و طلاب به اندک بهانه‌ای از زیر چنین مسئولیت خطیری شانه خالی نموده و وظیفه را از گردن خویش ساقط می‌دانند.

از این‌رو، وظیفه‌ی خویش دیدم تا تأمل کوتاهی به زندگی تبلیغی حضرت لوط (ع) داشته باشم و شرایط آن بزرگوار را با شرایط موجود تطبیق دهم، تا ضمن الگوبرداری از شیوه‌ی تبلیغی آن بزرگوار، شاید عذر کسانی که به بهانه‌ی ضعف جایگاه اجتماعی و شرایط مادی و... در تبلیغ دین سستی کرده و عاقبت‌طلبی را پیشه‌ی خود می‌سازند ناموجه گشته و دیگر در دادگاه‌های صالح از جمله وجدان خویشتن، خود را تبرئه ننمایند.

**کلید واژه‌ها:** حضرت لوط (ع)، تبلیغ، مبلغ، شیوه، حکمت، موعظه و جدال

احسن.

### مقدمه

در ابتدا می‌خواستم شرحی از شیوه‌ی تبلیغی حضرت سلیمان (ع) بنویسم، لیکن

دیدم حال قریب به اتفاق ما طلاب و مبلغین دین، مناسب با ایشان نیست؛ زیرا آن حضرت دارای امتیازات و مقامات بسیار عالی در این دنیا بود که تا آخر دنیا هم نصیب کسی نخواهد شد. بنابراین، بیان شیوه‌ی تبلیغی حضرت سلیمان (ع) ممکن است عذر موجهی برای کسانی فراهم آورد که به دنبال بهانه برای فرار از مسئولیت تبلیغ دین هستند، ولی حضرت لوط (ع) در بین انبیای الهی دارای موقعیتی است شبیه به موقعیت ما و این شاء الله با شرحی که از زندگی تبلیغی ایشان ارائه می‌شود روشن خواهد شد که شرایط ایشان تا چه اندازه شبیه به شرایط ماست. آری، آن بزرگوار در شرایط بسیار سختی به تبلیغ دین خدا قیام می‌کند و هرگز از قلت یاران و کمبود امکانات نمی‌هراسد. انتخاب سیره‌ی تبلیغی آن حضرت، علاوه بر الگو برداری از شیوه‌ی تبلیغی آن بزرگوار در شرایط تقریباً یکسان، فایده‌ی دیگری هم دارد و آن این است که عذر اغلب کسانی که به بهانه‌ی ضعف جایگاه اجتماعی و شرایط مادی در تبلیغ دین سستی کرده و عافیت طلبی را پیشه‌ی خود می‌سازند ناموجه می‌شود و دیگر نمی‌توانند در دادگاه‌های صالح از جمله وجدان خویشتن، خود را تبرئه نمایند.

### معرفی اجمالی حضرت لوط:

لوط (ع) از کلدانیان بود که در سرزمین بابل زندگی می‌کردند و آن جناب از اولین کسانی بود که در ایمان آوردن به ابراهیم (ع) گوی سبقت را ربوده بود، او به ابراهیم (ع) ایمان آورد و گفت: {إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي} (سوره عنکبوت، آیه ۲۶) من بسوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم. در نتیجه خدای تعالی او را با ابراهیم (ع) نجات داده به سرزمین فلسطین (ارض مقدس) روانه کرد: {وَجِئْنَاهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ} (سوره انبیاء، آیه ۷۱) پس لوط (ع) در بعضی از بلاد آن سرزمین منزل کرد، که بنا به گفته‌ی تاریخ و تورات، آن شهر سدوم بوده است. (سید محمد باقر موسوی همدانی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۰، ص ۵۲)



حضرت لوط(ع) در بین انبیای الهی از حیث جایگاه و امکانات، ضعیف‌ترین آنان بوده است؛ زیرا در پایان کار تبلیغی، هنگامی که ملائکه‌ی عذاب برای اجرای فرمان الهی مبنی بر نابودی آن قوم نازل می‌شوند از حضرت لوط(ع) می‌خواهند که همراه خانواده‌ی خود از آن دیار خارج شود که نشان می‌دهد ایشان در میان قوم خود هیچ پیروی نداشته است. که اگر پیروی می‌داشت قطعاً مشمول نجات از عذاب قرار می‌گرفت. بالاتر از آن، نه تنها ایشان در میان آن قوم پیروی نداشته حتی از خانواده‌ی خود آن حضرت، نیز همسرش از دایره‌ی پیروانش خارج شده بود. (قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ) (سوره هود، آیه ۸۱) «گفتند: ای لوط، ما رسولان پروردگار تو هستیم. اینان، هرگز به تو دست نخواهند یافت. چون پاسی از شب بگذرد، خاندان خویش را بیرون ببر. و هیچ یک از شما روی برنگرداند جز زنت که به او نیز آنچه به آنها رسد خواهد رسید.»

حال آنکه در میان انبیای ناکامی مثل نوح(ع) داریم که وقت نزول عذاب دستور می‌رسد که ای نوح از هر موجود زنده‌ای، دو جفت و مؤمنان را هرچند که تعدادشان اندک‌اند با خود سوار کشتی کن: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ السَّوْفُورُ قُلْنَا ائْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ) (سوره هود، آیه ۴۰) یعنی هرچند افراد با ایمان تعدادشان اندک‌اند، اما بالاخره افرادی از قومش و لو اندک، به او ایمان آورده بودند. پس به این نتیجه می‌رسیم که وضعیت حضرت لوط(ع) سخت‌تر از وضعیت جناب نوح(ع) بوده است. شاهد دیگر بر این مطلب این‌که: هنگامی که قوم او به خانه‌اش هجوم بردند، حضرت لوط(ع) فرمود: (لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ) (سوره هود، آیه ۸۰) ای کاش قوه و قدرتی در خود داشتم تا از میهمانانم دفاع کرده و شما خیره‌سران را در هم می‌کوبیدم، یا تکیه‌گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان و هم پیمان‌های قوی و نیرومند در اختیار من بود تا با کمک آن‌ها بر شما منحرفان چیره می‌شدم. (مکارم

شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۹، ص ۱۸) از این آیه ی شریفه نیز به دست می آید که حضرت لوط(ع) هیچ تکیه گاهی در برابر مهاجمان نداشته است، بلکه یک تنه در برابر آنان مقاومت می کرد. در روایت داریم که مقصود از «رکن شدید» در آیه ی شریفه، عشیره و اقوام نزدیک است، بعد از این آرزو و حسرتی که حضرت لوط(ع) بیان کرد خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که از میان عشیره اش حامیانی برایش قرار داد که او را از شر دشمنانش حفظ می کردند. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱۴، ص ۳۵)

پس روشن شد که حضرت لوط(ع) ضعیف ترین انبیای الهی بوده است؛ زیرا بعد از سی سال تبلیغ، در بین قومش هیچ کس به او نگروید و دیگر اینکه بدون مدافع و یکه و تنها بود و مخالفانش که در اوج انحراف بودند به راحتی می توانستند هر اقدامی بر علیه او و خانواده اش انجام دهند، آن هم خانواده ای که فقط از تعدادی دختر تشکیل شده بود و فرزند پسری نیز نداشت؛ زیرا هنگام هجوم قومش فرمود: **إِنَّا قَوْمٌ هَؤُلَاءِ بَنَاتٍ هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ**؛ (سوره هود، آیه ۷۸) «ای قوم من! اینها دختران من هستند. برای شما پاکیزه ترند.» حکمت الهی نیز اقتضا می کرد که او فرزند پسری نداشته باشد؛ زیرا با توجه به سوء عمل کرد قومش احتمال آن می رفت که در صورت داشتن پسر، حتماً آهنگ تجاوز به پسر او را می کردند و حضرت هم طبعاً چون تنها بود نمی توانست از او دفاع کند.

### شیوه ی تبلیغی حضرت لوط(ع)

#### بیان حکمت ها

یکی از شیوه های تبلیغی حضرت لوط(ع) بیان حکمت و فلسفه ی احکام الهی است که آن بزرگوار در طول زمان تبلیغی خود که نسبت به زمان ما بسیار زیاد هم

هست همواره تلاش نموده است که به تبیین عقلانی رفتار قوم خود بپردازد و باید‌ها و نیاید‌ها را از این طریق، برای آنان برهانی سازد بلکه آن نابخردان به هوش آمده و از اعمال ننگین‌شان دست بردارند. خلیل بن احمد در تبیین حکمت شیء گفته است: حکمت در اصل به لجام اسب گفته می‌شود چون او را از حرکت باز می‌دارد از این‌جا استعاره گرفته‌اند برای هر چیزی که انسان را از تباهی باز دارد. (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۶۶) و نیز گفته شده: حکمت؛ علمی است که سبب شود انسان از انجام زشتی‌ها امساک کند به این اعتبار حکمت نامیده می‌شود که جلو جهالت فاعل را می‌گیرد. (طریحی فخر الدین، ۱۳۷۵ ش، ج ۶ ص ۴۴)

از آن‌رو که خیلی از کسانی که دست به ارتکاب افعال زشت و مذموم می‌زنند ممکن است در اثر ندانستن عواقب و آثار زشتی‌ها باشد. بیان آثار و پیامدهای افعال و احکام بسیار حائز اهمیت است، به‌خصوص قشر جوان که تجربه‌ی زیادی ندارند در موارد متعددی به خاطر عدم آگاهی به نتایج و پیامدهای برخی کارها مرتکب خلاف می‌گردند و اگر آنان از پیامدهای شوم آن عمل اطلاع یابند در موارد زیادی مرتکب آن نمی‌گردند. این‌جا است که بیان آثار شوم و نتایج آن کارها باعث می‌شود که عده‌ای جاهل به مسئله، دست از آن اعمال بردارند از طرفی هم راه عذر بر عالمان بی‌عمل بسته شود.

در قرآن مجید در سوره‌های: اعراف، هود، حجر، انبیاء، نمل و عنکبوت، سخنان حضرت لوط(ع) با قومش نقل شده است منتها در هر مورد تعبیرش با موارد دیگر متفاوت است، در حقیقت هرکدام از این تعبیرات، به یکی از ابعاد شوم عمل ننگین آنان اشاره می‌کند. در سوره‌ی اعراف ضمن بیان عمل‌کرد آنان، لوط(ع) به آنان می‌گوید: **{بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ}** (سوره اعراف، آیه ۸۱) شما جمعیتی اسراف‌کارید. یا در سوره‌ی شعراء آیه ۱۶۶ می‌فرماید: **{بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ}** «شما جمعیت تجاوزگری هستید.» در سوره‌ی نمل، آنان را قوم جاهل و نادان معرفی نموده است. (سوره‌ی نمل، آیه ۵۵) در سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۲۹ از زبان لوط چنین آمده است که به آنها

می‌گوید: **{إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ}** «شما به سراغ مردان می‌روید و راه فطرت و نسل انسان را قطع می‌کنید.»

به این ترتیب این عمل زشت تحت عنوان اسراف، تجاوز، جهل و قطع سبیل مطرح شده است. اسراف از این نظر که آن‌ها نظام آفرینش را در این امر فراموش کرده و از حد تجاوز نمودند و تعدی نیز به همین خاطر بر آن اطلاق شده است. یعنی این که در وجود شما غریزه‌ی جنسی وجود دارد که نیاز به ارضای آن دارید و خدا پاسخگویی این غریزه‌ی شما را در خارج قرار داده و آن زنان شما هستند کسی که از این امکان صحیح و به‌جا دست برداشته سراغ جایی برود که برای ارضای او قرار داده نشده و به داده‌ی الهی پشت کند آیا حقیقتاً اسراف‌کار و تجاوزگر نیست. جهل به خاطر بی‌خبری از عواقب شومی است که این عمل برای فرد و جامعه دارد. احتمالاً حضرت اولاً از کار ایشان به جهالت یاد کرده است، بعد از اینکه حقیقت این عمل شنیع را بر ایشان بیان کرده و آنها باز به کار خود ادامه دادند فرموده است: شما واقعاً اسراف‌کارید و بالآخره قطع سبیل نتیجه‌ی شوم و حتمی این عمل بیان شده است. که قطعاً در صورت گسترش منتهی به قطع نسل انسانی می‌گردد. همه‌ی این تعبیرات نشان‌گر این است که حضرت لوط(ع) سعی داشته است که با بیانات مختلف حکمت و دلیل زشتی کارشان را بیان نموده و حجت را بر ایشان تمام کند. (لِیَهْلِكَ مِنْ هَلَكٍ عَنِ بَیِّنَةٍ وَ یُحِی مِنْ حِیِّ عَنِ بَیِّنَةٍ)

### موعظه‌ی حسنه

یکی دیگر از شیوه‌های تبلیغی این پیامبر بزرگوار موعظه‌ی حسنه است، موعظه؛ یعنی ترساندن از سوء عاقبت کار (نزول عذاب الهی) یا توصیه به تقوی و تشویق کردن بر طاعات و برحذر داشتن از گناهان و فریفته شدن به دنیا و زخارف آن و مانند این‌ها. وعظ به معنای پند و یادآوری عواقب امور است. (فخر الدین طریحی، ۱۳۷۵ ش، ج ۴، ص، ۲۹۲) خلیل می‌گوید: آن مرد را موعظه کردم یعنی؛ او را به یاد

خیر یا شبیه خیر انداختم تا باعث شود قلبش نرم گردد. (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص، ۲۲۸)

حضرت لوط(ع) سی سال بدون ملالت و خستگی این قوم سنگ دل را به این معنا موعظه کرد، پیوسته آنان را به رعایت تقوا توصیه می کرد: **إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ. إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُون. وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ** {سوره شعراء، آیه ۱۶۴-۱۶۱} هنگامی که برادرشان لوط به آنان گفت: «آیا تقوا پیشه نمی کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم. پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من در برابر این دعوت، اجری از شما نمی طلبم، اجر من فقط بر پروردگار عالمیان است.»

جناب لوط(ع) پیوسته آنان را با موعظه‌ی حسنه از عواقب کار زشت شان برحذر می داشت، لیکن آن قوم تبه کار در برابر مواظب آن حضرت، جز اعراض و پافشاری بر باطل و اصرار بر گناه، راه دیگری را در پیش نگرفتند: **وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ** {سوره قمر، آیه ۳۶} «او آن ها را از مجازات ما بیم داد، ولی آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند.» بلکه گاهی از باب تمسخر و استهزاء از آن حضرت عذاب الهی را مسئلت می نمودند: **أَوْ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتُنَّ أَلْفَاحِشَةُ مَا سَبَّحْتُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ. أَ أَنْتُمْ لَأَنْتُنَّ الرِّجَالُ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ. فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بَعْدَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ** {سوره عنکبوت، آیه ۲۹-۲۸} «لوط به قوم خود گفت: شما عمل بسیار زشتی انجام می دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است. آیا شما به سراغ مردان می روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می کنید و در مجلس تان اعمال ناپسند انجام می دهید؟ اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی عذاب الهی را برای ما بیاور.»

## جدال احسن

یکی دیگر از شیوه‌های تبلیغی حضرت لوط(ع) که آن بزرگوار در راستای انجام مأموریت‌های تبلیغی خویش از آن استفاده می‌کردند، جدال احسن است، جدل عبارت است از: اصرار بر دشمنی و مخالفت و کوتاه نیامدن از موضع خود. (فخرالدین طریحی، ۱۳۷۵ ش. ج ۵، ص ۳۳۵) هرچند در ابتدای امر به نظر می‌رسد که اساساً هرگونه جدل و پافشاری بر موضع خویش کار ناصوابی است، لیکن هر پافشاری بر موضع، ناصواب نیست، بلکه تنها مجادله در برابر حق و استتکاف از پذیرش آن ناصواب است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا﴾ (سوره کهف، آیه ۵۶) «ما پیامبران را جز به‌عنوان بشارت‌دهنده و انذارکننده نمی‌فرستیم اما کافران همواره مجادله‌ی به باطل می‌کنند، تا (به گمان خود)، حق را بوسیله‌ی آن، از میان بردارند و آیات ما و مجازات‌هایی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند.»

بنابراین، در مواقعی که حکمت و موعظه‌ی حسنه، افراد لجوج را مفید واقع نشود و آنان هم‌چنان در برابر سخنان حق استتکاف ورزیده و بر مواضع باطل خودشان پافشاری نمایند، در چنین وضعیتی انبیاء و مبلغین الهی در مقابل آنان به مجادله به پا می‌خیزند و از مواضع خودشان نیز کوتاه نمی‌آیند، در مورد حضرت لوط(ع) هم این‌گونه بود چون حرف‌های ایشان با هوای نفسانی قومش هم‌خوانی نداشت، آنان نیز آن بزرگوار را تکذیب و تهدید به اخراج نمودند. حضرت لوط(ع) نیز در مقابل آنان از جدال احسن استفاده نموده و بر مواضع حق خود پافشاری کردند: ﴿قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ بِأَلْوَط لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ. قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾ (سوره شعراء، آیه ۱۶۸-۱۶۷) «گفتند: ای لوط اگر (از این سخنان) دست برداری، به یقین از اخراج شدگان خواهی بود. گفت: من دشمن سرسخت اعمال شما هستم.»

اصولاً زمانی که پلیدی و ناپاکی در اعماق جان انسان ریشه بدواند و عوامل انذار

درونی خشک و پژمرده شود، هیچ یک از عوامل انذار بیرونی کارگر نخواهد افتاد در این باره قرآن می‌فرماید: **إِكْلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يُقْتُلُونَ** {سوره مائده، آیه ۷۰} «هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوس‌ها و دل‌خواه آن‌ها می‌آورد، عده‌ای را تکذیب می‌کردند و عده‌ای را می‌کشتند.» امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: **«وَاغْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعْنِ عَلَىٰ نَفْسِهِ حَتَّىٰ يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَرَاجِزٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا رَاجِزٌ وَلَا وَاعِظٌ**» (رضی، خطبه ۹۰) «بدانید که هر کس خود را در غلبه بر نفسش یاری نکند به این صورت که موعظه‌گر و بازدارنده ی آن، باشد خارج از دایره‌ی نفسش کس دیگری برایش نه موعظه‌گر می‌شود و نه بازدارنده.»

گاهی تعلل در تبلیغ دین از سوی مبلغان دینی، موجب می‌شود که کار به این‌جا کشیده شود یعنی؛ فساد در جامعه ریشه دوانده و تمام منفعدهای درونی افراد در جهت پذیرش حق و حقیقت بسته گردد. آن‌جا است که هیچ حرف حقی مؤثر نمی‌افتد و هیچ اندرزی کارایی ندارد. بنابراین یک مبلغ باید آسیب‌های جامعه را همواره رصد کرده و به موقع به درمان آن مبادرت کند و گرنه، آسیب‌ها ریشه می‌دواند که دیگر درمانش هر روز سخت و سخت‌تر می‌گردد. از این‌رو، بروز آسیب‌های اجتماعی همواره زنگ خطری است برای مبلغان گرامی.

### نکاتی آموزنده در سیره‌ی تبلیغی حضرت لوط (ع)

۱- همان‌گونه که مشاهده شد حضرت لوط (ع) بدون داشتن وزیر و یاور به‌میان قوم خود رفت و یکه و تنها شروع به تبلیغ نمود. بله یک زمانی اگر مانند حضرت موسی (ع) برادری باشد که با پیامبر هم‌سو باشد حضرت درخواست یار و یاور می‌کند ولی اگر کسی هم‌سو نبود، نمی‌توان به‌خدا عرضه داشت که چون یار هم‌سو و هم‌کار ندارم پس نمی‌توانم به سوی قوم خود برای تبلیغ بروم. ما امر شده‌ایم که در هر صورت برای خدا قیام کنیم چه همکار داشته باشیم و چه نداشته باشیم و تنها

باشیم. {أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ قُرْبَانٍ} (سوره سبأ، آیه ۴۶)

۲- حضرت لوط(ع) با بردباری و صبر فراوان سی سال پیوسته قوم خود را به حق دعوت می کرد، تا زمانی که فرمان الهی مبنی بر عذاب این قوم نیامده بود خود را ملزم به امر تبلیغ می دانست. با اینکه به روشنی می دید که دعوتش هیچ تأثیری بر قومش ندارد، تنها صرف احتمال اندکی که شاید فردی از انحراف برگردد موجب می شد که آن حضرت هم چنان آنان را به راه راست دعوت کند. پس می توان از سیره ی تبلیغی حضرت لوط(ع) نتیجه گرفت که: مبلغ دینی مأمور به وظیفه است نه مأمور به نتیجه.

۳- نکته ی دیگر حفظ زی ایمانی و هیئت ویژه ی دیانت از سوی آن بزرگوار است؛ ایشان در محیطی که دیگران غرق در فساد و گمراهی بودند، مرام خود را بدون هیچ دغدغه ای اظهار می کردند، به گونه ای که قومش به خاطر پاکی و تظاهر به پاکی که او داشت، نقشه ی اخراج آن بزرگوار را کشیدند: «قومش به یک دیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که این ها افرادی پاک دامن هستند و به آن تظاهر می کنند». (سوره نمل، آیه ۵۶)

بنابراین، یکی از خصوصیات مهم مبلغ دینی اینست که به گفته های خود ایمان داشته باشد و همه جا و در هر صورت و تحت هر شرایطی از اهداف خویش دست نکشد. مبلغان دین نباید به گونه ای باشند که وقتی در قم و بین طلبه ها هستند و یا شرایط اجتماعی به نفع آنان است، خوبی و پاکی را اظهار دارند و وقتی به شهر و دیار خود می روند و یا شرایط اجتماعی عوض می شود از اظهار مرام خود شرم داشته و به کسوت دیگر درآیند. جناب لوط(ع) با این که می دانست که اظهار پاکی و مرام، از نظر قومش جرم محسوب می شود با این حال پاکی و مرامش را کتمان نکرد، در حالی که برخی از طلاب علوم دینی از تظاهر به طلبگی و روحانی بودن خودشان شرم دارند که یقین دارند که تظاهرشان به طلبگی و روحانیت، در جامعه ی کنونی جرم محسوب نمی شود.



جناب لوط(ع) مصداق بارز این آیه ی شریفه بود: {الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ} (سوره احزاب، آیه ۳۹) «همان کسانی که رسالت‌ها و پیام‌های خدا را (به مردم) می‌رسانند و از او می‌ترسند و از احدی جز او نمی‌ترسند.» از یک قوم منحرف که به هیچ مرامی پای‌بند نیست هر اقدام خطرناکی بر می‌آید و هر تهدیدی هم که به انسان از سوی یک‌چنین قومی برسد باید جدی تلقی شود. اما در عین حال لوط(ع) از هیچ یک از تهدیدات آنان ترسید و یک‌تنه در برابر آنان به مبارزه برخاست. مبلغی که به اهداف خود ایمان نداشته باشد و از غیر خدا ترس داشته باشد، طبیعی است که در چنین حالتی فرار را بر قرار ترجیح خواهد داد. حال ایمان حضرت لوط(ع) را ملاحظه نماییم که ایشان سخنش بعد از تهدیدات جدی و صریح، با سخنش قبل از تهدیدات هیچ فرقی نکرده است: {قَالُوا لَنْ لَمْ نَنْتَه يَأَلُوْطَ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِيْنَ. قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِيْنَ} (سوره شعراء، آیه ۱۶۸-۱۶۷) «گفتند: ای لوط! اگر (از این سخنان) دست برداری، به یقین از اخراج شدگان خواهی بود. لوط گفت: من دشمن سرسخت اعمال شما هستم.»

لوط(ع) در عین تنهایی مبلغ بود و ترک تبلیغ نکرد. از دیدگاه انبیای الهی کشته شدن و هرنوع ضرر دیگری در این راه، نوعی پیروزی است و شعار آنان رسیدن به احدی الحسنین است: {قُلْ هَلْ تَرِيْضُوْنَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنِيْنَ} (سوره توبه، آیه ۵۲) «بگو: آیا جز یکی از آن دو نیکی، انتظار چیز دیگری را برای ما دارید.» در قاموس مبلغ دینی اصلاً واژه ی شکست وجود ندارد، هر سو برای او پیروزی است و او در همه حال، فقط به راه و وظیفه اش می‌اندیشد و بس.

این در حالی است که برخی از مبلغین دین و طلاب علوم دینی در جو مخالف، از بسیاری از مواضع خود عقب نشینی می‌کنند و یا لاقلاً در درستی دیدگاه‌های خود تردید می‌کنند. امروزه بسیاری از آنچه علمای دین در گذشته درست می‌دانستند بر اثر تهاجم فرهنگ غربی نادرست جلوه می‌نماید و لاقلاً در درستی آن تشکیک می‌کنند. مثلاً در این که یک طلبه لباس روحانی بپوشد، در گذشته یک ضرورت

محسوب می‌شد اما امروزه یک امر دارای رجحان است که حداقل مرجوح نیست. بسیاری از طلاب را می‌بینیم که داشتن زی طلبگی را در بعضی از فضاها نقص می‌دانند و مدعی هستند که داشتن این زی باعث فرار مخاطبان می‌شود لذا داشتن لباس روحانیت و زی طلبگی در این ظروف نه تنها راجح نبوده بلکه مرجوح است.

یکی دیگر از نکات برجسته در تبلیغ حضرت لوط(ع) مایه گذاشتن از داشته‌های خود و فداکاری در راه هدایت انسان‌ها است. چیزی که در تبلیغ بسیار مؤثر است. زمانی که دشمنان به خانه‌اش هجوم بردند، ایشان خطاب به دشمنان فرمود: بروید با زنانتان آمیزش کنید که برای شما پاکیزه‌ترند، بلکه حاضر شد در راه هدف از داشته‌های خود هم بگذرد: {قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ} (سوره هود، آیه ۷۸) «ای قوم من! این‌ها دختران منند برای شما پاکیزه‌ترند.» یعنی من حتی حاضرم دختران خود را به عقد شما درآورم.

در آخر این نتیجه را می‌توان گرفت که در امر تبلیغ دین، هیچ عنصری مانند ایمان نمی‌تواند مبلغ را در راستای اهدافش عزیز و مستحکم گرداند، ایمان عنصر بسیار اساسی در موفقیت مبلغ دین است. آن ابزار تبلیغی که پیامبران(سلام الله علیهم) داشتند و واقعاً بی‌بدیل بود، ابزار ایمان آنان بود، و اگر ایمان محکم آن بزرگواران نمی‌بود، تبلیغ دین خدا و رواج آن، در بین بشریت نیز ممکن نبود. امیرالمؤمنین(ع) به عنوان مبلغ دین، خود را وقف دین و تبلیغ آن کرد، آن بزرگوار در مقام بیان این مسئله چنین می‌فرماید:

{وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) نَشْتَلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَرِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا لِإِيمَانٍ وَ تَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّهِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضِّضِ الْأَلَمِ وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفُخْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَتْسُهُمَا أَيُّهُمَا يَنْسُقِي صَاحِبَهُ كَأَسِ الْمُنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَيْبَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَ مُتَجَبِّتًا أَوْطَانَهُ وَ لَعْنَرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا آتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عُمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا

وَلَقَدْ عَلَّمْنَاهَا تَدْمًا.» (سید رضی، خطبه ۵۶، ص ۹۲) «ما در میدان کارزار با رسول خدا(ص) بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می‌کشتیم و در خون می‌آلودیم. این خویشاوند کُشی ما را ناخوش نمی‌نمود، بلکه بر ایمان مان می‌افزود، که در راه راست پا برجا بودیم، و در سختی‌ها شکیبا، و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یک‌دیگر می‌جستند، و چون دو گاو نر سر و تن هم را می‌خستند. هر یک می‌خواست جام مرگ را به دیگری ببیماید، و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود، و گاه دشمن گوی پیروزی را می‌ربود. چون خداوند ما را آزمود و صدق ما را مشاهدت فرمود، دشمن ما را خوار ساخت، و رایت پیروزی ما را برافراخت. چندان که اسلام به هر شهر و دیار رسید، و حکومت آن در آفاق پای‌دار گردید. به جانم سوگند، که اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین بر جا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش‌نما. سوگند به خدا، که از این پس خون خواهید خورد و پشیمانی خواهید برد.» (جعفر شهیدی، ۱۳۷۸، ص ۴۷)

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. شهیدی، سید جعفر، **ترجمه نهج البلاغه**، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۷۸ ش.
۳. صبحی صالح، **نهج البلاغه**، موسسه دارالهجره، قم، بیتا.
۴. صادقی تهرانی، محمد، **الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن**، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۶۵ ش.
۵. طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، **العین**، هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.
۷. مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۸. موسوی همدانی، سید محمد باقر، **ترجمه تفسیر المیزان**، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.



## اتحاد اسلامی از منظر حضرت زهرا (س)

### با محوریت خطبه‌ی فدک

حامد کنعانی مقدم

طلبه‌ی پایه‌ی ششم جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین (ع)

### چکیده

در شرایط حاضر مقوله‌ی وحدت در جهان اسلام، به یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در جهان اسلام تبدیل شده است، از این‌رو نگارنده در این مقاله تلاش دارد این مهم را با محوریت سخنان حضرت زهرا(س) دنبال نماید؛ زیرا آن بانوی بزرگوار برای حفظ اتحاد و همبستگی ملت اسلامی از هیچ تلاشی فرو نگذاشت، بلکه جانش را در این راه فدا نمود. نویسنده در این تحقیق، نخست به تعریف اتحاد اسلامی پرداخته و مقصود از آن را روشن نموده است، سپس اهمیت و ضرورت آن را مورد کنکاش قرار داده و در پایان با استناد به خطبه‌ی فدکیه‌ی حضرت زهرا(س) قرآن کریم، رسول اکرم(ص) و اهلبیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) را به عنوان سه محور اساسی برای تحقق اتحاد اسلامی معرفی نموده است.

**کلیدواژه‌ها:** حضرت زهرا، اتحاد اسلامی، فدک، قرآن، رسول اکرم(ص) و

امامت.

## مقدمه

در شرایط امروز که دولت‌های استعمارگر به قصد سلطه بر کشورهای اسلامی از هر سو یورش آورده‌اند؛ برخی از کشورها را در حصار اقتصادی محبوس نگهداشته و به برخی دیگر، تهاجم نظامی نموده‌اند و حتی بخشی از سرزمین‌های وسیع اسلامی را اشغال کرده‌اند و روز به روز به فکر استیلا بیشتر بر سرزمین‌های اسلامی هستند، بدون شک هیچ چیزی به اندازه‌ی اتحاد و هم‌بستگی درونی امت اسلامی برای مسلمانان ضروری‌تر و ارجمندتر نیست. از این رو، مطرح کردن اتحاد اسلامی در جهان معاصر یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل جوامع اسلامی است، توجه به چنین ضرورتی است که نویسنده را به این سوکشانده است و تلاش دارد، با استناد به خطبه‌ی فدکیه‌ی حضرت زهرا (س) مهم‌ترین عوامل اتحاد را شناسایی نموده و به امت اسلامی معرفی نماید.

## واژه‌شناسی

برای پیش‌گیری از برداشت‌های غلط و نادرست از اتحاد اسلامی، لازم است نخست تصور کلی از مفاهیمی مانند؛ اتحاد، اختلاف و وحدت ارائه شود. بنابراین نویسنده بر آنست که در اولین گام خود واژگان کلیدی بحث را تبیین نماید:

## وحدت

وحدت؛ از ریشه‌ی «وحد» و «واحد» گرفته شده است و به معنای تنهایی است. (محمد وجدی، ۱۹۷۱، ج ۱۰، ص ۶۴۵) راغب می‌گوید: «وحدت» از «واحد» گرفته شده و واحد در حقیقت، چیزی است که به طور قطعی جزء ندارد. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۱، ص ۷۵۷) و در کاربرد‌های فارسی نیز معنی یگانگی، یگانه شدن را می‌رساند. (علی اکبر دهخدا، ۱۳۳۳، ج ۸، ص ۱۰)

## اتحاد

اتحاد به معنای یکی شدن دو چیز یا چند چیز است. (محمد فرید وجدی، ۱۹۷۱، ج ۱۰، ص ۶۴۵) هم‌چنین یگانگی، یک دلی و یک جهتی در مفهوم اتحاد نهفته است. (دهخدا، ۱۳۳۳، ج ۴۸، ص ۱۳۲)

## اختلاف

اختلاف؛ به این معناست که یکی بر خلاف دیگری برود که از این جهت درست نقطه‌ی مقابل اتفاق است. امین الاسلام طبرسی می‌گوید: اختلاف به این معنی است که هر کسی راهی و شیوه‌ای خلاف شیوه‌ی دیگری برگزیند. (طبرسی، ۱۰۹۳، ج ۱-۲، ص ۴۷۱)

## اتحاد اسلامی

در ابتدای امر به نظر می‌رسد مقصود از اتحاد اسلامی روشن بوده و نیازی به توضیح و تبیین ندارد، لیکن با اندکی دقت در می‌یابیم که ماهیت اتحاد اسلامی مهم بوده و نیاز به تفسیری جدی دارد. از این رو بایستی به دنبال تعریف آن برآمده و ماهیت آن را روشن سازیم که آیا مقصود از اتحاد اسلامی؛ انتخاب یک مذهب و کنار گذاری سایر مذاهب است؟ یا اینکه مقصود از آن، کنار گذاشتن مفرقات و اخذ مشترکات همه‌ی مذاهب است؟ یا اینکه اتحاد اسلامی ارتباطی با وحدت مذاهب نداشته بلکه وصف پیروان مذاهب بوده و مقصود از آن، اتحاد و هم‌بستگی پیروان مذاهب اسلامی، با حفظ اختلافات. در برابر بیگانگان است.

طبیعی است که پذیرش هر یک از معانی فوق، لوازم خاص به خود را دارد؛ چه بسا با پذیرش برخی از آن معانی عملاً اتحاد اسلامی امر ناممکن می‌گردد که بحث کردن از تحقق آن در جوامع اسلامی به مثابه‌ی بررسییدن محالات ذاتیه است. به نظر می‌رسد، اتحاد اسلامی به معنای اتحاد امت اسلامی است که در برابر

دشمنان خارجی در یک صف قرار گرفته و از معتقدات و ارزش های دینی - اسلامی خودشان پاسداری نمایند. شهید مطهری (ره) با پذیرش این معنی از اتحاد اسلامی می فرماید:

«اتحاد اسلامی عبارت است از: متشکل شدن مسلمین در یک صف در برابر مشرکان.» (شهید مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۲۶)

## اهمیت اتحاد اسلامی

تلاش برای اتحاد اسلامی یک حکم ثانوی و موضع گیری تاکتیکی و موقت و مصلحتی نیست؛ بلکه کوشش برای اتحاد امت اسلامی، یک فریضه ی عقلی، فطری، قرآنی و مورد تأکید رسول اعظم (ص) و عترت اطهار (ع) است. نه تنها در سطح فرقه های مذهبی، بلکه در سطح ادیان توحیدی و فراتر از آن، در قلمرو بشری، اسلام اتحاد و همبستگی را سفارش نموده و از تفرقه و اختلاف نهی کرده است: **وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَغْدَاءَ قَائِلٍ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَةِ اِخْوَانِكُمْ عَلٰى شَقَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳)

«و همگان دست در ریمان خدا زبید و پراکنده مشوید و از نعمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید: آن هنگام که دشمن یک دیگر بودید و او دل های تان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید. و بر لبه ی پرتگاهی از آتش بودید، خدا شما را از آن برهاند. خدا آیات خود را برای شما این چنین بیان می کند، شاید هدایت یابید.»

**قُلْ يَا هَلَلِ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلٰى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَ لَا نَشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَزْآبًا مِّنْ دُونِ اللّٰهِ** (سوره آل عمران، آیه ۶۴)

«بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه ای که پذیرفته ی ما و شماست پیروی کنیم: آن که جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما



بعضی دیگر را سوای خدا به پرستش نگیرد.»

امیر مؤمنان (ع) نیز وحدت را منت بزرگ خدای سبحان بر مردم دانسته است؛ و در این زمینه می‌فرماید:

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَمَّنَّ عَلَى جَمَاعَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيهَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا وَ يَأْوُونَ إِلَى كَنْفِهَا بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً لِأَنَّهَا أَرْحَحُ مِنْ كُلِّ نَعْمٍ وَ أَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ» (سید رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۸۹)

«خداوند متعال بر این امت، منت گذارده و بین آنان الفت و اتحاد ایجاد کرده است که در سایه‌ی آن زندگی کنند و به کنف حمایت آن پناهنده شوند این نعمتی است که احدی نمی‌توانند بهای برایش بگذارد؛ زیرا از هر بهایی گران قدرتر و از هر چیزی پر ارزشی با ارزش تر است.» تعبیر منت الهی از وحدت بیان گر اهمیت این موضوع است؛ زیرا به نعمت عظیم، منت گفته می‌شود چنان که خدای سبحان از بعثت پیامبر (ص) به عنوان منت یاد کرده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبُهُمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۶۴)

«به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد آن گاه که در میان آن‌ها فرستاده‌ای از خودشان (نه از فرشته و نه از جن) بر انگیخت که آیات او را بر آن‌ها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب (آسمانی) و احکام شریعت و معارف عقلی به آن‌ها می‌آموزد.»

در جای دیگری، نیز حضرت (ع) لزوم اتحاد را گوشزد نموده و مردم را از تفرقه و اختلاف نهی می‌کند و جامعه‌ی متشکست و پراکنده را به عنوان طعمه‌ی شیطان نام می‌برد:

«و الزموا السواد الاعظم فان يد الله مع الجماعة و اياكم و التفرقه ! فان شاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب. الا من دعا الى هذا الشعار فاقولوه ولو كان تحت عمامتي هذه.» (سید رضی، خطبه ۱۲۷) «با بزرگ‌ترین جمعیت‌ها باشید که دست

خدا با جماعت است، از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها بهره‌ی شیطان است آن‌گونه که گوسفند تنها طعمه‌ی گرگ خواهد شد. آگاه باشید هر کس که مردم را به تفرقه و جدایی دعوت کند، او را بکشید هرچند که زیر عمامه‌ی من باشد.»

### جایگاه سخنان حضرت زهرا(س)

اسلام برای تربیت افراد الگوهایی جاودانه‌ای را ارائه نموده است، تا دیگران به آن‌ها توجه نموده و شیوه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خودشان را با توجه به آن الگوها تنظیم نمایند. قرآن کریم انبیا و اولیای الهی و مؤمنان راستین را به عنوان الگو معرفی نموده است. در جایی رسول خدا(ص) را به عنوان الگوی برتر معرفی می‌نماید، تا مؤمنان راستین و آن‌هایی که به خدا و روز واپسین اعتقاد دارند به سیره و سنت آن بزرگوار عمل نموده و درجات کمال را یکی پس از دیگری ببینند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (سوره احزاب، آیه ۲۱)

«قطعاً برای شما در رفتار رسول خدا(ص) مایه اقتدا و سرمشق زندگی است برای کسی که به خدا و روز واپسین امید (قلبی و عملی) دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند.»

و در مورد دیگری قرآن کریم حضرت ابراهیم(ع) و مؤمنان همراه آن بزرگوار را در استقامت و پای‌داری در راه هدف و مبارزه با مظاهر شرک و بت پرستی، به عنوان اسوه‌ی حسنه معرفی می‌نماید:

إِذْ قَالَوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (سوره ممتحنه، آیه ۴)

«به یقین برای شما در (روش) ابراهیم و کسانی که همراه او بودند سرمشق خوبی است، آن‌گاه که به (کفار) قوم خود گفتند: حتما ما از شما و از آنچه به‌جای خدا می‌پرستید بیزاریم.»

آن چه که از آیات شریفه استفاده می‌شود اینست که همواره خدای متعال الگوهایی را برای هدایت بشر معرفی نموده است، تا انسان‌ها در همه‌ی عصرها و نسل‌ها، با مد نظر قرار دادن آن‌ها به رشد و کمال مناسب خویش دست یابند. این الگوها در درجه‌ی اول، انبیای الهی و امامان معصوم (علیهم‌السلام) و در رأس آنان رسول اکرم (ص) هستند که هریک در مقطعی از زمان، نقش هدایت‌گری جامعه را به عهده گرفته و کاروان انسانیت را از کور راه‌های ضلالت و گمراهی نجات داده‌اند.

یکی از آن الگوهای آسمانی که در تاریکی‌های جهالت و نادانی هم‌چون خورشیدی پر فروغ، نور علم و هدایت گسترانیده و اهالی کشتی طوفان زده‌ی بشریت را به ساحل امن رهنمون می‌شود، فاطمه‌ی زهرا (س) است، آن بزرگ‌بانوی عالم، نه تنها الگوی زنان، که اسوه‌ی همه‌ی نیکان و پاکان تاریخ است. هرچند آن بانوی دو عالم در این دنیا عمر بسیار کوتاهی داشت، اما سیره‌ی رفتاری و مجموعه گفتارهای آن حضرت همواره روشن‌گر راه هدایت طلبان بوده است. از این رو مجموعه گفتارهای آن بزرگوار به خصوص خطبه‌ی فدکیه‌اش، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

### معرفی خطبه‌ی فدکیه

فدک؛ دهکده‌ی آبادان، قریب ۱۰ - ۱۵ فرسخی مدینه در نزدیکی قلعه‌های خیبر است. در سال هفتم هجرت، یهودیان ساکن این دهکده با دیدن عاقبت کار قلعه‌های خیبر، با پیامبر (ص) آشتی کردند که نیمی از این دهکده از آن پیامبر (ص) باشد و آنان در مزرعه‌های خود باقی بمانند. دهکده‌ی فدک، با نیروی نظامی فتح نشد و به تصریح قرآن، حق و خالصه‌ی پیامبر (ص) بود و در اختیار فاطمه (س) قرار داشت. (ابوالحسن بلاذری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۷-۳۸)

پس از غصب فدک و بیرون راندن کارگزاران فاطمه (س) به دستور خلیفه‌ی وقت، فاطمه‌ی زهرا (س) برای احقاق حق خود، این خطبه را ایراد کرده است که شیعه و

سنی در منابع خود، این خطبه را به‌طور مفصل آورده‌اند که در این مقاله از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

## محورهای اتحاد در سخنان حضرت زهرا (س)

### قرآن کریم

حضرت زهرا (س) در باره‌ی نقش وحدت بخشی قرآن کریم می‌فرماید:

«لِلَّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ وَ بَيِّنَةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ..... وَ قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ [أَتْبَاعُهُ] وَ مُؤَدُّ إِلَى النَّجَاةِ أَشْيَاعُهُ.» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۰۷)

«عهدی از سوی خدای سبحان بر گردن شما است و میراث سترگی خدای سبحان در میان شما به‌جای گذاشته است که آن قرآن کریم است؛ قرآنی که ادله و براهینش روشن و گویا است ..... و اتباعش را به بهشت و رضوان الهی رهبری نموده و پیروانش را به نجات و ساحل امن رهنمون می‌شود.»

آری، قرآن کریم به‌عنوان مهم‌ترین محور اتحاد و هم‌بستگی امت اسلامی است که هرکس به او پناه برد و از اوامر و دستورات او اطاعت کند قطعاً به‌رستگاری و فلاح خواهد رسید، چنان‌چه اگر کسی از دستورات قرآن کریم سرپیچی نموده و راه طغیان را در پیش گیرد قطعاً به‌وادى ضلالت و گمراهی گرفتار گشته است. چنان‌چه فریقین به‌طور متواتر از رسول اکرم(ص) نقل کرده‌اند که آن بزرگوار در واپسین لحظات عمر شریفش، امت اسلامی را به‌رعایت این کتاب بزرگ سفارش کرده و یادآور گردیده است که در صورت تمسک به کتاب خدا و عترت طاهره(علیهم السلام) هیچ‌گاه به انحراف و گمراهی کشانده نمی‌شوند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابُ اللَّهِ وَ عَرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِيَّاهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۳۳)

پس طبق بیان حضرت زهرا(س) قرآن کریم باعث می‌شود وحدت بین امت

اسلامی برقرار گردیده و انسان‌ها در یک مسیر و به دور از تشطط به سوی کمال واقعی خود حرکت کنند؛ زیرا قرآن کریم همواره ما را به سوی اتحاد و هم‌دلی دعوت نموده و از هر گونه اختلاف و تفرقه نهی نموده است.

## پیامبر اکرم (ص)

حضرت زهرا(س) پیامبر اکرم(ص) را به عنوان یکی دیگر از محورهای اتحاد و وحدت مسلمین معرفی می‌کند و به نقش محوری آن حضرت، در این خطبه اشاره دارد؛ آن بزرگوار(س) با یادآوری اختلافات و جهالت‌های فرقه‌ای که در دوران قبل از رسالت نبی مکرم اسلام(ص) مردم به آن مبتلا بودند، نقش اساسی رسول خدا(ص) را در وحدت‌بخشی و ایجاد الفت بین مردم این‌گونه می‌ستاید:

«فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عَكْنًا عَلَى نِزَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْلِيَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزْفَانِهَا، فَأَتَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ عَمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، وَأَقْدَمَهُمُ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمُ مِنَ الْعَمَايَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۲۲۰)

«پس پیامبر(ص) مردمان زمین را دید که پیرو ادیان مختلفی هستند و دسته‌ای در کنار آتش به‌اعتکاف نشسته و دسته‌ای دیگر، بت‌های ساخته‌ی دست خود را می‌پرستند و با وجود شناخت فطری و عقلی که از خدا دارند، او را انکار می‌کنند. پس خداوند به‌واسطه‌ی پیامبر(ص) تاریکی‌ها را روشن نمود و از دل‌ها ابهام و از چشم‌ها سایه‌ی حیرت را زدود، او مردم جهان را به‌هدایت واداشت و آنان را از گمراهی‌ها و ناینیایی‌ها نجات بخشید و آنان را به‌دین استوار هدایت و به‌صراط مستقیم دعوت کرد.»

نظیر همین مطلب را در فرمایش حضرت امیر(ع) در کتاب شریف نهج البلاغه می‌بینیم که آن حضرت جامعه‌ی جاهلی قبل از رسالت را این‌گونه توصیف نموده است:

«مردم در آن روز، ملت‌های پراکنده‌ای بودند و با هدف‌های گوناگون و دسته‌های مختلف خدا را به‌خلق تشبیه می‌کردند و در نام او کج روی داشتند و برای او شریک قرار می‌دادند. خدا با رسولش مردم را از گمراهی نجات داد و با منزلت وی از نادانی رهایی بخشید.» (سید رضی، خطبه ۱)

ورود پیامبر اکرم(ص) به‌مدینه همراه با عقد قراردادهایی بین گروه‌های گوناگون بود. این پیمان‌ها را می‌توان یکی از بارزترین شواهد به‌کارگیری رهیافت وحدت اسلامی در جامعه‌ی آن زمان از سوی پیامبر اکرم(ص) قلمداد کرد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها، اولین قراردادی است که بین پیامبر اکرم(ص) و قبایل موجود در یترب بسته شد و بعضی آن را نخستین قانون اساسی مکتوب جهان دانسته‌اند. (حمیدالله محمد، ۱۳۶۵)

این تدبیر بهترین مقوله برای به‌وجود آوردن وحدت دینی بود؛ زیرا وحدت میان قبایل درگیر، حقوق اجتماعی یهودیان و نیز مهاجران مسلمان را تضمین می‌کرد و از سوی دیگر این پیمان، مقدمات تشکیل یک وحدت سیاسی و حکومتی را فراهم می‌آورد، به‌عنوان مثال در مفاد قرارداد بین مسلمان‌ها قید شده بود که مسلمین، امت واحده‌ای جدای از مردم دیگر می‌باشد. (حمیدالله محمد، ۱۳۶۵، ص ۵۵)

پیامبر اکرم(ص) بعدها نیز در مسیر تثبیت همبستگی ایمانی مسلمین مکرراً بر این موضع، تأکید نموده‌است. در بخشی از سخنان حضرت پس از فتح مکه و در مسجد الحرام چنین نقل شده است که آن بزرگوار فرمود: «المسلم اخ المسلم والمسلمون هم ید واحد علی من سواهم تکافوا دمائم یسعی بذنهم ادناهم.» (علاء الدین هندی، ۱۹۸۵، ج ۱، ص ۱۴۹)

نمونه‌ای دیگر، از اقدامات عملی رسول اکرم(ص) در وحدت بخشی مسلمین، ایجاد پیوند اخوت بین مسلمانان است، آن حضرت در مجلس عمومی خطاب به‌مهاجرین و انصار فرمود: «تآخوا فی الله اخوین اخوین» در راه خدا با یک‌دیگر دوتا، دوتا برادر شوید. طبق فرمایش آن حضرت(ص) تمامی مسلمانان با یک‌دیگر عقد

اخوت بستند که به نقل مسلم تاریخ، خود حضرت با علی ابن ابی طالب (علیهما السلام) عقد برادری بستند. (محمد ابراهیم آیتی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۵، و ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۱۸۴)

یکی دیگر از اقدامات پیامبر (ص) برای ایجاد اتحاد در جامعه‌ی اسلامی اصلاح ذات البین است؛ پیامبر (ص) همواره تلاش می‌کرد که اختلافات طرفینی را از بین برده و صلح و سازش را در جامعه برقرار نماید و در این راه از هیچ اقدامی دریغ نمی‌ورزید. مورخان نقل می‌کنند که پیامبر اسلام (ص) حتی برای گروهی که در جنگ حاضر نبودند سهمی از غنیمت قرار می‌دادند. (محمد ابراهیم آیتی، ۱۳۶۶، ص ۲۷۲)

## اهلیت و امامت

سومین محور اتحاد از منظر حضرت زهرا (س) پیروی از امام معصوم و عترت طاهره (علیهم السلام) است؛ آن بزرگوار در این خصوص می‌فرماید: «و طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلَّيْلَةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ.» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۲۲۳) خداوند متعال اطاعت ما اهلیت (ع) را نظام بخش امت اسلامی و رهبری ما را سپهری در برابر اختلافات و فرقه‌گرایی قرار داده است. طبق بیان حضرت زهرا (س) پیروی از رهبری معصومانه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) و امامت آن بزرگواران، باعث هم‌بستگی ملت مسلمان و به‌دور ماندن آنان از آسیب‌های فرقه‌ای و اختلافات داخلی معرفی شده است.

بر این اساس، اطاعت از رهبری رهبران معصوم و اهلیت عصمت و طهارت (ع) جامعه‌ی اسلامی را از اختلافات ویران‌گر بیمه نموده و اطاعت آن بزرگواران اتحاد و انسجام امت اسلامی را تقویت نموده و نظام اسلامی را از پراکندگی و هرج و مرج صیانت می‌کند.

این که امامت، چگونه موجب اتحاد می‌شود؟ برای درک این مطلب لازم است به

این نکته توجه شود که اکثر اختلافات و درگیری‌های اجتماعی ریشه در افکار و عقاید افراد دارد که به تدریج زمینه‌ساز اختلاف در گفتار و عمل افراد آن جامعه می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم نظام جامعه از تفرقه و اختلافات مصون بماند، باید موجبات هماهنگی در عقاید را بر محور نظام امامت و ولایت که ریشه در وحی الهی دارد فراهم آوریم. هرچند که ممکن است با تعصبات جاهلانه و ترویج افکار و عقاید منحط ملی‌گرایی و ناسیونالیستی و بدون تکیه بر اساس فرهنگ الهی، وحدتی براساس منطقه‌ی جغرافیایی خاص، زبان، نژاد و قومیت و امثال آن، ایجاد کرد اما هرگز چنین وحدتی ضامن حفظ بنیان اجتماعی نخواهد بود بلکه اختلافات و تنش‌های اجتماعی را دامن خواهد زد.

مراجعه به تاریخ پر فراز و نشیب اسلامی، شاهد روشنی است بر مدعای ما که هرچه جامعه‌ی اسلامی از نظام امامت و ولایت بیشتر فاصله گرفت، مشکلات و اختلافات آنان نیز به همان نسبت افزایش یافت. چه جنگ‌های فرقه‌ای که مسلمین به خاطر چنین فاصله‌ای تحمل کردند؟! و چه تاوان سنگینی که به خاطر این گناه بس عظیم خودشان پرداختند! اکثر جنگ‌ها و نزاع‌های که امت اسلامی تحمل کردند ریشه در همین امر دارد، از باب نمونه؛ سال‌های متمادی اشاعره و معتزله به خاطر قدیم بودن و یا حادث بودن قرآن نزاع داشتند و هر کدام دیگری را به خاطر عقایدی که داشتند تکفیر می‌نمودند و جنگ‌های خونی به همین جهت بین آنان ایجاد شد. (ر. ک: حیدر اسد، ج ۴، ص ۴۵۷-۴۵۱) بدون شک اگر آنان از امامت و ولایت پیروی می‌کردند هیچ‌گاه دچار چنین درگیری‌خونی نمی‌گشتند.

### نتیجه گیری

با توجه به مطالب گذشته و استناد به فقرات مختلف خطبه‌ی فدک، به این نتیجه رسیدیم که از نظر حضرت زهرا(س) مهم‌ترین محورهای اتحاد اسلامی عبارتند از؛ قرآن کریم، پیامبر اکرم(ص) و اطاعت از امامت و پیروی از اهلیت عصمت و



طهارت(عليهم السلام) که امت اسلامی با تمسک به این محورهای سه گانه، می تواند به انسجام و اتحاد مورد نظر خودشان دست یافته و در برابر دشمنان اسلام جبهه‌ی واحدی را تشکیل دهند.

## منابع

۱. قرآن کریم با ترجمه مشکینی
۲. نهج البلاغه؛ با ترجمه فیض الاسلام، سید علی، ترجمه نهج البلاغه، منشورات فقیه، ۱۴۲۱، تهران
۳. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ قرآن، ۱۳۸۹ نوید اسلام
۴. ابو الحسن بلاذری، فتوح البلدان، ۱۴۲۲ بیروت
۵. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، تهران، چاپ ششم
۶. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، مطبعه الحیدریه، ۱۳۷۶-۱۹۵۶ق، نجف الاشرف
۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶، تهران،
۸. حیدر اسد، الامام صادق والمذاهب اربعه، مؤسسه العطار الثقافیه دار الزهراء، ۱۴۳۰، بیروت، چاپ اول.
۹. حمید الله، محمد، ( ترجمه سعیدی غلامرضا) اولین قانون مکتوب در جهان، انتشارات بعثت، ۱۳۶۶، تهران
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، تهران، چاپ سوم

۱۱. عاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق، قم
۱۲. علاء الدین هندی، کنز العمال فی سنت اقوال والافعال، بیتا
۱۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، ۱۳۸۷، ج ۲۵، ص ۲۶
۱۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق، لبنان
۱۵. وجدی، محمد فرید، دایره المعارف قرن عشرين، مجمع ذخایر اسلامی (کدنا) ۱۹۷۱، بیروت، نوبت چاپ ۲۱

## پویایی اجتهاد در بستر زمان و مکان

حسن حبیبی

طلبه‌ی پایه‌ی پنجم جامعه‌ی علمیه‌ی امیرالمؤمنین (ع)

### چکیده

یکی از عوامل بقای دین مبین اسلام و خاتمیّت آن، اجتهاد و استنباط و به عبارتی تفقه در دین است، مجتهد با در نظرداشت اصول استنباط و رد فروع سیّال و متغیّر بر اصول ثابت، به نیازهای زمانه‌ی خویش پاسخ مثبت داده و راه‌حل‌های مناسبی را پیش‌روی امت اسلامی قرار می‌دهد. هرچند که کلیات احکام اسلامی ثابت، لایتغیّر و محدود است، اما هر عصری مقتضیات مخصوص به خود را دارد که پاسخ‌گویی به آن‌ها بدون اجتهاد ممکن نیست. از این‌رو در این مقاله نقش زمان و مکان در اجتهاد و نحوه‌ی اثر گذاری آن دو در اجتهاد، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

**کلید واژه‌ها:** اجتهاد، پویایی، زمان، مکان، احکام متغیّر و احکام ثابت.

### مقدمه

با توجه به این که اسلام به شهادت قرآن و سنت دین جامع، جهانی و جاودانه است آیات زیادی در قرآن بر این مدعی تصریح دارد و در سنت، علاوه بر عمل

پیامبر(ص) که با فرستادن نامه‌های که رسالت جهانی در آن منعکس بود و به زمامداران کشورهای زمان خود، رسالت جهانی‌اش را اعلام نمود، در گفتار نیز به جهانی بودن این دین مقدّس تصریح و تأکید کرده است. با توجه به مدعای فوق یکی از پرسش‌های عصر حاضر این است که اسلام چگونه می‌تواند به نیازهای متغیّر انسان جواب دهد. ما در این مقاله به جهت اهمیت این پرسش تلاش کرده‌ایم جواب درخور آن را ارائه نماییم.

توجه به این نیازهای متغیّر است که اجتهاد مجتهدین بزرگوار را در قرن بیست و یکم، با گذشته متنوع ساخته است؛ زیرا علاوه بر تنوع مصادیق، در نحوه‌ی اجتهاد نیز با صدر اسلام تفاوت‌هایی وجود دارد. در این میان نویسندگان به دنبال آنست که تأثیر زمان و مکان را در اجتهاد بررسی نموده و در صورت تأثیر، چگونگی و مقدار آن را تبیین نماید. از این‌رو مقاله‌ی حاضر اهداف فوق را در دو بخش دنبال می‌کند:

در بخش نخست به مقدمات مسئله؛ از قبیل معنای اجتهاد، زمان و مکان و اصول متغیّر و ثابت پرداخته و در بخش بعدی نقش زمان و مکان در اجتهاد را مورد بحث قرار داده است.

## معنای اجتهاد

### اجتهاد در لغت

واژه‌ی اجتهاد یا برگرفته از «جهد» به فتح جیم است که به معنای کوشش و سعی در حد توان است و یا از باب «جهد» به ضم جیم، به معنای مشقّت و رنج است که در کتاب مقاییس اللغه به هر دو معنا اشاره شده است. (الجیم و الهاء والبدال اصله المشقّة و الجهد الطاقه). (احمد بن فارس بن زکریا، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸۴) در کتاب مفردات نیز آمده است: «الجهد و الجهد : الطاقه و المشقّة ... والاجتهاد اخذ النفس ببذل الطاقه و تحمل المشقّة». جهد (به فتح جیم و به ضم جیم) به ترتیب به معنای تلاش،

کوشش، مشقت و رنج، هستند و کلمه‌ی اجتهاد که از این ماده اشتقاق شده به معنای بند کردن نفس و صرف کردن تلاش و کوشش و تحمل کردن مشقت می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۱) هم‌چنین ابن منظور گفته: اجتهاد تلاش و کوشش فوق طاقت چیزی را گویند. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۳۳)

## اجتهاد در اصطلاح

تعاریف گوناگونی برای معنای اصطلاحی اجتهاد از سوی علما چه از اهل سنت و چه شیعه بیان شده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف: غزالی در تعریف اجتهاد می‌گوید: اجتهاد یعنی؛ تلاش و منتهای کوشش مجتهد در فعلی از افعال که تنها به عملی که در آن، سختی و مشقت باشد اطلاق می‌شود. به همین جهت به تلاش در حمل سنگ آسیاب گفته می‌شود: «اجتهد فی حمل الرحا»، لیکن گفته نمی‌شود: «اجتهد فی حمل خردل» زیرا در حمل خردل (گیاهی به نام ترتیزک) مشقت و سختی نخبوده است. اما این لفظ در لسان علما مخصوص شده در تلاش و کوشش مجتهد در به دست آوردن احکام شریعت و منظور از اجتهاد تام این است که مجتهد تمام تلاشش را در طلب، بذل کند به گونه‌ای که نوعی ناتوانی از تلاش مضاعف در خود احساس کند. (محمد غزالی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۰)

برخی دیگر از صاحب‌نظران در تعریف اجتهاد گفته‌اند: «استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی». اجتهاد عبارت است از؛ تلاش و کوشش در تحصیل ظن به حکم شرعی. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۵۳۲) چنان‌چه از تعریف فوق برمی‌آید در اجتهاد، قطع به حکم شرعی حاصل نمی‌شود، بلکه دست‌آورد اجتهاد صرفاً ظن به احکام الهی است.

مرحوم آخوند خراسانی(ره) نیز در کتاب کفایه الاصول دو تعریف برای اجتهاد بیان کرده است که راجح‌ترین آن چنین است: «ملکة یقتدر بها علی استنباط الحکم

الشرعی الفرعی من الاصل، فعلاً او قوه قریبیه؛» اجتهاد ملکه‌ی است که به سبب آن، شخص قدرت پیدا می‌کند برای استنباط حکم شرعی فرعی از منابع و مأخذ آن‌ها (اعم از ادله‌ی اجتهادیه یا اصول عملیه) و در عین حال فرقی نمی‌کند این قوه فعلیه باشد یا قریبیه. (محمد کاظم خراسانی، بیتا، ص ۴۶۳) مقصود از قوه‌ی فعلیه در اجتهاد اینست که بالفعل، فردی به استنباط احکام مشغول باشد مانند کسی که چندین سال صاحب فتوا باشد و مقصود از قوه‌ی قریبیه در اجتهاد، فردی است که هرچند بالفعل مشغول استنباط نیست بلکه اهلیت استنباط را دارد مانند کسی که چند سال پیاپی در درس‌های خارج حضور داشته و از پختگی کافی در استنباط احکام برخوردار است.

به نظر می‌رسد بهترین تعریف همان است که از مرحوم آخوند(ره) نقل شده است، امام خمینی(ره) نیز همین نظریه را در کتاب رسائل پذیرفته است. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۹۱) و نیز در کتاب الاجتهاد و التقليد می‌فرماید: «جواز و عدم رجوع به غیر در تکالیف، زمانی است که در انسان قوه‌ی استنباط احکام از ادله‌ی آن باشد هرچند بالفعل حکمی را استنباط نکند. (روح الله الموسوی الخمینی، بیتا، ص ۷) و هم چنین مرحوم شیخ حسین اصفهانی(ره) معروف به کمپانی در این مورد فرموده‌اند: اجتهاد نیست مگر از روی ملکه، پس مجتهد کسی است که از روی ملکه استنباط می‌کند. (سید رضا صدر، ۱۳۷۸، ص ۳۱) زیرا علم از مقوله‌ی کیف است و کیف نفسانی اگر به مرحله‌ی رسوخ برسد نامش ملکه است و اگر به مرحله‌ی رسوخ نرسد نامش حال است که به زودی هم زائل می‌شود. پس فردی که مثلاً پنجاه سال مشغول تحصیل علم و اجتهاد و استنباط بوده دارای چنان ملکه‌ای هست که به زودی و به سرعت هم زائل نمی‌شود. پس مجتهد دارای ملکه و کیف نفسانی است که می‌تواند احکام شرعی‌ه‌ی فرعی‌ه را از مأخذ و منابع آن استنباط نماید. (محمد فاضل لنکرانی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۳۲۴) البته در حصول ملکه‌ی اجتهاد تصدی حکم اجتهاد دخالتی ندارد، بلکه ملکه‌ی اجتهاد متوقف است بر مبادی و علوم‌ی مانند نحو

و صرف و ... بعد از یادگیری این امور، برای انسان ملکه‌ی استنباط حاصل می‌شود هرچند متصدی استنباط حتی در یک حکم نشود. (ناصر مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۵۳۵)

## معنای زمان و مکان در اجتهاد

مقصود از نقش زمان و مکان در اجتهاد، معنای فلسفی و فیزیکی آن‌دو، نیست بلکه مقصود مقتضیات زمان و مکان است، همان‌طور که در روایتی امام صادق (ع) از آن، به‌علم زمان تعبیر کرده است. «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوایس.» (ابن شعبه ی حرانی، بی‌تا، ص ۳۵۶) آن کسی که زمان خویش را بشناسد اشتباهات او را مورد هجوم قرار نمی‌دهد. مفهوم این روایت این است آنان که زمان‌شناس نیستند، پیوسته مورد هجوم اشتباهات هستند و چه‌بسا از همین رهگذر ضربه‌ها و آسیب‌ها ببینند. در روایت دیگری امام علی (ع) فرمودند: «حسب المرء من عرفانه علمه بزمانه.» (محمدباقر مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۸، ص ۸۰) در معرفت انسان همین بس که زمان خود را بشناسد. پس مقصود از نقش زمان و مکان در اجتهاد آنست که مقتضیات زمان و مکان در تعیین موضوع احکام نقش اساسی دارد. موضوع در اصطلاح علمای اصول همانند علت، نسبت به حکم و یا به‌تعبیر دیگر مانند معروض نسبت به‌عرض است. یعنی تا موضوع حکمی مشخص نشود فقیه نمی‌تواند حکم آن را صادر کند و در تشخیص موضوع عوامل فراوانی می‌توانند نقش داشته باشند که از مهم‌ترین آن‌ها زمان و مکان است.

## مقصود از مقتضیات زمان و مکان

در این که مقصود از مقتضیات زمان و مکان چیست؟ تفاسیر متعددی وجود دارد، از جمله شهید مطهری (ره) می‌فرماید:

«این که زمان دائماً در حال گذشتن و آمدن است، در هر قطعه‌ای یا برهه‌ای یک

اقتضاء دارد و در هر لحظه و هر وقت و هر قرنی یک اقتضای دیگر.» (مرتضی مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۴)

تفسیر دیگر این که؛ منظور از تقاضای زمان، تقاضای مردم زمان است. یعنی پسند مردم، ذوق و سلیقه‌ی مردم، به این معنا که ذوق و سلیقه و پسند مردم در زمان‌های مختلف، اختلاف پیدا می‌کند. (مرتضی مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۵)

سومین تفسیر این که؛ تقاضای زمان به معنای اینست که احتیاجات واقعی در طول زمان تغییر می‌کند. بدین معنی احتیاجی که بشر در هر زمان دارد یک نوع تقاضا می‌کند. (مرتضی مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۲)

تعریف چهارم از اقتضای زمان و مکان این که؛ انسان برای تأمین احتیاجات لایتغیر به یک سری وسایل نیاز دارد که با تقاضای زمان تغییر می‌کند. (مرتضی مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۳) از آن جا که دین فقط راه رسیدن به هدف را برای انسان مشخص می‌کند وسیله‌ی تأمین احتیاجات را در قلمرو عقل گذاشته و عقل کار خودش را به تدریج تکمیل نموده و هر روز وسیله‌ی بهتری انتخاب می‌کند، تا جایی که راهی ساده‌تر و کم خرج‌تر را برای رسیدن به هدفش بر می‌گزیند. لازم به ذکر است، مقصود از مقتضیات زمان در این مقاله، همین معنی اخیر است.

## اصول متغیر و ثابت در اسلام

اسلام دارای یک سری اصول جاودانه (ثابت) و یک سری اصول غیر ثابت (متغیر) است. اصول جاودانه‌ی اسلام؛ همان گونه که اصل مهم اعتقادی خاتمیّت پیامبر اکرم (ص) جایی تردید نیست، اصل جاودانگی برخی از احکام اسلامی نیز جای تردید نیست، بلکه برای همیشه باقی خواهد ماند و به هیچ وجه، زمان و مکان در تغییر آن دخالتی ندارد؛ مانند وجوب نماز و حرمت شرب خمر.

برخی از احکام اسلامی، احکامی است که با توجه به مقتضیات زمان و مکان تغییر پیدا نموده و از ویژگی دوام و ثبات برخوردار نیستند. مرحوم علامه طباطبایی



(قدس سره) در این زمینه فرموده است:

یک سلسله قوانین با گذشت زمان و پیشرفت‌های تمدن عوض می‌شود و آن قوانینی است که مربوط به اوضاع و احوال خاصی بوده است ولی یک سلسله که مربوط به اصل انسانیت است که قدر مشترک میان همه‌ی انسان‌ها در تمام ادوار و شرایط و محیط‌ها است لا یتغیّر وثابت است. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۴).

### نقش زمان و مکان در استنباط

اگرچه فقهای پیشین با عنوان نقش زمان و مکان در استنباط سخن نگفته‌اند، اما از لابلای اصول بدیهی و مسلم فقه می‌توان به دخالت این دو عنصر اساسی در تفکر فقهی پی‌برد. همانند اصل مصلحت که فقهای بزرگی همچون شهید اول در کتاب شریف «القواعد و الفوائد» به عنوان یک اصل معتبر شرعی بدان اشاره کرده‌اند، یا اصل تقیّه که امامان شیعه فراوان بدان تأکید داشته‌اند، حکایت از دخالت موقعیت زمان و مکان در فقه دارد. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۷۳)

این که احکام تابع مصالح و مفاسد هستند از مشهورترین و مقبول‌ترین مسائل فقه است. و روشن است که مصالح و مفاسد نیز، تابع شرایط زمانی و مکانی هستند از این‌رو، بسیاری از امور فی نفسه بدون در نظر گرفتن زمان و مکان دارای مصلحتی است، اما با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی، ممکن است نه تنها مصلحت نداشته باشند بلکه مفسده نیز داشته باشند. هم‌چنین است اموری که در نظر ابتدایی مفسده دار می‌نمایند، ممکن است در شرایط خاص زمانی و مکانی مصلحت پیدا کنند.

در عصر ما اولین فقیهی که با واقع‌نگری خاصی به فکر لزوم تطبیق احکام اسلامی، بر واقع زندگی انسان معاصر افتاد و اندیشه‌ی حکیمانه و نظر فقیهانه‌ی خود را در حوزه‌ی فقهت و اجتهاد با شهامت و صراحت مطرح نمود، حضرت امام خمینی (ره) بود که در بخشی از سخنان‌شان فرمودند: این‌جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد

جواهری هستیم، و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم و اجتهاد به‌همان سبک صحیح است. ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. (امام خمینی، به نقل از صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸)

زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد به‌شمار می‌آیند. زیرا مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست، اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدین معنا که با شناخت دقیق وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. از این‌رو، مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه‌ی لازم را داشته باشد.

### چگونگی تأثیر زمان و مکان در اجتهاد

برای تبیین چگونگی نقش زمان و مکان در اجتهاد لازم است به چند مطلب مقدماتی بپردازیم:

#### رابطه‌ی موضوع و حکم

موضوع و حکم، دو رکن اساسی در جعل احکام هستند. موضوع چیزی است که احکام بر آن، بار می‌شود و در فعلیت حکم نقش دارد. مرتبه‌ی موضوع پیش از حکم است و حکم همواره به‌دنبال موضوع پیدا می‌شود و هرگونه تأثیر و تأثر در اصل موضوع و یا اجزاء و شرایط آن، در چگونگی حکم و شیوه‌ی اجرای آن نیز تأثیر می‌گذارد. لذا هرگاه موضوع در اثر ویژگی‌های درونی و بیرونی و شرایط و قیودی تغییر پیدا کند حکم آن نیز تغییر می‌کند.

شهید صدر(ره) در خصوص رابطه‌ی حکم و موضوع می‌نویسد: «موضوع حکم، اصطلاح اصولی است که از دیدگاه ما مجموعه چیزهایی مؤثر در فعلی شدن حکم

مجموع را دربر می‌گیرد. رابطه‌ی موضوع حکم در برخی از زوایا مانند علاقه‌ی بین سبب و مسبب است. مثل آتش و حرارت، همان‌طور که مسبب بر سبب توقف دارد هم چنان حکم بر موضوعش متوقف است؛ زیرا فعلیت حکم و استمرار آن مربوط به وجود موضوع است و این است معنای عبارت اصولیین که می‌گویند: فعلیت حکم بستگی به وجود موضوع دارد و به لحاظ این ارتباط مرتبه‌ی حکم از مرتبه‌ی موضوع متأخر است، آن چنان که مسبب از سبب خود متأخر است.» (شهید صدر، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۰۷)

## اقسام موضوع

### موضوعات شرعی

موضوعات شرعی؛ موضوعاتی هستند که شارع در معنای لغوی آن‌ها تصرف نموده و آن‌ها را در معنای جدیدی به کار برده است. نظیر صلاه، صوم، حج و ... این الفاظ در لغت به معنایی بوده‌اند و در اصطلاح شرعی به معنای دیگری استعمال شده‌اند که در کتاب‌های اصولیین تحت عنوان حقیقت متشرعه و شرعیه از آن‌ها بحث می‌شود.

### موضوعات عرفی

موضوعات عرفی؛ موضوعاتی که شارع در آن‌ها تصرف نکرده و معیار شناخت و تعیین مصداق آن‌ها همان عرف است. پیامبر اسلام (ص) نیز در تعیین مفاهیم و بیان مصادیق چنین موضوعاتی به عرف رجوع کرده‌اند.

## موضوع شناسی در تدوین قوانین

موضوع شناسی در تدوین و جعل قوانین جامعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، جامعه‌ی که قانون‌گذار آن، انسان است، وی هنگام جعل قوانین، موضوعات عرفیه‌ی

ثابت و متغیر را در نظر گرفته سپس قوانین را به حسب آن موضوعات وضع می‌کند. پس از آن رو که موضوع شناسی در جعل قوانین تأثیر دارد و از سوی دیگر، قوانین در حکومت اسلامی از راه اجتهاد به دست می‌آید، موضوع شناسی در اجتهاد نیز تأثیر داشته و در استنباط احکام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و به همین خاطر اختلاف فقها پیش از آن که از نفس حکم سرچشمه گیرد بیشتر به شیوه‌ی نگرش موضوعات، مقدمات و شرایط آن، باز می‌گردد. از این رو است که شهید مطهری (ره) می‌گوید: فقیه و مجتهد کارش استنباط احکام است اما اطلاع و احاطه‌ی او به موضوعات و به اصطلاح طرز جهان بینی‌اش در فتوا هایش زیاد تأثیر دارد، فقیه باید احاطه‌ی کامل بر موضوعی که برآن، فتوا صادر می‌کند داشته باشد. (شهید مطهری، ۱۳۸۷، ده گفتار، ص ۱۰۰)

### زمان و مکان و دگرگونی موضوعات

گفته شد که احکام به لحاظ موضوع، به دو قسم شرعی و عرفی قابل تقسیم است؛ یعنی برخی موضوعات را شرع و برخی دیگر را عرف ایجاد می‌کند. از تقسیم فوق می‌توان نتیجه گرفت که عرف در پیدایش برخی موضوعات سهیم است و با تغییراتی که در موضوعات عرفی ایجاد می‌شود احکام آن‌ها نیز به تبع متفاوت می‌گردند، طبیعی است که عرف‌ها متفاوت است و اختلاف عرف، موجب پیدایش موضوعات متفاوت می‌گردد، در نتیجه موضوعات جدید، احکام جدیدی را می‌طلبد. بنابراین، زمان و مکان یا به تعبیر دیگر عرف، به طور مستقیم در دگرگونی موضوعات دخالت داشته و به واسطه‌ی تغییر موضوعات، در تغییر خود حکم نیز نقش اساسی دارد.

این همان قانون تحول در اجتهاد یا به تعبیر دیگر پویایی اجتهاد است که در اثر مقتضیات خاص زمانی و مکانی موضوعات احکام و به تبع آن‌ها نفس احکام، دائماً در حال تغییر و دگرگونی است، ممکن است حکمی در قدیم با موضوعی تحقق یافته

باشد که در زمان کنونی آن موضوع با ویژگی خاص خود، حکم جدیدی را بطلبد. این همان چیزی است که سخن امام راحل(ره) به آن اشاره دارد: «این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم، و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم و اجتهاد به‌همان سبک صحیح است. ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست.» (امام خمینی، به نقل از صحیفه نور، بیتا، ج ۲۱، ص ۹۸)

پویایی که در سخن امام راحل(ره) به کار رفته است، رساننده‌ی همین معنی است که زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد به‌شمار می‌آید؛ بدین معنی که زمان و مکان آن چنان تأثیری در وضعیت موضوع، به وجود می‌آورد که مجتهد در همان موضوعی که در گذشته حکم خاصی داشت اکنون با خصوصیت نوینی که در او حاصل شده، به راحتی می‌تواند تصمیم بگیرد و حکم دیگری بدهد، این همان قانون تحول احکام است که ریشه در تحول زمان و مکان دارد. و بدین جهت است که فقهای امامیه درمسأله‌ی تقلید، زنده بودن مجتهد را معتبر می‌دانند؛ زیرا در صورت بسنده کردن به فتوای فقهای پیشین، جوامع اسلامی در حل مشکلات شان به بن بست می‌رسیدند.

### نتیجه گیری:

با تأملی کوتاه در احکام شریعت، می‌توان دریافت که در یک نگاه کلی احکام شرعی با توجه به موضوعات شان، به دو قسم پایدار(ثابت) و ناپایدار(متغیر) تقسیم می‌شود. موضوعات احکام تا وقتی که تغییر و دگرگونی در آن راه نیابد، حکم آن نیز ثابت و دائمی است. چون که احکام حلال و حرام هرکدام تابع موضوع خود می‌باشد و تا دامنه‌ی قیامت حکم از موضوعش قابل انفکاک و زوال نیست. و اگر موضوع حکم بر اثر تحول و گذشت زمان یا به هر علت دیگری تغییر یافت به ناچار حکم آن، نیز تغییر می‌یابد. پس پویایی و تحول در اجتهاد به این معنی قابل قبول همگان بوده و برای تنظیم حیات بشر و پیشرفت اسلام ضرورت دارد و سرّ خلود احکام اسلامی و

همه عصری بودن شریعت اسلام در همین نکته‌ی اساسی خوابیده است.

## منابع

۱. اصفهانی، راغب، **مفردات فی غریب القرآن**، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۶۶، تهران.
۲. ابن منظور، **لسان العرب**، نشر ادب حوزه، محرم ۱۴۰۵ ق.
۳. احمد بن فارس بن زکریا، **معجم مقائیس اللغة**، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
۴. حرانی، بن شعبه، **تحف العقول**، جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۴ ق.
۵. خمینی، روح الله، **الاجتهاد و التقليد**، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، مؤسسه عروج، چاپ دوم
۶. خراسانی، محمد کاظم، **کفایه الاصول**، مؤسسه آل البیت، قم، بی‌تا.
۷. صدر، سید محمد باقر، **دروس فی علم الاصول**، مکتبه المدرسه، ۱۳۸۷ ش.
۸. صدر، سید رضا، **الاجتهاد و التقليد**، دفتر تبلیغات اسلامی، انتشارات قدس، چاپ دوم ۱۳۷۸.
۹. غزالی، امام محمد، **المستصفی من علم الاصول**، ناشر دار الذخائر، ۱۳۶۸، چاپ دوم
۱۰. فاضل لنکرانی، محمد، **ایضاح الاصول**، انتشارات نوح، زمستان ۱۳۸۲، چاپ خانه امیر قم، چاپ سوم
۱۱. گروهی از نویسندگان، **اجتهاد و زمان و مکان**، ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، **انوار الاصول**، مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۵ ق. چاپ خانه امیر المومنین، چاپ اول.
۱۳. مطهری، مرتضی، **مقتضیات زمان**، انتشارات صدرا، چاپ خانه سپهر تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۸.
۱۴. مطهری، مرتضی، **ده گفتار**، صدرا، ۱۳۸۷، قم.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ ق.

## روابط دختر و پسر از دیدگاه قرآن

عبدالعلی عادل

دانش‌پژوه کارشناسی ارشد علوم قرآن و دانش‌آموخته‌ی جامعه علمیة امیرالمؤمنین (ع)

### چکیده

در نوشتار حاضر مسئله‌ی روابط دختر و پسر که یکی از معضلات اجتماعی عصر حاضر می‌باشد مورد بررسی قرار گرفته است. نخست دیدگاه‌ها پیرامون آن مطرح و ادله‌ی آنان نقد و بررسی شده است، سپس این مسئله از منظر قرآن کریم مورد ارزیابی قرار گرفته است. در این زمینه به ماجرای ارتباط حضرت موسی (ع) با دختران شعیب (ع) به‌عنوان الگوی ارتباطی جوانان مؤمن استناد شده است و سرّ پیروزی یوسف (ع) در برابر زلیخا را نیز نشأت گرفته از ایمان عمیق و باورهای راستین او می‌داند.

در پایان به برخی پیامدهای خطرناک فردی و اجتماعی روابط ناسالم دختر و پسر هم‌چون؛ افت تحصیلی، افزایش هیجان‌های جنسی، ازدواج‌های ناشایسته، سست شدن اساس خانواده، اشاعه‌ی فساد و فحشا، اتلاف نیروهای فعال و جوان جامعه و... اشاره گردیده است.

**کلید واژه‌ها:** دختر، پسر، روابط دختر و پسر، پیامدها، سهل انگاری،

افت تحصیلی و هیجانان جنسی.

## مقدمه

یکی از معضلات اجتماعی که بسیاری از جوامع به آن مبتلا هستند، مسئله‌ی روابط ناهنجار و غیر اخلاقی دختر و پسر است. این مسئله در عصر حاضر از آن جهت، اهمیت دو چندان یافته که هر لحظه صدها پیام تخریب کننده از کانال‌های مختلف بر روح و روان جوانان مسلمان نشسته، ثبات و استحکام خانواده‌ها را متزلزل و به جای آن آمار ناهنجاری‌ها و انحرافات اجتماعی رو به گسترش است. طرف داران مکاتب مادی بشری نیز با ارائه‌ی لذت‌های مقطعی و زود گذر و اضطراب‌ها و آشفتگی‌های حاصل از آن، روزگار جوانان را سیاه می‌کنند، استعدادها و توانمندی‌های آنان را در مسیر نارسایی‌ها و انحرافات به کار می‌گیرند تا انحطاط و عقب ماندگی جوامع اسلامی را نتیجه بگیرند. اما مکتب انسان‌ساز اسلام، برخلاف دیگر مکاتب بشری، بر روابط سالم و انسانی تمامی اقشار جامعه از جمله دختر و پسر تأکید نموده و روابط آنان را در خارج از هنجارهای دینی نمی‌پسندد. از این‌رو، قرآن کریم که مهم‌ترین منبع دینی مسلمانان محسوب می‌شود، در آیات فراوانی به این مهم پرداخته و راهکارهایی را جهت سالم‌سازی جامعه ارائه نموده است که در این نوشتار به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

## تبیین موضوع

مراد از روابط ناهنجار و ناسالم دختر و پسر روابطی است؛ که نسبتاً صمیمانه و گرم و عمدتاً پنهانی میان دختر و پسر برقرار می‌شود که از طریق دیدارهای مخفیانه، رد و بدل کردن نامه، ارتباطات تلفنی، ارتباطات اینترنتی و رایانه‌ای و... که عمدتاً بدون رعایت موازین شرعی و اخلاقی صورت می‌گیرد. (علی اصغر احمدی، ۱۳۷۶، ص ۶۹) درست نقطه‌ی مقابل این تعریف را نیز می‌توان برای روابط سالم دختر و پسر مد نظر قرار داد.



## دیدگاه‌ها پیرامون روابط دختر و پسر

در خصوص روابط دختر و پسر سه دیدگاه عمده وجود دارد؛ که عبارتند از: دیدگاه تفریطی و سهل‌گیرانه، دیدگاه افراطی و دیدگاه اعتدالی و میانه. دسته‌ی اول، برآزادی مطلق و بی‌قید و بند دختر و پسر تأکید می‌نمایند و هر نوع ارتباط را برای این دو طیف مجاز می‌دانند. درمقابل، دیدگاه دوم که مبتنی بر انزوای کامل دختر و پسر از صحنه‌ی اجتماع است معتقدند؛ هیچ‌گونه ارتباطی برای این دو قشر جایز نیست. دسته‌ی سوم که از اندیشه‌ی متعادل برخوردارند، با نامعقول دانستن فرض اول و ناممکن دانستن فرض دوم، راه سوم را بر گزیده‌اند که نقاط منفی هر دو دیدگاه را نادیده گرفته و نقاط مثبت آن دو را اخذ نموده‌اند. هر کدام از این دیدگاه‌ها دلایلی بر مدعای خودشان دارند که به ترتیب مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱. دیدگاه تفریطی و دلایل آنان

بر پایه‌ی این دیدگاه، دو جنس مخالف به هر نحوی که خواسته باشند اعم از گفت و شنود، مسافرت، رفاقت، تماس بدنی، حتی به قصد کام گرفتن از یک‌دیگر، می‌توانند با هم دیگر ارتباط داشته باشند. طرف‌داران این ارتباط افسار گسیخته، جوامع غربی و هم‌فکران آنان است و نظریه‌پردازان آن، امثال برتراند راسل و فروید می‌باشند. (ر. ک: مرتضی مطهری، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۳۶)

### دلایل طرف‌داران این نظریه

طرف‌داران این نظریه، برای اثبات نظریه‌ی خود شان به دلایلی استناد کرده‌اند که جهت روشن شدن بحث، مهم‌ترین دلایل شان را به‌طور اجمال بررسی و تحلیل می‌کنیم:

#### الف: عصر ارتباطات

یکی از عمده‌ادله‌ی این گروه اینست که می‌گویند: عصر حاضر، عصر ارتباطات و

اطلاعات است اوضاع حاکم بر جامعه‌ی جهانی، جدایی دو جنس مخالف را ناممکن گردانیده؛ زیرا همان گونه که در این عصر فرهنگ‌ها، ادیان و مذاهب به گفتگو و ارتباط میان هم تن داده‌اند، ارتباط میان افراد بشر را نیز باید فارغ از جنسیت، نژاد، رنگ، دین و مذهب پذیرفت. (عباس نیک زاد، ۱۳۸۳، شماره ۵۵ و ۵۶، ص ۱۵۵۰)

### نقد و بررسی

گفتگو و تعامل با دیگران به معنای نادیده گرفتن و زیرپا گذاشتن ارزش‌ها، باورها و از خودبیگانگی نیست، به بهانه‌ی برداشتن مرزها و ارتباطات بشر امروز، نباید از فرهنگ دینی سرپیچی کنیم. قرآن کریم فساد اخلاقی را از مهم‌ترین عوامل عذاب الهی و فروپاشی تمدن‌ها برشمرده است. (سوره اعراف، آیه ۹۶) خیزش و جوش هم‌هی تمدن‌ها با تقوای الهی مردان و زنان آغاز می‌شود و نیز بی‌تقوایی و فساد اخلاقی، مهم‌ترین عامل فروپاشی تمدن‌ها و حکومت‌ها است. چالش‌های روابط آزاد دختر و پسر، در دنیای امروز برای تمامی جهانیان پیامدهای ناگوار و غیر قابل کنترلی را به وجود آورده است؛ فحشاء، فساد، ابتذال، روابط نامشروع، مجلات ضد اخلاقی، صنعت سکس، برنامه‌های مستهجن ماهواره‌ای و اینترنتی شواهد زنده و گویایی بر این مدعی هستند. مطالعه‌ی تطبیقی که در شصت و شش کشور جهان صورت گرفته، نشان‌دهنده‌ی آنست که هر چه زنان در جامعه بیشتر با مردان مرتبط باشند، میزان طلاق بالاتر خواهد بود. (حسین بستان، ۱۳۸۳، ص ۲۱۳) اختلاط دختر و پسر با توجه به جاذبه‌های طبیعی دو جنس، زمینه‌های مساعدی را برای زوال تدریجی خانواده، خیانت، طلاق، خودکشی و... فراهم آورده است که به هیچ وجه برای جامعه صلاح نیست.

### ب: کم کردن حساسیت‌ها و تنش‌ها

یکی دیگر از دلایل این گروه، کم کردن حساسیت‌ها و تنش‌ها است؛ این دسته معتقدند که دورکردن دختر و پسر از یک‌دیگر و ممنوعیت اختلاط و ارتباط آنان،

باعث افزایش التهاب و اشتیاق می‌شود، اما وجود روابط بین دو جنس در محیط‌های مانند دانشگاه‌ها، حساسیت‌ها و تنش‌های میان دختر و پسر را به حد اقل می‌رساند، و از طرفی نگاه جامعه و دید خانواده‌ها نیز تغییر می‌کند، و اختلاط را امر عادی و مسئله‌ی حل شده فرض می‌کنند. بنابراین، برای مهار و کنترل غریزه‌ی جنسی و کاستن از حساسیت‌ها، باید هر گونه اختلاطی را مجاز دانست. تا زمینه‌ی حساسیت‌ها و تنش‌ها در روابط دختر و پسر به وجود نیاید و حرص و ولع کاذبی نسبت به برقراری ارتباط با جنس مخالف پیدا نشود. (عباس نیک زاد، ۱۳۸۳، شماره ۵۵ و ۵۶، ص ۱۵۰)

### نقد و بررسی

اشکال اساسی این نظریه اینست که قائلین به آن، ناکامی‌ها و ناهنجاری‌ها و انحرافات اجتماعی را معلول قیود و محدودیت‌های اجتماعی می‌دانند، در حالی که برداشتن محدودیت‌ها و اعطای آزادی بی‌حد و حصر، تحریکات و هیجانات رفتاری و اخلاقی را به دنبال دارد؛ زیرا جنبه‌های خصوصیتی دو جنس مخالف و گرایش‌های طبیعی این دو که در واقع شگفت‌انگیزترین عامل تداوم حیات انسانی است، عامل جذب و کشش این‌ها می‌باشد. و زمانی که با خودنمایی و تحریک‌پذیری از هر دو طرف رو به‌رو باشد، دیگر چشم عقل کور می‌شود و آن که حرف نخست را می‌زند، غریزه و میل جنسی است و با آزادی روابط، نه تنها ناهنجاری‌ها کاسته نمی‌شوند، بلکه تشدید نیز می‌گردند. آیا در دنیای غرب که هر گونه اختلاطی مجاز و قانونی شمرده می‌شود، آزار جنسی و تنش‌ها بین پسر و دختر کم شده است؟ آیا روابط بین دو جنس سالم، معقول و منطقی است و هیچ‌گونه فساد و بی‌بندوباری در جوامع آنان به چشم نمی‌خورد؟ آیا آزادی بی‌حد و مرز، ارمغانی جز فروپاشی خانواده‌ها و گسترش انواع فساد و بیماری به جوامع بشری عطا کرده است؟ (ر. ک: شهید مطهری، ۱۳۸۱، ص، ۲۰) پس روشن شد که برخلاف نگرش این دسته، آزادی بی‌حد و مرز دختر و پسر نه تنها حساسیت‌ها را کاهش نمی‌دهد بلکه موجب ایجاد حساسیت و افزایش آن

نیز می‌گردد.

### ج: اختلاط زمینه ساز ازدواج آگاهانه

برخی از کسانی که معتقد به روابط باز و آزاد دختر و پسر هستند، معتقدند که اختلاط در روابط پسر و دختر، زمینه‌ساز انتخاب آگاهانه در امر ازدواج می‌شود. تا زمانی که پسر و دختر با یک‌دیگر در ارتباط نباشند، به جهت عدم شناخت کافی از خصوصیات روحی، رفتاری طرف مقابل در انتخاب همسر دچار مشکلاتی فراوانی خواهند شد. بنابراین، هر قدر تعامل و ارتباط بیشتر باشد شناخت بهتری از روحیات یک‌دیگر به دست می‌آورند و ازدواج در سایه‌ی شناخت، سالم‌تر و مطمئن‌تر می‌شود.

### نقد و بررسی

درست است که ارتباط بر شناخت مقدم است، اما کدام ارتباط و شناختی آگاهی بخش و راهنمای ازدواج شایسته است؟ ارتباطی می‌تواند مقدمه‌ی شناخت دقیق قرار گیرد که تحت حکومت عقل و خرد قرار داشته و به دور از احساسات و غرایز جنسی باشد، اما احساسات آتشی که دختران و پسران جوان در اغلب حالات دارند، احساساتی است که در آن، جنبه‌های روحی با جنبه‌های جسمی در هم آمیخته تا جایی که پسر و دختر گمان می‌کنند از نظر روحی یک‌دیگر را دوست دارند، ولی سرانجام پی می‌برند که عشق آن‌ها به یک‌دیگر صرفاً غریزی و شهوانی بوده است. (علامه فضل الله، ۱۳۸۳، ص ۲۳۶) روابط پسر و دختر در زمینه‌ی ازدواج، در صورتی می‌تواند مفید باشد که اولاً: به نیت و قصد ازدواج باشد. ثانیاً: خانواده‌ها و متولیان امور در جریان باشند تا جوانان در این امر خطیر و سرنوشت‌ساز فریب نخورند. ثالثاً: شرایط کفویت و هم‌سانی بین طرفین بر قرار باشد.

### ۲. دیدگاه افراطی و سخت‌گیرانه

مطابق این دیدگاه هر نوع ارتباطی برای پسر و دختر جز در موارد ضروری جایز

نیست، این گروه برای صحت مدعای خویش به پاره‌ی از روایات استناد نموده‌اند و با تفسیر خاص خود مدعای مذکور را نتیجه گرفته‌اند، به عنوان مثال؛ یکی از روایات مورد استناد آنان اینست که حضرت زهرا(س) فرموده است: «برای زنان بهتر است که هیچ مردی را نبیند و هیچ مردی نیز آن‌ها را نبیند». (شیخ حر عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۴، باب ۱۲۹، ح ۳) از این رو گفته‌اند که هر گونه ارتباطی بین دختر و پسر ممنوع است.

### نقد و بررسی

در نقد و بررسی این دیدگاه می‌گوییم: اولاً؛ بر اساس فتاوی‌ی بسیاری از فقها، اصل ارتباط و گفتگو، معاشرت و مصاحبت، سلام و احوال‌پرسی و... بین دختر و پسر، با رعایت موازین اسلامی ممنوعیتی ندارد؛ زن و مرد می‌توانند با رعایت حیا و پاک‌دامنی صدای هم‌دیگر را بشنوند، لیکن، زن نباید صدای خود را به گونه‌ای رقیق و نازک کند که مرد را به گناه بکشاند. ثانیاً؛ این گفتگو به قصد لذت جنسی صورت نگیرد. (سوره احزاب، آیه ۳۲)

روایاتی که بر منع حضور زنان در جامعه دلالت دارد حمل بر توصیه‌ی اخلاقی می‌شود، بدین معنا که زنان و مردان از خطرات ارتباط با هم‌آگاه شوند و از هر نوع ارتباط شبهه‌انگیز اجتناب کنند، کسانی که به مضمون چنین جمله‌های استدلال نموده‌اند غافل از آنست که چنین برداشتی با ادله‌ی قطعی آیات و روایات و سیره‌ی معصومین(ع) منافات دارد. بنابراین، این جمله‌ها حمل بر توصیه‌های اخلاقی می‌شود و ارزش اخلاقی دارد نه فقهی. (مرتضی مطهری، ۱۳۸۴، ص، ۵۴۸) هر چند به هیچ وجه نمی‌توان خطرات ناشی از روابط ناسالم میان دختر و پسر را کم اهمیت تلقی کرد، اما این امر نباید چنان باعث بدبینی گردد که هرگونه ارتباط میان دو جنس مخالف را غیر مجاز و ممنوع تلقی کنیم و در پاره‌ای از موارد منافع و مصالحی که در این ارتباط وجود دارد، نادیده گرفته شود. شکی نیست که معاشرت و مصاحبت دو جنس مخالف می‌تواند در برخی موارد، یکی از لغزشگاه‌های بزرگ به حساب آید، اما

آیا می‌توان به این دلیل، حتی با رعایت شرایط لازم هر گونه ارتباطی را محکوم کرد؟

### ۳. دیدگاه قرآن کریم در روابط پسر و دختر

از آن چه تا کنون مطرح نمودیم، روشن شد که معاشرت و تعامل ناسالم دختر و پسر هم برای فرد و هم برای اجتماع ناکارآمد و زیان‌بار است، از این‌رو در این بخش جهت تکمیل مباحث مطرح شده لازم است نگاهی داشته باشیم به روابط سالم دختر و پسر از دیدگاه قرآن کریم. از آنجا که قرآن کریم مبین عدل در تکوین و بیان‌کننده‌ی اعتدال در تشریح است، بدون تردید می‌توان گفت که دیدگاه قرآن در روابط دختر و پسر بر اعتدال و میانه‌روی استوار بوده و نگاه او حکیمانه و خرد پسند و راهکارهایش مطمئن و راهگشا است.

خداوند متعال در قرآن کریم برای سالم سازی روابط اجتماعی دو جنس مخالف، از شیوه‌های مختلف هدایتی استفاده نموده است، گاه نمونه‌های از روابط سالم را ذکر نموده و با شیوه‌ی الگویی، جوانان را به گونه‌ای صحیح ارتباطی آشنا می‌سازد. (سوره یوسف، آیه ۳۱-۳۲ و سوره قصص، آیات ۲۹-۲۳) و گاه فواید و ثمرات آن را بر می‌شمارد. (سوره مریم، آیه ۹۶ و سوره یونس، آیه ۶۲ و سوره رعد، آیه ۲۸) تا راهنمای باشد برای همه‌ی انسان‌ها به خصوص پسران و دختران جوانی که در مرادوات اجتماعی‌شان با الهام از دستورات انسان ساز قرآن کریم بنا دارند، حیات اجتماعی خود‌شان را بر اساس کرامت نفس و اصالت انسانی استوار سازند.

### توجه به الگوهای برتر در زندگی

یکی از ضروری‌ترین نیاز هر انسانی به خصوص جوانان، ارتباط با خداست، ارتباطی که دردها را درمان می‌کند و از دریای متلاطم نگرانی و ناامیدی، به ساحل امید و تلاش و آرامش می‌رساند. ارتباطی که در بسیاری از آیات قرآن کریم آرامش‌بخش دل‌ها معرفی گردیده است، قرآن کریم می‌فرماید: «تنها با ذکر خدا و

یاد خدا است که جان آرام می‌گیرد و قلب احساس آسایش می‌کند». (سوره رعد، آیه ۲۸) و نیز در سوره یونس می‌فرماید: «آگاه باشید که اولیای الهی و دوستداران حضرت حق هیچ خوف و حزنی در زندگی شان ندارند». (سوره یونس، آیه ۶۲) «مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه یاد خدا شود دل‌های شان [از عظمت] او بهراسد و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود ایمان‌شان افزوده می‌شود و آنان تنها به پروردگارشان توکل دارند». (سوره انفال، آیه ۲) امیرالمؤمنین (ع) نیز در این خصوص می‌فرماید: «خداوند ذکر خودش را مایه‌ی جلا و روشنی دل‌ها قرارداده، و به این وسیله گوش باز و چشم بینا و دل مطیع و آرام می‌گیرد». (سید رضی، خطبه ۲۳۰)

خداوند متعال همواره ما را به این اصل اساسی توجه داده و یاد آور می‌شود که در کوران حوادث و درگیری‌های عملی و ذهنی به این اصل استوار متوسل شویم. قرآن برای تربیت ما، نمونه‌های بارزی را یاد آور شده است که در سایه‌ی اتکا به این اصل از مشکلات رهایی یافته‌اند؛ از جمله جریان یوسف (ع) و زلیخا و سرگذشت موسی (ع) و دختران شعیب (ع) می‌توان نام برد.

### ۱. یوسف (ع) الگوی برتر

قرآن کریم صحنه‌ی گرفتار شدن حضرت یوسف (ع) در چنگال زنی چون زلیخا را ترسیم می‌کند، که تنها ایمان و یاد خدا بود که توانست در آن شرایط بحرانی حضرت یوسف (ع) را نجات دهد. قرآن چه زیبا این صحنه را به نمایش گذاشته است:

أَوْ رَاودَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ { (سوره یوسف، آیه ۲۳) در یک طرف قضیه، زلیخا زن عزیز مصر قرار دارد که از یک طرف به جمال و زیبایی، زبان زد عصر خود بوده و از هر نوع امکانات آسایشی و آرایشی برخوردار بوده است و طرف دیگر داستان، هم حضرت یوسف (ع) هست که از یک سو جوانی است در اوج زیبایی و

جمال و توان‌مندی غرایز و از سوی دیگر، آراسته به حلم و تقوی و عفاف، به‌نحوی که یاد خدا و ایمان به او، در سراسر وجودش موج می‌زند؛ به‌دیگر سخن، خداوند متعال در این آیه، تمام عفت را در برابر تمام شهوت قراردادده است.

تا این‌جا قرآن صحنه را این‌گونه ترسیم می‌کند، سپس سلامت و نحوه‌ی نجات حضرت یوسف(ع) را (که همان هدف تربیتی پردازش قرآن کریم به چنین قصه‌ی است) زیباتر به تصویر می‌کشد؛ یوسف(ع) در آن شرایط بحرانی در برابر خواسته‌های زلیخا می‌گوید: **مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** (سوره یوسف، آیه ۲۳) «یوسف گفت: پناه بخدا، در حقیقت او پرورش دهنده‌ی من است جایگاه مرا نیکوداشت [وخیانت به او ستمکاری است] و قطعاً ستم‌کاران رستگار نمی‌شوند». این آیه به همه‌ی انسان‌های در بند شهوت می‌آموزد که اگر در شرایطی قرار گرفتید که دست و پای‌تان را طناب شهوات بسته و همه درها به روی‌تان بسته شده است، به خداوند سبحان پناه ببرید که او بهترین پناهگاه است. **{نعم المولى و نعم النصير}**. بنابراین، مهم‌ترین پیامی که از این‌گونه آیات می‌توان گرفت، اینست که همه‌ی انسان‌ها به‌خصوص پسران و دخترانی که روزگار سرنوشت‌ساز جوانی‌شان را سپری می‌کنند، باید از این‌الگوهایی قرآنی‌الگوگیری نموده و به آنان تأسی کنند تا بتوانند همانند یوسف(ع) معصومانه از امتحان الهی بیروز بیرون آیند.

## ۲. موسی(ع) و دختران شعیب(ع)

قرآن کریم در آیات ۲۳ تا ۲۹ سوره‌ی مبارکه‌ی قصص، ماجرای ارتباط حضرت موسی(ع) را با خانواده و دختران شعیب(ع) ذکر نموده و جلوه‌های از کرامت نفس و طهارت روح آن‌ها را در ارتباط با هم‌دیگر به نمایش می‌گذارد، تا درس عبرتی باشد برای پسران و دختران جوانی که دوران ارزشمند جوانی‌شان را در ارتباط‌های نامشروع و غیر اخلاقی سپری می‌کنند و روح لطیف‌شان را به انواع انحرافات آلوده می‌کنند. قرآن کریم، ماجرا را این‌گونه آغاز می‌کند:



زمانی که حضرت موسی(ع) در مسافرتش از سرزمین مصر، به سوی مدین در حرکت بود در کنار چشمه‌ی آبی رسید، ناگهان متوجه شد که عده‌ی از مردان در کنار چاه آب ایستاده‌اند و در اطراف آن حلقه زده‌اند و به عیش و نوش مشغولند و کمی هم آن طرف‌تر، دو دختر با حیا را دید که منتظرند اطراف چاه خلوت شود تا آن‌ها گوسفندان‌شان را آب بدهند. **وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْكُنُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ** {سوره قصص، آیه ۲۳} حضرت موسی(ع) به سراغ آن دو رفت و از کار آنان پرسید که جریان کار شما چیست؟ چرا شما به چرای گوسفندان اقدام کرده‌اید؟ **قَالَ مَا خَطْبُكُمَا** {آنان در جواب گفتند، ما گوسفندان مان را سیراب نمی‌کنیم، تا این که آنان(مردان) از اطراف چاه بروند و کهن سالی و ناتوانی پدر موجب شده که به چرای گوسفندان اقدام کنیم. **قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصِدِّرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ** {آنگاه حضرت موسی(ع) که از لحاظ جسمی جوان قوی اندام و توانا بود، شبانان را از اطراف چاه کنار زد و دام‌های دختران شعیب(ع) را سیراب نمود. **فَسَقَى لَهُمَا** {از آن جایی که موسی(ع) جوانی نبود که لحظات شیرین زندگی‌اش را بدون ارتباط با خدا سپری کند، پس از این عمل خیرخواهانه، به سایه‌ای پناه برد و به شکرانه‌ی الطاف بی‌کران الهی لحظه‌ای را با خدای متعال به مناجات و راز و نیاز پرداخت و از خداوند مسئلت نمود که: **رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ** {سوره قصص، آیه ۲۴} آنگاه دختران شعیب(ع) به خانه رفتند و ماجرای گفتگو و برخوردشان با جوان نیرومند مصری را به پدرشان گزارش دادند، و او نیز با فراست(علم نبوت) دریافت که این جوان نیرومند، می‌تواند فردی مناسب برای چوپانی درخانه‌ی وی باشد، از این رو، در پی تحقیق بیشتر برآمد، به یکی از دخترانش وظیفه داد تا جوان نیکوکار مصری را به‌خانه دعوت نماید.

دختر شعیب با حیا و عفت کامل و زیرکی تمام، این کار را انجام داد. **فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ** {سوره‌ی قصص، آیه ۲۵} نزد موسی(ع) رفت و به او گفت از طرف پدر به خدمت رسیده‌ام و پدرم تو را فرا خوانده تا پاداش نیکوکاری‌ها و

سقاییت دامها را به تو ببخشد. **إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَاتٍ يَدْعُونَكَ لِيُخْرِجَنِي وَأَجْرٌ مَّا سَأَلْتَهُ لَنَا يَا مُوسَى (ع)** نیز این دعوت را با کمال میل پذیرفت و به ملاقات پیر مدین یعنی شعیب پیامبر(ع) شتافت و زندگی پر ماجرای خود را شرح داد که چگونه در کاخ فرعون بزرگ و تربیت شده است و هم اکنون تحت تعقیب عمال مصری می باشد. **فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ** حضرت شعیب(ع) که خود آب دیده ای فراز و نشیب های روزگار بود، به موسی(ع) دل داری داد و دعوت به آرامش نمود. **إِنِّي لَأَتُخَفِّجُكَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** پس از ملاقات و گفتگوی چهره به چهره ی پیر مدین و جوان مصر، صفحه ی زندگی موسی(ع) عوض شد و به برکت کارهای خیری که انجام داده بود خداوند زندگی او را دگرگون و الطافش را شامل حال او نمود و یکی از دختران شعیب به پدر پیشنهاد داد که او را برای شبانی استخدام نماید؛ زیرا موسی(ع) جوانی بود که فتوت و جوان مردی و طهارت روح در او آشکار بود، و آن ها او را از هر جهت برای کارهای منزل شان مناسب دیده بودند. **إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ** (سوره قصص، آیه ۲۶) این پیشنهاد، آغاز خیری بود برای سر و سامان یافتن جوان مصر و پیر خردمند مدین که کنایه ی دخترش را فهمید و پیشنهاد ازدواج یکی از دخترانش را به او داد. **إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُكَيِّمَكَ إِذْ ذَقْتِ الظَّنِّي** (سوره قصص، آیه ۲۷)

### پیام های تربیتی آیات شریفه

از مجموع آیات بازگوکننده ی ماجرای مذکور، نکات جالب و آموزنده ی استفاده می شود که توجه به آن ها برای پسران و دختران جوان لازم و ضروری است، تا به عنوان الگو و سرمشق در زندگی شان از آن، استفاده نمایند:

۱. اولین پیام تربیتی که در زندگی حضرت موسی(ع) به چشم می خورد، نحوه ی ارتباط او با خدای متعال است؛ ارتباط با خدا در تمام مراحل عمر حضرت موسی(ع) جریان داشت، چه زمانی که در کاخ فرعون به سر می برد و چه زمانی که در سرزمین

مدین و میان خانواده‌ی شعیب(ع) زندگی می‌کرد، و چه در دوران مبارزاتش با فرعون مستبد و خودکامه... که جلوه‌هایی از این ارتباط را در دفاع و حمایت از مظلومین و ستم‌دیده‌گان قلمرو حکومت فرعون‌ی (سوره قصص، آیه ۱۵) و یاری رساندن و کمک به دختران شعیب(ع) در کنار چاه مدین (سوره قصص، آیه ۲۳) و راز و نیازها و مناجات‌هایش چه در بیابان‌های مدین(سوره قصص، آیه ۲۴) و چه در کوه طور و غیر آن، می‌توان ملاحظه نمود. (سوره طه، آیات ۳۲-۲۵) عبادت‌ها و مناجات‌های سرشار از عشق و اخلاص موسی(ع) حکایت از معرفت و شناخت بالای او نسبت به خدای متعال دارد. به نحوی که کلید سعادت‌مندی و رمز و راز موفقیت او را تنها در همین نکته‌ی اساسی می‌توان جستجو کرد. او از فرصت‌ها چنان استفاده نمود که هر روزی که از عمرش می‌گذشت معرفت و شناخت او نسبت به خداوند متعال بیشتر و عمیق‌تر گشته و عزم و اراده‌اش در مبارزه با طاغوتیان و بت پرستان قوی‌تر و مصمم‌تر می‌گشت.

این ویژگی حضرت موسی(ع) در تمام آیات مورد بحث، به‌خصوص در فراز اَرْبُ **إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَهَيِّئْ** (سوره قصص، آیه ۲۴) که نهایت فقر و ذلت خود را به‌خدای متعال عرضه می‌کند، به‌وضوح نمایان است. آن بزرگوار، چنان نیازمندی و فقر از خود به‌نمایش می‌گذارد که عابدان و شب زنده‌داران چیره‌دست را به حیرت فرو می‌برد. از این پیام مهم چنین نتیجه می‌گیریم که زندگی چنین شخصیتی می‌تواند سرمشق همه‌ی انسان‌ها به‌خصوص پسران و دختران جوان ما قرار گیرد تا آنان بتوانند در پرتوی این ارتباط، دوران جوانی خودشان را، با نشاط سپری نموده و از آسیب‌ها و خطرات احتمالی آن محفوظ بمانند.

۲. دومین پیام مهم آیات شریفه، در نحوه‌ی ارتباط حضرت موسی(ع) بادختران شعیب(ع) نهفته است، حضرت موسی(ع) در ارتباطش با دختران شعیب چنان با کرامت نفس و بزرگواری برخورد نمود که در نخستین ارتباط، آنان مجذوب او گشتند. آن جایی که عمل خیرخواهانه‌ی سقایت دام‌ها را انجام داد کاملاً در لباس

تقوی و بزرگواری بود، که شواهد ذیل می تواند مؤید آن باشد: **یک:** به هردو دختر نگاه مساوی نمود **{وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ}** (سوره قصص، آیه ۲۳) تا مورد اتهام قرار نگیرد و به دام وسوسه‌ی شیطان نیافتد. **دو:** هردو دختر را مخاطب ساخت تا مورد سوء تفاهم قرار نگیرد. **{قَالَ مَا خَطْبُكُمَا}**.

۳. قرآن کریم در آیات مذکور به برخی خصال پسندیده‌ی دختران شعیب اشاره نموده است که می تواند برای دختران جوان مسلمان بهترین سرمشق و الگو باشد. آنان در ارتباط با مردان بیگانه طوری عمل می کردند که با آنها مخلوط نشوند، و کار کردن آنها عوارضی به دنبال نداشته باشد. این نکته از دو کلمه‌ی **{وَجَدَ}** که در آیه، به کار رفته قابل استفاده است. آیه‌ی شریفه، می فرماید: «وقتی موسی کنار چاه رسید عده‌ای از مردان را اطراف چاه دید» **{وَوَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْكُونَ}** سپس می فرماید: «دو دختر را نیز کمی آن طرف تر از مردان مشاهده نمود» **{وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ}** از این تعبیر، بر می آید که دختران شعیب در مکانی غیر از محل اجتماع مردان نشسته بودند و گرنه استعمال یک بار کلمه‌ی **{وَجَدَ}** کافی بود؛ زیرا با یک چشم انداز، قابل رؤیت بود و نیازی به دو بار تکرار نداشت. (محسن قرائتی، ۱۳۷۴، ذیل آیه شریفه)

۴. دختران شعیب(ع) در برابر پرسش موسی(ع) زیرکانه جواب بسیار کوتاه دادند، یعنی؛ تا جایی که لازم بود با جنس مقابل ارتباط برقرار کردند؛ زیرا از یک سو گفتند برای سیراب کردن گوسفندان آمده‌ایم و از سوی دیگر، بیان کردند که نمی‌خواهیم با مردان بیگانه مخلوط شویم، و از طرف سوم علت کارکردن خود را بیان کردند که به خاطر یاری پدر بوده است.

۵. وقتی موسی(ع) را طبق دستور پدر دعوت نمودند و به طرف خانه همراهی کردند کاملاً حیا و عفاف را رعایت نمودند، همان گونه که قرآن می فرماید: **{فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ}** (سوره قصص، آیه ۲۵) یعنی نوع راه رفتن شان

نشان‌دهنده‌ی شخصیت‌شان بود. بنابراین، اگر پسران و دختران در روابط خودشان با دیگران این‌گونه موازین اخلاقی و نکات تربیتی را رعایت کنند، می‌توانند از کرامت انسانی و شخصیت‌شان دفاع نمایند، و دست افراد آلوده و طمع‌ورز را از حریم خصوصی و زندگی شخصی‌شان کوتاه کنند.

## پیامدهای روابط ناسالم

ارتباط‌هایی که از راه غیر صحیح و بدون رعایت موازین شرعی و اخلاقی ایجاد می‌شود پیامدهای را به دنبال دارد که موجب انحرافات فردی و ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود. به‌گونه‌ای که هم دامن فرد را می‌گیرد و هم دامن اجتماع را، که به‌برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### الف ( پیامدهای فردی

روابط ناسالم دختر و پسر علاوه بر افزایش هیجان‌های جنسی در سطح اجتماع، برای خود فرد نیز پیامدهایی را به همراه دارد که هرکدام به تنهایی می‌توانند فوق‌العاده شکننده باشند، برخی از نمونه‌های آن عبارت‌اند از:

۱. **ابتلا به افسردگی:** برقراری این‌گونه روابط در سنین جوانی از آن‌جا که اغلب به ازدواج نمی‌انجامد، فرد را دچار افسردگی می‌کند، اسلام با انشای حکم ازدواج موقت، به‌عنوان حکم ثانوی و همراه با شرایط خاص، این معضل را معالجه کرده است. (اسدالله محمدنیا، ص ۱۷۶)

۲. **افت تحصیلی:** دختران و پسرانی که با یک‌دیگر طرح دوستی و رفاقت می‌ریزند معمولاً دچار افت تحصیلی بسیار شدیدی می‌شوند؛ زیرا با توجه به آزمایش‌های میدانی انجام گرفته، این‌گونه ارتباطات باعث بروز عشق و عاشقی و افتادن به‌ورطه‌ی خیال می‌شود که نتیجه‌ی آن، در اغلب موارد، افت شدید تحصیلی و در مواردی نیز، ترک آن است. (محمد علی رضایی، ج ۱، ص ۱۲۴)

۳. **افزایش هیجان‌های جنسی:** وجود روابط و معاشرت‌های لجام گسیخته بین دو جنس مخالف، هیجان‌ها و التهابات جنسی را افزایش می‌دهد همان‌گونه که شهید مطهری (ره) در این خصوص می‌نویسد: «نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرت‌های بی‌بندوبار، هیجان‌ها و التهابات جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع نشدنی در می‌آورد، غریزه‌ی جنسی غریزه‌ای نیرومند و عمیق و دریا صفت است هرچه بیشتر اطاعت شود سرکش‌تر می‌شود هم‌چون آتش که هرچه بیشتر به آن خوراک بدهند شعله‌ور تر می‌شود.» (مرتضی مطهری، ۱۳۸۱، ص ۸۴)

۴. **ازدواج‌های نائشایسته:** طبق تحقیقات صورت گرفته موارد اندکی از این گونه ارتباط‌ها منجر به ازدواج می‌شوند، از آن جا که این گونه ازدواج‌ها جنبه‌ی عقلانی ندارد و صرفاً بر اساس خیال و احساسات صورت می‌گیرد، لذا معمولاً پای‌دار نمی‌ماند، از این‌رو در بیشتر موارد به طلاق و جدایی می‌انجامد به گفته‌ی مولوی:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود      عشق نبود عاقبت ننگی بود

### ب) پیامدهای خانوادگی

بدون شک سلامت خانواده‌ها در گرو سلامت افراد آنست، مسلماً روابط ناسالم دختر و پسر استحکام خانواده را متزلزل و نهاد مقدس آن را آشفته خواهد نمود که به‌برخی از پیامدهای آن اشاره می‌شود:

۱. **نگرانی والدین:** از آن جایی که این‌گونه روابط در ابتدا به صورت پنهانی و دور از چشم والدین برقرار می‌شوند پس از آشکار شدن، باعث نگرانی والدین و اضطراب روحی و روانی آنان می‌گردد و روند زندگی خانوادگی به طرف بی‌ثباتی و بی‌اعتمادی و بدبینی خواهد رفت؛ زیرا پدر و مادر از به کمال رسیدن چنین فرزندان ناامید می‌شوند.

۲. **سست شدن اساس خانواده:** فرزندان که حریم امن خانواده و دامن

پاک پدر و مادر را رها می‌کنند و به آغوش افراد هوس‌باز پنهانده می‌شوند، بی‌تردید با رفتارهای مشکوک و روابط غیر اخلاقی خود آرامش را از خانواده سلب نموده و به‌جای صمیمیت متقابل، بدبینی و بی‌اعتمادی را در فضای خانه حاکم می‌کنند که این خود، بنای محکم و اساس استوار خانواده را متزلزل کرده و موجب از هم پاشیدنش خواهد شد. علاوه بر آن، دختر و پسر که به‌دنبال رابطه‌های ناشایسته‌ی اخلاقی می‌باشند در زندگی مشترک آینده‌شان نیز، هرگز به سکونت و آرامش نخواهند رسید و روی محبت و مودت را نخواهند دید؛ زیرا دختری که در عنفوان جوانی پرده‌ی حیا و عفت را دریده و به‌راحتی با جنس مخالف ارتباط برقرار می‌کند و با ناز و کرشمه و حرکات شیطانی خود، باعث توجه مردان ضعیف‌الایمان می‌شود، مردان نیز به‌چنین همسرانی بی‌اعتنا می‌شوند و باعث از هم‌پاشیدگی زندگی یک یا چند خانواده می‌شود. (فاطمه محمدی، ۱۳۸۱، ص ۹۶)

**۳. عدم موفقیت در انجام رسالت تربیت فرزند:** پدران و مادرانی که خود از تربیت اسلامی برخوردار نشده باشند و از جوانی به‌دنبال خواهش‌های نفسانی و روابط غیر اخلاقی باشند، فرزندان خود را نیز، در این نابسامانی قربانی خواهند نمود و از انجام رسالت تربیت آن‌ها سربلند بیرون نخواهند آمد؛ زیرا پدر و مادری که تعریف روشنی از زندگی نداشته باشند و برنامه‌ی مشخصی برای تربیت فرزندان خودشان تدارک ندیده باشند، نمی‌توانند این مهم را به انجام برسانند. (علی اصغر احمدی، بیتا، ص ۵۱) همان‌گونه که امام علی(ع) می‌فرماید: «حسن الاخلاق برهان کرم الاعراق» (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۸۱) سجایای اخلاقی دلیل اصالت و فضیلت ریشه‌ی خانوادگی است.

## ج) پیامدهای اجتماعی

روابط ناسالم دختر و پسر، علاوه بر آفات و آسیب‌های فردی، پیامدهای بسیار خطرناک اجتماعی را به همراه دارد که به لحاظ اهمیت قطعاً کمتر از پیامدهای فردی و خانوادگی نیست ما در این جا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱. اشاعه‌ی فساد و فحشاء: بارزترین پیامد زیان‌بار اجتماعی روابط ناسالم

پسر و دختر اشاعه‌ی فساد و فحشاء در جامعه است؛ زیرا روابطی که به صورت مرموز و مخفیانه و از طریق تلفن، رد و بدل کردن عکس، ارتباطات اینترنتی و... شروع می‌شود، در ادامه غریزه‌ی سرکش جنسی به این حد قناعت نخواهد کرد، بلکه قرار ملاقات‌ها گذاشته می‌شود و در دید و بازدیدها و روابط اجتماعی باز طرفین، علاقه ایجاد می‌شود (که هرچه دیده بیند، دل کند یاد) رفته رفته آن قدر به یکدیگر وابسته می‌شوند که اگر موفق به دیدار یکدیگر نشوند آسایش از آن‌ها سلب می‌شوند و این انس و علاقه‌ی شدید کم‌کم به صحنه‌ی اجتماع کشانده شده و دیگران را نیز تحت تأثیر قرار خواهند داد که نتیجه‌ی آن، سلب آرامش عمومی و بهم خوردن امنیت اجتماعی و اشاعه‌ی فحشاء و فساد خواهد بود. معضلی که امروزه بسیاری از نهادهای اجتماعی را به آشفتگی و نابسامانی کشانده و برخی از مظاهر آن در پایین آمدن سطح علمی دانشگاه‌ها و روند رو به رشد آمار طلاق و بی‌سروسامانی هزاران کودک معصوم تجلی یافته است، انحرافات که رساله‌ها و پایان نامه‌های فراوانی را به خود اختصاص داده و اندیشه‌ی صاحب نظران را به خود معطوف داشته است، اما هنوز دردهای ناشی از این معضل خانمان‌سوز، درمان نشده و این معضل هم چنان از معضلات جدی جامعه محسوب می‌شود. (ر. ک: فاطمه محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷)

### ۲. ائتلاف نیروهای فعال و جوان جامعه: بی‌تردید جوانان از سرمایه‌های

ارزشمند یک جامعه به حساب می‌آیند و جامعه اگر بخواهد در زمینه‌های مختلف علمی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیشرفت نماید، باید از این سرمایه‌های ارزشمند به نحو مطلوب بهره‌برداری نماید. اگر اجتماع آلوده شود و نیروهای جوان جامعه به انحراف کشانده شوند و روابط غیراخلاقی بین پسران و دختران جوان و نوجوان



حاکم شود، دیگر جامعه سلامت خود را از دست خواهد داد و از پیشرفت‌ها در عرصه‌های مختلف ناکام خواهد ماند. (حسین انصاریان، ۱۳۸۰، ص ۲۶۲) شهید مطهری (ره) در این زمینه می‌نویسد: «کشانیدن تمتعات جنسی از محیط خانه به اجتماع، نیروی کار و فعالیت را ضعیف می‌کند، برعکس آنچه که مخالفین حجاب خرده‌گیری کرده‌اند و گفته‌اند که حجاب موجب فلج کردن نیروی اجتماع است، آنچه موجب فلج کردن نیروی زن و حبس استعدادهای اوست، حجاب به صورت زندانی کردن و محروم کردن او از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است و در اسلام چنین چیزی وجود ندارد، و اسلام مانع فعالیت اقتصادی و تحصیلی و... زن نمی‌شود. پوشانیدن بدن به استثناء وجه و کفین مانع هیچ‌گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی نیست، آنچه موجب فلج کردن اجتماع می‌شود، آلوده کردن محیط کار و فعالیت به لذت‌جویی‌های شهوانی است.» (مرتضی مطهری، ۱۳۸۷، ص ۹۲)

### نتیجه و جمع بندی

از مجموع آنچه در این نوشتار آمده به دست می‌آید که دیدگاه قرآن در خصوص روابط دختر و پسر، دیدگاه اعتدالی و میانه بوده و روابط آن‌ها را با رعایت موازین شرعی و اخلاقی جایز می‌داند. در بسیاری از آیات نیز راهکارهایی را برای سالم‌سازی روابط دختر و پسر ارائه می‌کند که از مجموع آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم تنها راه پیش‌گیری یا درمان انحرافات و ناهنجاری‌های حاصل از روابط غیرمشروع دختر و پسر را رعایت تقوی و تقویت ایمان و مبانی اخلاقی و اعتقادی آنان می‌داند. دین مقدس اسلام با نیروی عظیم ایمان و عشق به خداوند متعال در ضمیر پیروان حقیقی خود، سد عظیمی به وجود آورده که در مقابل کوبنده‌ترین طوفان و تندبادهای غرایز و نیرومندترین هیجانات شهوانی مقاومت نموده و تمایلات سرکش و نیرومند را به راحتی مهار می‌کند. چنان‌که ایمان حضرت یوسف (ع) در برابر

غریزه‌ی توانمند جنسی زلیخا فرو نریخت و مقاومت نمود که قرآن از آن، به‌عنوان الگو یاد نموده است و همگان را به‌داشتن چنین ایمانی فراخوانده است. همان‌گونه که متانت و صلابت ایمان حضرت موسی(ع) و حیا و عفت دختران شعیب(ع) از آنان، الگویی تمام‌عیاری برای جوانان مسلمان ساخته است.

## منابع

۱. احمدی، علی اصغر، تحلیل تربیتی بر روابط پسر و دختر در ایران، انتشارات اولیا و مربیان، ۱۳۷۶، چاپ چهارم.
۲. التمیمی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۳. انصاریان، حسین، نظام خانواده در اسلام، انتشارات ام‌ایبها، ۱۳۸۰.
۴. بستان، حسین، اسلام و جامعه شناسی خانواده، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۳، چاپ اول.
۵. رضایی، محمد علی، روابط دختر و پسر، مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی، ۱۳۸۵، چاپ اول.
۶. عاملی، حر، وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
۷. فضل، سید محمدحسین، دنیای زن، نشر سهروردی، ۱۳۸۳، چاپ اول.
۸. قرآنتی، محسن، تفسیر نور، در راه حق، ۱۳۷۴، چاپ اول.
۹. محمدی نیا، اسدالله، بهشت جوانان، بی‌تا.
۱۰. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، صدرا، ۱۳۸۴، قم.

۱۱. مطهری، مرتضی، اخلاق جنسی، صدرا، ۱۳۸۱، چاپ شانزدهم.

۱۲. محمدی، فاطمه، ناهنجاری های اخلاقی در روابط دختر و پسر، دانشکده

اصول دین، پایان نامه دفاع شده در سال ۱۳۸۰-۱۳۸۱.

۱۳. نیک زاد عباس، روابط زن و مرد، مجله ی بازتاب اندیشه، آبان و آذر ۱۳۸۳،

شماره ۵۶ و ۵۵.



## رابطه‌ی علم و دین از دیدگاه شهید مطهری و سید جمال

ذبیح الله مرادی

دانش‌پژوه کارشناسی‌ارشد فلسفه و دانش‌آموخته‌ی جامعه‌ی علمیه‌ی امیر المؤمنین (ع)

### چکیده

علم و دین در طول تاریخ به عنوان دو منبع کسب معرفت در دسترس بشر قرار گرفته‌اند، رابطه‌ی این دو منبع ارزشمند و کلیدی در ادوار مختلف، متفاوت بوده است، گاهی رابطه‌ی این دو، رنگ تعامل به خود گرفته و گاهی تعارض و ناسازگاری بر آن استیلاء یافته است. سیدجمال و استاد مطهری، ضمن نقد مبانی تفکر غرب و نارسایی‌های متون دینی مسیحیت، روی کرد تعامل و سازگاری را برگزیده و عواملی چون؛ تحریف متون دینی، استبداد کشیشان، تصویر ناصحیح از خداوند و علم ارسطویی را به عنوان مهم‌ترین عوامل تعاند و تعارض می‌شمارند.

**کلید واژه:** مطهری، سید جمال، علم، دین، تعارض و تعامل.

### مقدمه

مسئله‌ی علم و دین یکی از مباحث مهم و بنیادی در فلسفه‌ی دین و کلام جدید است، که در مقاطع مختلف زمانی، مورد استقبال دانشمندان تاریخ علم و فلسفه‌ی

دین قرار گرفته است، هم‌اکنون نیز روشنفکران به بررسی زوایای پیدا و پنهان این دو، می‌پردازند. گرچه خواستگاه اصلی این مسئله (رویارویی سنت و تجدد) در مغرب زمین بوده، لیکن در قرون اخیر، مهاجرت روشنفکران اسلامی به غرب و از طرفی سرازیر شدن اقلام فرهنگی و دست‌آوردهای علمی غربیان در مشرق زمین، موجب رویش چنین مباحثی در جوامع اسلامی نیز شده است. افزون بر این، تسخیر مصر توسط ناپلئون و پس از آن، سلطه‌ی سردمداران جنگ صلیبی بر بلاد اسلامی و در نهایت، ارتباط اقتصادی و تجاری مسلمانان با غرب، موجب طرح این سؤال شد که آیا دین یار شاطر علم است؟ و یا برای رسیدن به دست‌آوردهای علمی باید دین و مذهب را کنار گذاشت؟!

حاصل چنین گفتگوهایی این شد که برخی به‌وجود تضاد و تعارض میان علم و دین حکم کردند و پاره‌ای به‌تمایز و جدا انگاری قلمرو این دو، قائل گشتند و دسته‌ی سومی از سازگاری و مکملیت علم و دین گزارش کرده‌اند. اکثر اندیشمندان اسلامی از جمله؛ سیدجمال الدین (ره) و شهید مرتضی مطهری (ره) بعد از رد نظریه‌ی تعارض، جزء این دسته‌ی اخیر هستند، این دو، ضمن نقد مبانی معرفتی غرب، نص‌گرایی و تجربه‌گرایی افراطی را دو عامل تأثیر گذار در تعارض علم و دین می‌دانند. براین اساس این مقاله در تلاش است تا این مهم را با تکیه بر نظریات این دو شخصیت که به‌حق از احیای تفکر دینی در جهان معاصر به شمار می‌آیند، مورد بررسی قرار دهد.

### مفهوم شناسی

#### الف: علم

مفهوم علم، یکی از واضح‌ترین و روشن‌ترین مفاهیمی است که نه‌تنها نیازمند تعریف نیست بلکه اساساً تعریف آن امکان ندارد؛ زیرا مفهومی واضح‌تر و آشکارتر از

آن وجود ندارد. اما لغت دانان که در صدد ریشه یابی و معانی الفاظ و کلمات اند از واژه‌ی علم با معادل‌های دانش، آگاهی، اطلاع، و معرفت یاد کرده‌اند. (حسن، انوری، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۵۰۷۴) در برخی فرهنگ‌ها ادراک، عقل و یقین در برابر جهل را بر تعریف آن افزوده‌اند. (محمد معین، ۱۳۷۷، ص ۲۳۴۲) واژه‌ی علم افزون بر معانی پیشین، به معنای دیگری نیز به کار رفته که منحصرأ به دانستگی‌هایی اطلاق می‌شود که بر تجربه‌ی مستقیم حس مبتنی باشند. علم در این‌جا در برابر جهل قرار نمی‌گیرد بلکه در برابر همه‌دانستگی‌های قرار می‌گیرد که آزمون‌پذیر نیستند. اخلاق، متافیزیک، عرفان، منطق، فقه، اصول، بلاغت و... همه بیرون از علم به معنای دوم آن قرار می‌گیرند، و همه به این معنای اخیر، غیر علمی‌اند کلمه «*science*» در انگلیسی و فرانسه معادل این معنای علم‌اند. (عبدالکریم سروش، ۱۳۷۵، ص ۲) مقصود ما از علم، در این مقاله همین معنای اخیر است.

## ب: دین

واژه‌ی دین، در لغت عرب به معنای جزا، پاداش، قیامت، راستی، سیاست، رأی، حساب، قضا، حکم، طاعت، توحید، تصدیق به قلب، انقیاد به جوارح و پای‌بندی به اصول وحی است. (عبدالحسین سعیدیان، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۳۳۰۸) در زبان فارسی دو واژه‌ی آیین و کیش مرادف دین است.

در اصطلاح، دین عبارت است از: مجموعه‌ی عقاید، قوانین و مقرراتی که هم به‌اصول بینشی بشر نظر دارد و هم در باره‌ی اصول گرایشی وی سخن می‌گوید و هم اخلاق و شئون زندگی او را زیر پوشش دارد. به‌دیگر سخن، دین مجموعه‌ی عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره‌ی فرد و جامعه‌ی انسانی و پرورش انسان‌ها از طریق وحی و عقل در اختیار آنان قرار دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۷) ویلیام جیمز، دین را اعتقاد به‌خدای همیشه زنده می‌داند که حاکم بر جهان است و با نوع بشر مناسبات اخلاقی دارد. (مایکل پترسون و دیگران،

## تاریخچه ی علم و دین

از آن جایی که تبیین رابطه ی علم و دین بدون در نظر گرفتن سیر تاریخی آن دو، ممکن نیست، چنین می طلبد که پیش از هرگونه تبیین و تفسیری، به خاستگاه و جایگاه تاریخی مسئله توجه کنیم؛ زیرا بدون توجه و در نظر گرفتن بستر تاریخی و غفلت از عوامل پیدایش پدیده های علمی، تیر در تاریکی انداختن و آب در هاون کوفتن است. در باب رابطه ی علم و دین، بسیاری از روشن فکران قرن هفدهم، آثار گالیله را آغاز تیرگی رابطه ی علم و دین می دانند، تحلیل گران و تاریخ نویسان فلسفه ی غرب نیز قرن یادشده را قرن نبوغ پرور و سر آغاز تحولات عمیق دوره ی رنسانس نامیده اند. به هر حال در قرن هفدهم تحولات و وقایع مهمی رخ داد که سرآغاز یک تحول عظیم و شگرفی در سراسر جهان غرب شد و تفکرات و اکتشافات تجددگرایان مبنای یک جهان بینی جدید قرار گرفت و دو تحول بزرگ علمی این قرن را از قرون دیگر متمایز ساخت؛ نخست مفاوژات گالیله و دیگر اصول ریاضی و فلسفه ی طبیعی نیوتن که دریافت علمی و عمل کرد این دو، منشأ درگیری های گسترده ی بین علم و دین شد که به مرور زمان و در قرون بعدی بخش عظیم مباحث علمی را به خود جلب کرد. البته این به معنای این نیست که در قرون وسطی چیزی به نام علم نبود و یا در عصر تجدد دینی وجود نداشته بلکه انقلاب علمی گالیله و نیوتن بر روند و شکوفایی علم، تأثیر بسزایی داشته است، علاوه بر این که با آمدن گالیله علت غایی کنار رفت و مفاهیم متفاوت در تبیین و تفسیر طبیعت باب شد به گونه ای که این نوع تفکر و چنین روی کردی در سابق نظیر نداشت.

برخلاف آنچه در دوران نوزایی رواج یافت در قرون وسطی تفکر خدامحوری و غایت انگاری نقش اساسی و تعیین کننده ای داشت. هرچند که گالیله خوش اعتقاد بود و عقاید و آموزه های دینی و پدیده های علمی را با هم معارض و در تضاد نمی دید،



لیکن به مرور زمان نظریات او مورد سوء برداشت قرار گرفت و موجب تعارض شدید بین علم و دین در قرن هفدهم به بعد شد. او می‌گفت: «خداوند هم نگارنده‌ی کتاب تکوین و هم مؤلف کتاب تشریح است، و این دو سر چشمه‌ی معرفتند» به عقیده‌ی وی، کتاب مقدّس ملزم است که برای سعادت و هدایت آدمیان از معارف معنوی سخن بگوید نه از حقایق علمی، و برای شناخت طبیعت و غور در آن را کار عقل و حواس ظاهری می‌دانست و معتقد بود که آدمیان اگر می‌خواهند از طبیعت استفاده‌ی بیشتری بکنند و آن را تسخیر کنند، باید از خرد و حواس مدد گیرند، نه از غیر آن. (نشریه‌ی علم و دین، بیتا، ص ۴)

از طرف دیگر، نهضت دیگری به نام نهضت (پروتستان) در مقابل برخورد افراطی کلیسای کاتولیک نیز کمک شایانی به این مسئله نمود. خیزش رنسانس که یک‌خیزش فرهنگی نوین بود، کلیسا را وادار به سکوت در مقابل نوآوری‌های علمی و فلسفی کرد، در نتیجه قدرت کلیسا و نفوذ کشیشان روز به روز، محدودتر شد و اندیشه‌های ماتریالیستی و مادی‌گری رو به فزونی رفت و در نتیجه با ظهور جنبش علمی (رنسانس) فکر و فرهنگ ملل اروپایی دستخوش تغییر اساسی شد.

بنابراین، این برهه‌ای از تاریخ، موجب تقابل دو جریان فکری سنتی، مبتنی برآموزه‌های دینی و جریان نوگرا و تجربه‌گرایان دوره‌ی رنسانس شد. سرانجام آموزه‌های تجددگرا با اقبال مردم مغرب زمین روبرو گردیده و ستاره‌ی مرجعیت کلیسا روز به روز، رو به افول گذاشت و مسئله‌ی تعارض و تعاند علم و دین در اذهان توده‌های مردم جان گرفت.

اما در شرق؛ تاریخ تفکر اسلامی، بیانگر این واقعیت است که مسئله‌ی تعارض علم و دین، آن‌گونه که در مغرب زمین رخ داده است در جهان اسلام مطرح نگردیده است. اسلام چه از نظر تاریخی و چه به لحاظ متون دینی با علم مخالفت نکرده بلکه در قرآن کریم که بزرگترین منبع معرفتی اسلام است مکرر در توصیه به علم و آگاهی نموده است. مامعتقدیم که علم و دانش در بستر اسلام به‌رشد و شکوفایی

رسیده است و هر چه اندیشمندان غربی در حوزه‌ی علوم تجربی و علوم انسانی به دست آورده‌اند مدیون فکر و اندیشه‌ی اسلامی است. (شهید مطهری، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۲۹) چنانچه این ادعا از بیان شاعر و متفکر دردمند شرق، اقبال لاهوری نیز به دست می‌آید:

چون عرب اندر ارو پا پرگشاد      علم و حکمت را بنا دیگر نهاد  
دانه آن صحرا نشینان کاشتند      حاصلش افرنگیان برداشتند

دکتر (بوکای) این واقعیت انکار ناپذیر را در کتاب معروف خود (عهدین، قرآن و علم) چنین بیان می‌کند: علم در نزد مسلمانان همزاد دین بوده است و رشته‌های مختلف علمی چون نجوم، فیزیک (مناظر و مرايا) زمین شناسی، پزشکی، ریاضیات و.... تدریس می‌شد و کتابخانه‌های چند صد هزاری در مراکز علمی و دینی تأسیس می‌گشت. علم و دین مکمل، هم سخن و هماهنگ با یکدیگر پیش می‌رفتند. (ر. ک: بوکای، بیتا، ص ۱۶۲-۱۷۰)

### علم و دین از نگاه سید جمال و شهید مطهری

اولین اندیشمندی که نخستین بار در جهان اسلام به رابطه‌ی علم و دین پرداخت، سید جمال الدین بود که نسبت به پذیرش علم جدید نظر مثبت داشت، این در حالی بود که در ممالک اسلامی دو نوع برخورد کاملاً متفاوت با علم صورت می‌گرفت، عده‌ای با آن، به مخالفت برخاسته بودند و دسته‌ای دیگر، از آن به شدت استقبال می‌کردند. سید جمال در این میان موضع معتدلی اتخاذ نموده و با دست‌آوردهای علوم جدید عاقلانه برخورد کردند، از یک سو قطعیت علوم جدید را پذیرفته و از سوی دیگر، نقص‌های آن را نیز گوشزد می‌کردند. وی علم جدید را علمی جهانی می‌دانست که ورای فرهنگ‌ها و سلیقه‌هاست و نسبت به موضع‌گیری‌های بعضی از عالمان مذهبی به خاطر نگرش منفی‌شان نسبت به دست‌آوردهای علوم جدید، انتقاد می‌کرد. او در مقالات جمالیه چنین می‌گوید: «غریب‌تر از همه‌ی این‌ها

آن است که علمای ما در این زمان علم را به دو قسم، تقسیم کرده‌اند؛ یکی را می‌گویند علم مسلمانان و یکی را می‌گویند علم فرنگ. و از این جهت منع می‌کنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافع، و این را نفهمیدند که علم آن چیزی شریفی است که به هیچ طایفه‌ی نسبت داده نمی‌شود و به چیزی شناخته نمی‌شود بلکه هر چه شناخته می‌شود به علم شناخته می‌شود و هر طایفه‌ای که معروف می‌گردد به علم معروف می‌گردد. انسان‌ها را باید به علم نسبت داد نه علم را به انسان‌ها. چه بسیار جای تعجب است که مسلمانان آن علوم که به ارسطو منسوب است آن را با غایت رغبت می‌خوانند گویا که ارسطو از اراکین مسلمانان بوده است، اما اگر سخنی به گالیله و نیوتن نسبت داده شود آن را کفر می‌انگارند، پدر و مادر علم برهان بوده است. و دلیل نه ارسطویی است و نه گالیله. حق در آنجاست که برهان بوده باشد و آن‌های که منع از علوم و معارف می‌کنند و به زعم خود صیانت از دیانت اسلامی را می‌نمایند آن‌ها فی الحقیقه دشمن دیانت اسلامی هستند. نزدیک‌ترین دین‌ها به علوم و معارف، دیانت اسلامی است و هیچ منافاتی در علوم و معارف و اساس دیانت اسلامی نیست.» (مهدی گلشنی، ۱۳۸۸، از علم سکولار تا علم دینی، ص ۲۸-۲۷)

در مقابل سید جمال و شاگردانش، روشن‌فکران دیگری ظهور کرد که کتاب، مقالات و نشریات متعددی را در حمایت از نظام غرب‌گرایی و علم سکولار انتشار داده و به حمایت جدی از دست‌آوردهای علوم جدید پرداختند. و دین را ناکارآمد و معطوف به گذشته و به جغرافیای خاص می‌دانستند. از نمایندگان این طیف می‌توان به الطنطاوی، علی عبدالرازق، قاسم امین، طه حسین، سر سید احمد خان هندی، میرزا ملکم خان، تقی زاده و... نام برد که پس از تحصیل در اروپا در حسرت این بودند که چرا غرب از علوم و فنون و صنایع متمتع هستند ولی ممالک اسلامی از آن بهره‌ای ندارند، لذا به تقلید از فرهنگ غرب، بر این باور، پای می‌فشرده‌اند که برای پیشرفت شرق، باید به رکاب غرب سوار شد. (مهدی، گلشنی، ۱۳۸۸، از علم سکولار تا علم دینی، ص ۲۷-۲۸)

شہید مطہری (رہ) با تحلیل در تفکر غرب و سیر رو بہ رشد آن، سعی داشت تا مبانی تفکر غرب را نقد و آسیب شناسی کند. وی با انجام این کار توانست عوامل تعارض بین علم و دین را شناسایی و ترسیم کند، وی با عنایت بہ مبانی فکری غربی بہ تحلیل رابطہ و نسبت علم و دین پرداخت و بہ ہمین جہت، استاد در آثار خویش بحث از رابطہ ی علم و دین را از دوحیث کلی روا دانستہ است؛ یک صورت آن، جنبہ ی اجتماعی مسئلہ است و صورت دیگر جنبہ ی دینی آن.

در بُعد اجتماعی از این مسألہ ی مہم و کلان بحث می شود کہ آیا دین و علی بہ ویژه دین اسلام با علم سر سازگاری یا خیر؟ بہ دین معنی کہ آیا اجتماع، در آن واحد می تواند ہر دو را داشته باشد یا باید، از یکی آن دو چشم ببوشد؟ در بعد دیگر از دو جہت بحث می شود: **یک:** نظر اسلام دربارہ ی علم چیست؟ بہ دین معنی کہ آیا اسلام علم را یار و ہمراہ خود تلقی می کند یا خیر؟ **دو:** نظر علم در بارہ ی اسلام چیست؟ بدین معنی کہ آیا علم پس از توفیقات شگرف و خیرہ کننده در عرصہ ی جہانی دستورہای عملی و اخلاقی دین را تحمل می کند یا نہ؟

از نظر شہید مطہری (رہ) دو دستہ سعی نمودہ اند کہ علم و دین را مخالف و متعارض با یک دیگر جلوه دهند و تعارض و تضاد ساختہ بہ دست خویش را عمومیت ببخشند:

گروہ اول: دین داران جاہل؛ این گروہ، خواستہ اند کہ گزارہ های دینی را مخالف با دست آوردہای بشری جلوه دهند و لذا از چہل مردم سوء استفادہ می کردند و آنہا را از دست آوردہای علمی و تجربی بہ عنوان این کہ زائیدہ ی فکر غربی است محروم می کردند و مانع تحصیل علوم جدید می شدند. این نوع دیدگاہ بیان گر نوع نگاہ بدوی و ابتدایی از جامعہ سنتی است.

گروہ دوم: تحصیل کردہ گان بی تعہد؛ این گروہ، جایگاہ ویژه ای در جامعہ دارند، آنان برای عذرتراشی نسبت بہ کارہای ناشایست خود و توجیہ عمل کرد ہنجار شکنندہ ی خود، بہ علم و گزارہ های تجربی تکیہ و پناہ می بردند. در میان این دو

گروه، گروه سومی هم هستند که علاوه بر بهره‌مندی از این دو موهبت خدادادی، هیچ تناقض و تعارضی را میان آن دو احساس نکردند و نمی‌کنند، بلکه همواره سعی و تلاش‌شان براین بوده تا تیرگی‌های به وجود آمده‌ی دو گروه نخست را در بین این دو ناموس مقدس یعنی علم و دین محو کنند. (مرتضی مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۷۱)

استاد مطهری در گروه سوم قرار دارد؛ او مثل سید جمال هرگونه تضاد و ناهمگونی را بین علم و دین به شدت رد می‌کند و تضاد ایجاد شده را ناشی از عدم آگاهی عمیق این دو گروه از دین و مذهب می‌داند، وی با تبیین علل تضاد علم و دین در مغرب زمین به این واقعیت اشاره می‌کند و می‌گوید:

دینی می‌تواند در تضاد با تفکر بشری و علم جدید قرار بگیرد که ساخته و پرداخته‌ی کلیسا و متولیان آن باشد، نه دین برآمده از دل وحی و نشأت گرفته از شاخسار توحیدی. وی با اشاره به نواقص گزاره‌های دینی در انجیل، دامن اسلام را میرا از نواقص و خشونت می‌داند و به همین خاطر هیچ نوع مخالفتی را بین گزاره‌های دینی و الهی (اسلامی) و علوم جدید نمی‌پذیرد و هرگونه نقض بنیادی را بین این دو رد می‌کند. سید جمال و استاد مطهری، ضمن نقد مبانی تفکر غرب و نارسایی‌های متون دینی مسیحیت روی کرد تعامل و سازگاری را بر می‌گزینند و عواملی چون؛ تحریف متون دینی، استبداد کشیشان، تصویر ناصحیح از خداوند و علم ارسطویی را که در ردیف عقاید مذهبی قرار گرفته بود، عامل تعاند و تعارض می‌دانند که به طور گذرا محورهای فوق، در این مقاله تبیین می‌شود.

### تحریف متون دینی

یکی از مسائلی که سنگ بنای تضاد علم و دین را رقم زد، داستان آدم و حوا و هبوط آنان از بهشت است که این بحث یکی از بحث‌های مهم و اساسی در کتاب مقدس مسیحیان است، از دیدگاه متألهان مسیحی شجره‌ی ممنوعه‌ی که خداوند، آدم(ع) را از نزدیک شدن به آن منع کرد، آن شجره‌ی ممنوعه مربوط به جنبه‌ی

انسانیت آدم و معرفت نیک و بد بوده است. نه جنبه‌ی حیوانیت انسان و در این واقعه‌ی سرنوشت‌ساز از تاریخ خلقت، انسان به‌عصیان و تمرد از امر خداوند، به‌آگاهی و شناخت و معرفت نایل گردیده است. و آدم و حوا چون از دستور خداوند تمرد کرد و از شجره‌ی ممنوعه تناول کرد مجازات شد و برای اینکه جاودانه نشود به دستور خداوند به زمین هیبوط می‌کند. (عبدالحسین خسروپناه، ۱۳۸۳ش، ص ۲۳۰-۲۳۱)

از این جاست که کلیسا و روحانیون متنفذ آنان، نتیجه می‌گیرد که علم و ایمان با یک‌دیگر در تضاداند و نزدیک شدن به علم و دانش تجربی، مساوی با دوری از ایمان و دین است. به زعم دستگاه کلیسا آدمی یا باید علم و لوازمات آن را بپذیرد و از ایمان دست بردارد و یا اینکه سر بر خط ایمان بگذارد و از آگاهی و شناخت روی برگرداند. (عبدالحسین، خسروپناه، ۱۳۸۳، ص ۲۳۳) این تصویر غلط از هیبوط حضرت آدم (ع) در عهدین، عمده دلیل شد برای برخی اندیشمندان غربی تا اساس دین و تعالیم الهی پیامبران را انکارکنند و علم و دانش را معارض و مخالف هم تلقی کنند.

### تصویر ناصحیح از خداوند

یونانیان برای کشف حقیقت به ترتیب به سه اصل مهم اعتقاد داشتند؛ طبیعت، انسان و خدا. اما این ترتیب در قرون وسطی چینش و ترتیب جدیدی به خود گرفت و به این صورت درآمد، خدا، انسان و طبیعت، در این دسته‌بندی خداوند جایگاهی محوری و اساسی داشت و نقشی اصلی در رسیدن به حقیقت را ایفا می‌کرد. اما با تحوّل در دوره‌ی تجدد یا همان دوره‌ی رنسانس، این ترتیب بار دیگر بهم خورد و به همان شیوه‌ی یونانی قدیم، قاعده برگشت. و طبیعت محور امور قرار گرفت و انسان در ابعاد مختلف اعتلاء یافت و بار دیگر خدا در حاشیه قرار گرفت و نسبت به این محور اساسی بی‌توجهی شد. گرچه خداوند در تفکر قرون وسطی وجود فوق طبیعی دارد اما از این نظر که نقشی در تحقیق و پژوهش‌های علمی ندارد دارای اهمیّت کمتری است. (جیمز فیبل من، ص ۱۸۱-۱۸۲) در اوج دین‌زدایی در قرن هیجدهم و

نوزدهم، حتی خداوند از این مرحله هم سقوط کرد و گروهی از روشن فکران، اصل وجود خداوند را انکار کردند و عقل را در رشد جوامع بشری کافی دانستند. (جستارهای در کلام جدید، ۱۳۸۳، ص ۳۰۶) در الهیات مسیحی، خداوند در ردیف علل طبیعی قرار می‌گیرد و کلیسا به خداوند تصویر انسانی می‌بخشد و او را در قالب بشری معرفی می‌کند. «والتر اسکارلند برگ» نویسنده‌ی به نام، می‌نویسد: «در خانواده‌های مسیحی اغلب اطفال در اوایل عمر به وجود خدایی شبیه انسان ایمان می‌آورند مثل اینکه بشر به شکل خدا آفریده شده است. این افراد هنگامی که وارد محیط علمی می‌شوند و به فراگرفتن و تمرین مسایل علمی اشتغال می‌ورزند این مفهوم انسان‌گونه و ضعیف از خدا را نمی‌توانند با دلایل منطقی و مفاهیم علمی تطبیق دهند و در نتیجه بعد از مدتی که امید هرگونه سازش از بین رفت، مفهوم خدا نیز بکلی متروک و از صحنه‌ی فکر خارج می‌شود. علت مهم این کار آن است که دلایل منطقی و تعریفات علمی وجدانیات یا معتقدات پیشین این افراد را عوض نمی‌کند و احساس اینکه در ایمان به خدا قبلاً اشتباه شده و همچنین عوامل دیگر روانی باعث می‌شوند که شخص از نارسایی این مفهوم بیم‌ناک شود و از خدا شناسی اعراض و انصراف حاصل کند» (مرتضی، مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۸۱)

استاد مطهری (ره) ضمن این بحث به گفته‌های «فلاماریون» در کتاب (خدا در طبیعت) اشاره می‌کند و به نقل از کلام او می‌نویسد: «کلیسا به این شکل خدا را معرفی کرد که چشم راستش تا چشم چپش شش هزار فرسخ فاصله دارد.» (شهید مطهری، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۴۸۱) بدیهی است افرادی که کمترین بهره‌ای از دانش داشته باشند نمی‌توانند به چنین موجودی معتقد شوند. افزون بر این، در الهیات مسیحی، خداوند در ردیف علل طبیعی قرار گرفته است و به همین جهت اعتقاد به وجود خدا و محاسبات علمی با یک‌دیگر ناسازگار می‌نمود.

## علم ارسطویی در ردیف عقاید مذهبی

یکی از ریشه‌های نزاع و تعارض بین علم و دین در مغرب زمین را می‌توان به ورود اصول علمی و فلسفی دوره‌ی یونانیان در الهیات اهل کتاب در قرون وسطی نسبت داد که این مسئله یکی از بزرگترین ریشه‌های تعارض بین علم و دین در عصر گالیله را رقم زد، کلیسا افزون بر این که نماینده‌ی عقاید خاصی مذهبی است، یک سلسله اصول علمی مربوط به جهان و انسان را که غالباً ریشه در فلسفه‌ی یونانی و غیر یونانی داشته را، ضمیمه‌ی عقاید مذهبی و دینی کرد. به گفته‌ی شهید مطهری، آن چنان دو مکتب ارسطو و الهیات مسیحیت ممزوج و آمیخته شدند که هرگاه معارضه و مقابله‌ی با کیهان‌شناسی و فرضیه‌های ارسطویی صورت می‌گرفت، متولیان کلیسا این اعتراض را معارضه با مسیحیت قلمداد می‌کردند و شخص معارضه‌گر را به‌عنوان شخص خارج شده‌ی از دین و دیانت معرفی می‌کردند. (شهید مطهری، ۱۳۸۵ش، ج، ۱، ص ۶۰)

به هر صورت، کلام و الهیات مسیحی به نحو افراطی با فلسفه‌ی یونانی در هم تنیده شد از این رو هر نظریه‌ی جدید علمی و فلسفی که خارج از این دایره بود مردود و گوینده‌ی آن به ارتداد محکوم می‌شد. (شهید مطهری، ۱۳۸۵ش، ص ۶۶-۶۷) به گفته‌ی ایان باربور نویسنده‌ی کتاب علم و دین، بسیاری از مخالفت‌های که در ابتدا نسبت به علم ابراز می‌شد ناشی از حرمتی بود که برای ارسطو قایل بودند. (ایان باربور، ۱۳۸۸ش، ص ۱۷ و ۶۷)

## استبداد کشیشان و خشونت کلیسا

عامل دیگری که در شدت گرفتن تضاد بین علم و دین کمک فراوان کرد، کنش شدید کلیسا نسبت به افرادی بود که به‌نظام حاکم در کلیسا اعتراض می‌کردند و پاره‌ای از داده‌های کلیسا را به‌عنوان اصول عقیدتی مسیحیت قبول نداشتند، از این جهت کلیسا هر فریادی را که به زعم و گمان شان مخالف تعالیم عیسی(ع)



تشخیص می‌دادند، در گلو خفه می‌کردند و در این وضع خفقان و ظن‌آلود دانشمندان و محققان جرأت اعتراض و سخن را که خارج از عرف هیئت حاکمه بود را نداشتند و قدرت تفکر و تأمل روز به روز ضعیف و سخت‌گیری‌های کلیسا شدت می‌گرفت. روشنفکران مجبور بودند آن‌چنان بیندیشند که کشیش می‌اندیشید. (مرتضی، مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۸۸) افزون بر این، کلیسا با دایرکردن محاکمی بنام «انگراسیون» یا تفتیش عقاید، به هرگونه نوآوری و تفسیری که مغایرت با متون دینی داشت به شدت مقابله می‌کرد و کشیشان نه تنها به ارتداد اکتفا نکردند بلکه اکثر اندیشمندان مخالف نظر کلیسا را به بهانه‌ی مخالفت با نص کتاب مقدس به مسلخ نابودی کشاندند و با فجیع‌ترین وضع ممکن، آنان را مجازات و فریادگران مخالف دین و شریعت به زندان‌های مخوف با اعمال شاقه گرفتار شدند. (ایان باربور، ۱۳۸۸ش، ص ۳۵) به گفته‌ی استاد مطهری «وقتی که علم، دشمن دین معرفی شود علماء و اندیشمندان به نام دین در آتش افکنده می‌شوند و یا سرهای شان زیر (گیوتن) برود مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد.» (مرتضی مطهری، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۶۷ و ۷۲)

### چگونگی رابطه‌ی علم و دین

استاد مطهری (ره) در کتاب ارزشمند انسان کامل، از این نسبت و از این رابطه به تفصیل سخن به میان آورده و ضمن هشدار به جدایی این دو مقوله، به هم خوردن تعادل اجتماع بشری را در گرو تنافر این دو (علم و دین) می‌داند و نیز سعادت نظام جامعه بشری را در تلفیق و همگرایی این دو رکن اساسی می‌داند. اینک به بخشی از آن فرازها که گویای عمق اندیشه‌ی آن مرد سترگ است اشاره می‌شود:

«برای بشریت هیچ چیز دیگر گران‌تر و مسمئ‌تر از جدایی دین و دانش نیست، این جدایی تعادل اجتماعی بشری را از بین می‌برد، هم دنیای قدیم هم دنیای جدید، گاه دچار بی‌تعادلی شده و تعادل خود را از دست داده است. زمانی مردم گرایش

دینی خود را جدا از علم جستجو می‌کردند، این بیماری عمده‌ی دنیای قدیم بود هم چنان که بیماری عمده‌ی دنیای جدید همین است که عده‌ای در جستجوی علم منهای دین هستند. اکثر انحرافات و بدبختی‌های که بشر امروز را تهدید می‌کند ناشی از این است که علم را جدا از ایمان می‌خواهد، همای سعادت آن روز بر سر بشر سایه خواهد گسترد که وی عمیقاً پی ببرد که به هر دو اصل مقدس نیازمند است و بداند که مرگی است که به دو بال نیاز دارد بالی از دانش و بالی از ایمان.» (مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۲۰۰-۲۰۱)

### نتیجه‌گیری

با توجه به نظریات این دو شخصیت اسلامی به این نتیجه رسیدیم که علم ذاتاً ارزشمند بوده و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر ارزش‌های آن در شاخه‌های گوناگون گردد، همان‌گونه که بدون دین، نیز رسیدن به کمالات انسانی و سعادت دنیوی و اخروی ممکن نیست. علی‌رغم این که در نظر برخی غربی‌ها علم و دین سر ناسازگاری با یک‌دیگر دارند از نظر اسلام این دو مکمل یک‌دیگرند. بنابراین زیر سؤال بردن هویت علم جدید، از ناحیه‌ی برخی عالمان دینی به همان اندازه نا معقول می‌نماید که برخی از غرب زده‌ها دین و آموزه‌های دینی را انکار می‌کنند. دین نه تنها منافعی و مخالف با علم نیست بلکه دین مخصوصاً دین متعالی و پویای اسلام، همیشه محرک و مشوق علم و تحقیق بوده است. (مرتضی، مطهری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۳۶)

### منابع:

۱. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱، چاپ اول.
۲. بوکای، عهدین، قرآن و علم، مترجم؛ حبیبی حسن، انتشارات سلمان، بیتا.
۳. بوکای، مقایسه‌ی میان تورات، انجیل، قرآن و علم، مترجم؛ دبیر، ذبیح الله، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰، چاپ هشتم.

۴. باربور، ایان، **علم و دین**، مترجم؛ خرمشاهی، بهاءالدین، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸ش، چاپ ششم.
۵. پترسون، مایکل و دیگران، **عقل و اعتقاد دینی**، مترجم؛ نراقی، احمد و سلطانی، ابراهیم، طرح نو، ۱۳۷۹ش، چاپ سوم.
۶. جوادی، عبدالله، **دین شناسی**، مؤسسه اسراء، ۱۳۸۱ش، چاپ اول.
۷. جمعی از نویسندگان، **جستارهایی در کلام جدید**، سمت، ۱۳۸۸ش، چاپ دوم.
۸. خسروپناه، عبدالحسین، **کلام جدید**، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳ش، چاپ سوم.
۹. سروش، عبدالکریم، **علم چیست، فلسفه چیست؟**، صراط، ۱۳۷۵، چاپ دوازدهم.
۱۰. سعیدیان، عبدالحسین، **دایره المعارف بزرگ نو**، علم و زندگی، تهران، ۱۳۸۴، چاپ اول.
۱۱. فیبل من، جیمز، **آشنایی با فلسفه غرب**، مترجم؛ بقایی، محمد، بیتا
۱۲. گلشنی، مهدی، بیتا، **نشریه علم و دین**، قم
۱۳. گلشنی، مهدی، **از علم سکولار تا علم دینی**، انتشارات پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی، خرداد ۱۳۸۸
۱۴. مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار**، صدرا، ۱۳۸۵، قم.
۱۵. مطهری، مرتضی، **بیست گفتار**، صدرا، ۱۳۷۸، قم.
۱۶. معین، محمد، **فرهنگ فارسی (متوسط)**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷ش، چاپ دوازدهم.
۱۷. لاهوری، اقبال، **کلیات اشعار فارسی**، تصحیح؛ سروش احمد، انتشارات سنایی، ۱۳۷۶ش، چاپ هفتم.

# The relation of science and religion from Martyred Mutahhari and Sayyed Jamal standpoints

*Zabihullah Muradi*

## Abstract

Religion and science have been the two sources of acquiring cognition and knowledge for the human being throughout the history. The relation of these two key and worthy sources has been varied in various periods. Sometimes an agreeing relation and sometimes a contradictory and conflicting relation governed over these items. Sayyed Jamal and Professor Mutahhari while criticizing the western thoughts' foundations have chosen the cooperating and harmonious relation and have counted the factors of distortion of religious texts, priests' autocracy, and inaccurate visualization of Allah and Aristotle's science as motives of conflict and contradiction.

**Keywords:** Mutahhari, Sayyed Jamal, science, contradiction, cooperation

## The relations of girl and boy from the Holy Quran's standpoint

*Abdulali Adili*

### **Abstract**

The present paper has dealt with the issue of the relations of girl and boy being as one of the social challenges of modern era. Firstly, the standpoints along with their reasons would be cited and then will be critically reviewed. Afterward, the very issue is propounded from the Holy Quran's perspective. In this case the relations of Hazrat Musa (a.s) and the daughters of Hazrat Shoiab are touched as a relation pattern for the faithful teenagers. Moreover, the key to success of Joseph against Zulaikha is also deemed to be stemmed from his deep faith and genuine beliefs.

Finally, some of the dangerous social and individual consequences of insane relations between girl and boy would be pointed out as following: academic failure, acceleration of sexual excitements, inexpedient marriage contracts, weakening the base of family life, spreading out vice and prostitution, wastage of the active and thriving strengths of society's teenagers.

**Keywords:** Girl, boy, the relations of girl and boy, consequences, nonchalance, academic failure, sexual excitements

## in the (*Ijtihad*) The dynamism of Struggle background of time and space

*Hassan Habibi*

### Abstract

One of the reasons the glorious religion of Islam has lasted and was the seal of the prophethood is the struggle (*Ijtihad*) and deduction and in other word learning religion. The religious authority (*Mujtahid*) taking the principles of deduction into account and referring the changing offshoots to stable principles respond positively to the needs of his era and offer the due solutions for the Islamic community. Nonetheless, the general guidelines of Islamic rulings are stable, unchanging and limited but every epoch has its own particular requirements that cannot be met without struggle (*Ijtihad*). Thus, the article has also come up with the role of time and space in struggle and the way these two elements affected the *Ijtihad*.

**Keywords:** *Ijtihad*, struggle, dynamism, time, space, changing rulings and stable verdicts.

# The Islamic Unity from Hazrat Zahra's perspective on the basis of Fadak sermon

*Hamid Kanani Muqaddam*

## Abstract

In the present-day situation the question of unity in the world of Islam has been altered to one of the most interested issues. Thus the writer tires to come up with this important topic based on Hazrat Zahra's speeches; for she has never left any stone unturned protecting the unity and solidarity of the Islamic community and even she sacrificed herself for the very sake. The writer in the very research firstly defines the concept of Islamic unity and clarifies what he means of this term. Then he has scrutinized the significance and necessity of the unity. In the conclusion part he while resorting to Hazrat Fatimah's Fadak sermon, introduces the holy Quran, the prophet of Islam and the infallible figures (peace be upon them all) as three bases and axis of creation and protection unity.

**Keywords:** Hazrat Zahra, Islamic unity, Fadak, Quran, the glorious prophet of Islam, leadership.

## A reflection on the preaching method of (s.a)Hazrat Lot

*Ali Reza Noori*

### Abstract

Preaching is one of the most important duties of a clergy that should always pay heed to and must never and in any circumstance avoid undertaking his missionary duty. But unfortunately in our present-day it is being witnessed that some clergies and religious students bringing many trivial pretenses shun from such decisive responsibility and do not undertake such duties. Thus I found it a personal duty of my own to have a brief look at the preaching life of Hazrat Lot (a.s) and compare his prevailing atmosphere with what is going on in today's life of ours. So to duplicate his method of preaching and to invalidate the excuses of those who due to some social status and physical and ... conditions do not shoulder such duties and exonerate themselves from every kind of blames including his own conscience's voice.

**Keywords:** Hazrat Lot (a.s), preach, preacher, procedure, wisdom, advice, and the best argument.



# The preaching method of the Holy Prophet Muhammad

*Muhammad Ali Shams*

## Abstract

The writer of the article is has dealt with the preaching method of the Holy Prophet Muhammad (PBUHA& his households) on the basis of the tradition (the doctor moving around his patients). The wisdom, good advice and the best argument are thought to be his means of preaching. He is of the idea that paying no attention to his procedure of preaching is one of the most serious harms and challenges of the religious preachers in the contemporary period.

**Keywords:** the prophet of Islam, preaching, preacher, procedure, wisdom, advice and the best argument.

## The Quran and the Culture of the Era'A revision of negative approaches

*Muhammad Hassan Akhlaqi*

### Abstract

Every text including written scripture, image, statue, picture, film and ... are someway expressive of situations, conditions, customs and traditions, beliefs and generally the prevailing discourses of the era of its formation. The Holy Quran being the book of human guidance is also enjoying the same character. With a brief look at the verses of the Holy Quran it can easily be deduced that what characters did an Arab of "ignorance age" have? Or what religions have been dominant and overriding in the Arabian Peninsula. Keeping this point in mind some of the orientalists and consequently some Muslim free-thinkers are of the idea that the Holy Quran has been emphatically affected by the very dominant rites, customs, the ignorant Arab traditions and those of the prevailing beliefs and attitudes of Arabian Peninsula. The most important reason of this faction is the verses of the holy Quran which connote the usage of the holy Quran and every divine text from the nation's language. The present writing is to analyze critically these approaches and those notions identical to them.

**Keywords:** the language of nation, the culture of the era, testaments, natural revelation, religious experience.

# The principles and foundations of economic struggle in the light of the glorious Quran'

*Muhammad Tahir Akhlaqi*

## Abstract

The economic struggle like every other human activity is based on series of foundations and principles that without taking them into account clarification of their aspects is not accessible. Thus, the writer of the article tries to offer briefly some of the most important principles and foundations of economic struggle with the contribution of the Holy Quran's teachings and avail the profound and precise understanding of the economic struggle for the distinguished readers.

In this article the foundations and infrastructure of the economic struggle has been scrutinized from two anthropological and cosmological perspectives. Based on this theory the substantial difference of the Islamic economic system is demonstrated with the rest of the economic schools thought. Moreover, the basic principles of economic struggle such as justice, economic independence, making use of the entire existent capacities and avoidance of hoarding and taking the capitals out of the production circle are also rotating around the very basis.

**Keywords:** struggle, Ijtihad, economic struggle, principles, foundations, the holy Quran

*. The professor and deputy in charge of research department of Amir Al-Momenin scientific college*

## The Principles of Criticism

Muhammad Reza Karbasi

### Abstract

The present article while describing the concept of criticism and its status in the Islamic culture is going to analyze and offer the readers the most important principles and foundations prevailing on criticism in the light of the holy Quran and Islamic traditions. Therefore, the principles such as advice, wishing good for everyone, impartiality and avoidance of every kind of prejudice, possessing professionalism, reliance on logical demonstrations and ... are introduced as the most important dominant primary laws of criticism.

The fair and principled criticism is a warranty for the development of society. To take immorality and destruction instead of criticism would harm seriously this item. The only solution for this challenge according to the writer's view is to have a free and fair criticism and application of the above-mentioned principles.

**Keywords:** criticism, enjoining the good and forbidding the evils, the principles of criticism, advice, prejudice, destruction.

. *The professor and principal of Amir Al-Momenin scientific college*